



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

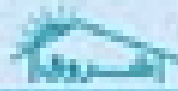
Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



خاطرات مسند

سید هادی خسروشاهی

درباره فیلسوف معاصر

سید جلال‌الدین آشتیانی

و

نهضت مقاومت ملی و جمعیت متاع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حدیث روزگار 21: خاطرات مستند سید هادی خسروشاهی درباره فیلسوف معاصر

نویسنده:

سید هادی خسروشاهی

ناشر چاپی:

کلبه شروق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	حدیث روزگار ۲۱: خاطرات مستند سید هادی خسروشاهی درباره فیلسوف معاصر
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	فهرست مطالب
۱۳	مقدمه
۱۷	۱: جمال فلسفه و عرفان
۱۷	اشاره
۱۹	سابقه آشنایی
۲۴	خانه امن در تجریش!
۲۹	مراتب چهارگانه سیر معنوی انسان
۳۷	۲: نگاهی به زندگی و آثار
۳۷	اشاره
۳۹	زندگی و آثار
۴۳	در بیت آیت الله بروجردی
۵۲	آغاز نهضت فلسفی
۵۹	تألیفات و آثار
۶۳	۳: بُعد سیاسی زندگی علامه آشتیانی
۸۳	۴: استاد آشتیانی در «نهضت مقاومت» و جمعیت «متاع»
۸۳	اشاره
۹۴	اصول دهگانه
۱۰۳	۵: دیدگاه های سیاسی استاد آشتیانی
۱۰۳	اشاره
۱۰۵	۱- سیدجمال الدین حسینی

- ۱۱۲ ۲- آیت الله کاشانی
- ۱۱۶ ۳- فدائیان اسلام
- ۱۲۱ ۴- امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی
- ۱۲۷ ۶: چند نامه تاریخی - سیاسی
- ۱۲۷ اشاره
- ۱۳۳ نامه اول
- ۱۳۶ نامه دوم
- ۱۳۶ نامه سوم
- ۱۴۱ نامه چهارم
- ۱۴۷ نامه پنجم
- ۱۵۰ نامه ششم
- ۱۵۳ نامه هفتم از نجف
- ۱۵۷ و آخرین خاطره...
- ۱۶۱ ۷: درباره استاد جلال
- ۱۶۱ اشاره
- ۱۶۳ یادی از استاد جلال
- ۱۷۱ ۸: دستخط ها
- ۱۸۵ فهرست ها (اعلام، اماکن، کتب)
- ۱۸۵ اشاره
- ۱۸۷ فهرست اعلام
- ۱۹۴ فهرست اماکن
- ۱۹۵ فهرست کتب
- ۲۰۱ درباره مرکز

حدیث روزگار 21: خاطرات مستند سید هادی خسروشاهی درباره فیلسوف معاصر

مشخصات کتاب

سرشناسه: خسروشاهی، سیدهادی، 1317 -

عنوان و نام پدیدآور: حدیث روزگار 21: خاطرات مستند سید هادی خسروشاهی درباره فیلسوف معاصر

سید جلال الدین آشتیانی و نهضت مقاومت ملی - جمعیت متاع/ نویسنده سیدهادی خسروشاهی.

مشخصات نشر: قم: کلبه شروق، 1395.

مشخصات ظاهری: 188ص. مصور.؛ 14×21س م.

فروست: حدیث روزگار.

شابک: 9-63-7255-964-978 : 80000 ریال.

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه.

موضوع: خسروشاهی، سیدهادی، 1317 -- -- خاطرات

موضوع: آشتیانی، جلال الدین، 1304-1384.

موضوع: نهضت مقاومت ملی.

موضوع: فیلسوفان اسلامی.

موضوع: Muslim philisophers.

موضوع: Iran -- History -- Islamic Revolution, 1979

رده بندی کنگره: ب 1395 3 آ 5 خ / DSR 1568

رده بندی دیویی: 955/083092

شماره کتابشناسی ملی: 4480340

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

حدیث نیک و بد ما نوشته خواهد شد

زمانه راقلم و دفتری و دیوانی است

ص: 3

خاطرات مستند سید هادی خسروشاهی

درباره: فیلسوف معاصر سید جلال الدین آشتیانی و: نهضت مقاومت ملی - جمعیت متاع

ص: 4

1 - جمال فلسفه و عرفان.. 11

خانه امن در تجریش! 18

مراتب چهارگانه سیر معنوی انسان 23

2 - نگاهی به زندگی و آثار. 31

در بیت آیت الله بروجردی.. 37

آغاز نهضت فلسفی 46

تألیفات و آثار 53

3 - بُعد سیاسی زندگی علامه آشتیانی.. 57

4 - استاد آشتیانی در «نهضت مقاومت» و: جمعیت «متاع» 77

اصول دهگانه 88

5- دیدگاه های سیاسی استاد آشتیانی.. 97

1- سیدجمال الدین حسینی.. 99

2- آیت الله کاشانی.. 106

3- فدائیان اسلام 110

4- امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی.. 115

6- چند نامه تاریخی - سیاسی .. 121

نامه اول.. 127

نامه دوم 130

نامه سوم 130

نامه چهارم 135

نامه پنجم. 141

نامه ششم 144

نامه هفتم از نجف 147

و آخرین خاطره... 151

7 - درباره استاد جلال. 155

یادی از استاد جلال.. 157

8 - دستخط ها 165

فهرست ها (اعلام، اماکن، کتب) 179

فهرست اعلام. 181

فهرست اماکن.. 184

فهرست کتب... 185

ص: 6

... این نسخه از - حدیث روزگار - سلسله «خاطرات مستند» اینجانب - درباره فیلسوف مجهول القدر معاصر، استاد بزرگ سیدجلال الدین موسوی آشتیانی است که به آغاز دوران تحصیلی بنده در قم، مربوط می شود. این دوران همزمان با شکست نهضت ملی کردن صنعت نفت بود و روی برداشت ها و باورهای سیاسی، تبادل نظر و بررسی مسائل فلسفی - علمی و بهره گیری از استاد در این زمینه، به مسائل سیاسی روز و حوادث نیک و بد حوزه ها کشیده شد و حتی در دوران سفر تحصیلی استاد به نجف و یا سفر این بنده به تبریز، همچنان ادامه یافت که محصول آن، مکاتباتی بود که به عمل آمد و طبق معمول، متأسفانه نسخه ای از نامه های بنده در اختیار نیست و فقط بخشی از نامه ها و یا پاسخ های استاد جلال از حوادث روزگار در امان باقی مانده که اینک در این رساله، ضمن پرداختن اجمالی به شرح زندگی و آثار استاد سید جلال الدین آشتیانی، برای ثبت در تاریخ عیناً نقل و درج

می‌گردد. البته این اثر می‌تواند نشان‌دهنده نوع اندیشه قشر متفکر و آگاه حوزه علمیه قم درباره حوادث سیاسی پس از حادثه موسوم به کودتای 28 مرداد و راه‌چاره‌جویی آنها برای پیشرفت کشور و بهبود اوضاع، تلقی گردد.

نکته‌ای که در این رساله مورد توجه قرار گرفته، فعالیت‌های سیاسی و غیرعلمی - غیرفلسفی استاد جلال‌الدین در دوران زندگی ایشان است... در واقع استاد جلال‌آشتیانی، در آن برهه از زمان، همزمان با ارتباط مقبول و موقعیت خاص در بیت مرجعیت - آیت‌الله بروجردی - و تحصیل و تدریس در حوزه و بحث و تلاش در دایره علوم اسلامی، به ویژه عرفان و فلسفه، در مسائل سیاسی روز هم به نحوی دخالت و نقش داشته است که البته این موضع و این مرحله در زندگی ایشان، مورد توجه اغلب سیره‌نویسانی که درباره استاد جلال، مقاله یا کتابی نوشته‌اند قرار نگرفته است و فقط یکی از پژوهشگران، با استناد به نوشته‌ها و نامه‌های ایشان به اینجانب، به این بُعد از زندگی ایشان هم اشاراتی کرده است که قابل تقدیر است...

البته استاد جلال، بعدها به علت لورفتن دستخط ایشان توسط بعضی از دوستان ملی‌گرا، در مورد نظریه منفی آیت‌الله بروجردی درباره شاه و بازداشت موقتش، از بازی‌های سیاسی اهل سیاست! ناراحت شد و ضمن کناره‌گیری از این جریان‌های رسمی، خود به فکر تأسیس یک نهاد سیاسی مستقل، برای گردآوری افراد صالح و ادامه مبارزه، در شکل معقول و منطقی بود که در یکی از نامه‌هایش به اینجانب، به طور

مشروح به آن می پردازد، ولی متأسفانه توفیقی در این زمینه حاصل نشد...

به هر حال: این نوشتار، اشاراتی دارد به زندگی، آثار و فعالیت های علمی و سیاسی استاد جلال به ویژه همکاری و نظریه او درباره نهضت مقاومت ملی و جمعیت متاع که اینجانب نیز به نحوی با هر دو جریان ارتباطی داشتم و در آن راستا فعالیت های ویژه ای انجام می دادم که به گوشه هایی از آن در «خاطرات مستند» خود اشاره هایی کرده ام.

اینک این رساله به علاقمندان تاریخ معاصر تقدیم می گردد. در انتظار هرگونه نقد و تصحیح و تکمیل خواهیم بود.

وله الشکر علی ما انعم.

قم: عید غدیر

سید هادی خسروشاهی

30/6/95

ص: 9



استاد سید جلال الدین آشتیانی در حوزه علمیه قم

1 : جمال فلسفه و عرفان

اشاره

ص: 11

فروردین ماه 1386، دومین سالروز رحلت علامه دوران، جمال فلسفه و عرفان، آقا سیدجلال الدین آشتیانی بود؛ ولی از مراسم بزرگداشت نام و خاطره او، در محافل فرهنگی - فلسفی، متأسفانه خبری نبود! به ظاهر در بعضی از جراید، یادی و تجلیلی، نه در خور شأن، به عمل آمد و دیگر هیچ! فقط در نخستین شماره سال دوم مجله وزین «اطلاعات حکمت و معرفت» نامه هایی چند از استاد منتشر گردید که گویای بخشی از تاریخ معاصر و نشان دهنده چگونگی قدرشناسی! محافل دانشگاهی دوران قبل از انقلاب، از شخصیت های فرهیخته ای چون جلال الدین بود، تا آنجا که برای پذیرش «ملاصدرای زمان» - به قول هانری کربن - برای تدریس در دانشگاه، می بایست از ایشان «امتحان»! به عمل می آمد و رساله ای «مکتوب» می داشت و البته پس از تحقق این امر هم، تازه بزرگان قوم! «نپذیرفتند» که او در دانشگاه تهران تدریس بکند.

بگذرم که این قصه پرغصه، سر دراز دارد و مطرح ساختن یا بررسی و تحلیل علل آن در این مقدمه، نه مقدور است و نه معقول و

بپردازیم به یاد و خاطره از استاد جلال الدین تا به نوبه خود ادای دینی کرده باشیم به این «عمادالفقهاء و سیدالحکما» - به تعبیر مرحوم آیت الله رفیعی قزوینی - در اجازه نامه اجتهادی که برای آقا جلال الدین، صادر کرده اند.

... به خاطر دارم که یک بار در مشهد مقدس از استاد جلال الدین در مورد تاریخ دقیق تولدش سؤال کردم و او در پاسخ به شوخی گفت: «من که خودم یادم نمی آید! اما گویا در ماه رجب المرجب (1) بوده است. یعنی بعدها از پیرمردان روستایی قصبه آشتیان، این را شنیدم و البته در جایی هم مثلاً پشت قرآن، ثبت نشده است، اما تاریخ وفات، به نظرم روزی در جایی ثبت خواهد شد!» و اکنون در آستانه ماه رجب - 1428 هـ - ق - «یادمان علامه آشتیانی» را به جای سالگشت رحلت، در سالروز تولد استاد، منتشر می سازیم. (2)

در این یادمان، نخست به سابقه آشنایی با استاد اشاره می کنیم و سپس نگاهی کوتاه بر تاریخ زندگی و آثار وی خواهیم داشت و سرانجام چند نامه از نامه های تاریخی - سیاسی استاد به این جانب را نقل می کنیم، با اشاره ای پیش از آن، به نظریات سیاسی وی که در یادواره ها و مقالات اساتید و علاقه مندان منتشر شده در جراید، تاکنون به این امر توجهی نشده است...

ص: 14

1- 1342 هجری - قمری - م: 1304 ش.

2- این بحث ها نخست در چند شماره روزنامه اطلاعات چاپ شده است.

... در اواخر سال 1331 یا اوایل 1332 برای ادامه تحصیل و اقامت دائم در حوزه علمیه قم، به این شهر آمدم، ولی از لحاظ درسی و سنی، شرایط داشتن «حجره» یا اتاقی در مدرسه «حجّتیّه» را دارا نبودم... با استاد بزرگوار آیت الله شیخ جعفر سبحانی مدظله الوارف، با توجه به سابقه آشنایی ایشان با مرحوم والد ماجد و اخوان عظام، مشورت کردم و ایشان به یاری شتافتند و به دو نفر از شاگردان خود که اهل «خمین» بودند⁽¹⁾ و در مدرسه فیضیه حجره ای داشتند، توصیه کردند که به طور موقت در حجره آن ها سکونت کنم تا حجره یا جایی مستقل پیدا شود و آن ها به احترام استاد خود، پیشنهاد را پذیرفتند؛ ولی موافقت مرحوم صاحب الداری متولی مدرسه فیضیه قبل از مرحوم آیت الله علمی (پدرخانم استاد محمد مجتهدی شبستری) با این امر مورد نیاز بود که به ایشان مراجعه کردم و معلوم شد که از هم دوره ها و علاقه مندان اخوی معظم، مرحوم آیت الله سیداحمد خسروشاهی است و بلافاصله موافقت کرد و من در مدرسه فیضیه، در حجره این دو بزرگوار، مستقر شدم.

آیت الله جلالی خمینی هم که گویا خود ساکن آن مدرسه نبود، هر چندی یکبار به دیدار همشهری های خود به آن حجره سر می زد و از همان تاریخ، آشنایی با ایشان هم آغاز گردید.

در حجره های متعدد مدرسه فیضیه، طلاب جدید در کنار فضلالی قدیم، و هر کدام از شهری و روستایی دور یا نزدیک، در کنار هم زندگی می کردند و «آقا احمد» طلبه جوان و فرزند کوچک مرحوم

ص: 15

1- به نام های آقا شیخ محمد و آقا شیخ رضا که هر دو از طلاب فاضل بودند.

آیت الله بروجردی هم به توصیه پدر در این مدرسه حجره ای داشت و از صبح تا شب در آن جا به سر می برد تا درس بخواند و مغرور «بیت» مرجعیت و رفت و آمد آن ها نشود!

... از جمله معارف این مدرسه، آقا سید جلال الدین آشتیانی بود که در طبقه دوم طرف غرب مدرسه، حجره ای داشت و گاهی سروصدای «مباحثه» او، وقتی در و پنجره حجره باز بود، به پایین هم می رسید!... خطیب شهیر مبارز، حضرت آقای شیخ علی اصغر مروارید - حفظه الله - هم که در آن ایام طلبه جوانی بود، اتاقی در کنار حجره آقا جلال داشت و هم حجره ایشان، مرحوم آیت الله شیخ محمد حسین زرنندی، امام جمعه فقید کرمانشاه بود.

در محیط مدرسه، جوی روحانی و معنوی و دوری از مادیات و زرق و برق زندگی، حاکم بود و همگان به درس و بحث - منهای زندگی مادی - مشغول بودند. هم حجره های این جانب که هنوز تسلطی بر زبان فارسی نداشتیم، در آموزش طبیعی زبان، موثر بودند و آشنایی من با آن ها که اهل روستاهای خمین بودند، موجب شناخت بیشتر از «حاج آقا» - امام خمینی - گردید، چرا که قبلاً در تبریز، از اخوی بزرگوار آیت الله سید احمد خسرو شاهی که همدرس امام، در درس آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی بوده، از فضائل اخلاقی و معنوی ایشان اشاراتی شنیده بودم، چون حضرت اخوی؛ خود علاوه بر تحصیل علم و فقهات، اهل سیر و سلوک هم بود و به همین جهت به «حاج آقا» - اهل فلسفه و عرفان - ارادتی خاص داشت.

قبل از آن «تاریخ» - 1332 - هم حاج آقا در «مدرس» فیضیه، درس اخلاق و تدریس فلسفه داشت و به قول جلال الدین، در مقاله در رثای امام عارفان «متجاوز از بیست سال، شرح منظومه و اسفار تدریس کردند و یگانه مشعل فروزان علم توحید و معرفت ربوبی و استاد وحید در علم عرفان و ... محسوب می شدند و مدتی هم برای برخی از ارباب معرفت شرح قیصری بر فصوص را تدریس کردند...».

و همان طور که جلال الدین آشتیانی در زندگی نامه تکمیلی «خودنوشت» خویش می نویسد: «مدتی نیز در درس استاد حاج آقا روح الله خمینی، حضور به هم رسانیده» است.

و به هر حال، آقا جلال در آن دوران یکی از معاریف فضلا به شمار می آمد. در مدرسه های طلبگی، نوعاً طلاب جدید و جوان، «اشکالات» درسی خود را از فضلا حاضر در مدرسه می پرسیدند که در واقع نوعی «کمک درسی سهل الوصول»! بود و حقیر هم بارها اشکالاتی را که در درس های خود داشتم، از آقا جلال آشتیانی می پرسیدم و او با بیان شیوا و شرح گویا و لهجه زیبا، به حل مسئله و پاسخگویی بر مشکلات درسی می پرداخت.

همین امر، علی رغم اختلاف سنی، موجب آشنایی این جانب با آقای آشتیانی گردید، ولی اقامت موقت حقیر در مدرسه فیضیه دو یا سه ماه بیشتر طول نکشید و در مدرسه حجتیه به لطف مرحوم آیت الله آقا شیخ اسحاق آستارائی، متولی و مدیر مدرسه و از اصحاب مرحوم آیت الله

حجت - حجره ای نصیب شد و از فیض حضور فضلالی فیضیه محروم شدم، ولی همین آشنایی مقدماتی، که موجب دوستی و آشنایی با آقای آشتیانی گردیده بود، در جلسات هفتگی منزل مرحوم آقا سید مهدی رضوی قمی در تهران، - منطقه شمیرانات - استمرار یافت.

خانه امن در تجریش!

... بعضی از شب های جمعه ای که از قم به تهران می آمدم، پس از پایان جلسه تفسیر آیت الله طالقانی در مسجد هدایت - خیابان اسلامبول - سوار بنزهای 190 دودزای گازونیلی مستقر در توپخانه می شدم که تا تجریش 5 ریال کرایه اش بود و 15 دقیقه بیشتر هم طی مسافت جاده خلوت عمدتاً خاکی ولیعصر فعلی، طول نمی کشید. از میدان تجریش تا کوچه مقصودبک و باغ مرحوم آقای سید مهدی رضوی قمی هم راهی نبود. آقای رضوی خود به امر وکالت و قضاوت می پرداخت و دارای تحصیلات حوزوی بود و در دوره ملی شدن صنعت نفت، کاندیدای نمایندگی قم شد....

منزل وی یک باغ چند هزار متری بود و دوسه اتاق طلبگی - درویشی را هم در برای مهمانان و یا دانشجویان بی مکان! اختصاص داده بود که از دوستان آقای سید محمدباقر رضوی فرزند ایشان بودند - وی خود دانشجوی دانشگاه بود و با «نهضت مقاومت ملی» همکاری داشت - اصحاب مهمانسرای طلبگی، علاوه بر استاد جلال الدین

ص: 18

آشتیانی، آقایان: دکتر ابراهیم یزدی، دکتر مصطفی چمران، مهندس طاهری قزوینی، مهندس عرب زاده، مهندس شکیب نیا، دکتر عباس حائری، مهندس مرتاضی، دکتر کاظم یزدی و دو سه دانشجوی دیگر و این جانب بودیم.

بحث‌ها عمدتاً در زمینه مسائل اجتماعی - اسلامی بود و حرف آخر را در این زمینه‌ها البته استاد جلال‌الدین آشتیانی می‌زد؛ ولی او خیلی علاقه نداشت که در مسائل سیاسی مورد نظر آقایان، با آن‌ها هماهنگ شود و گاهی هم مرا شفاهاً و کتباً، نصیحت می‌کرد که گول حرف این‌ها را نخورم!... و می‌گفت بعضی از اینها اگر روی کار بیایند، با من و شما همان رفتار را می‌کنند که قبلاً با آیت‌الله کاشانی و کل روحانیت کردند!... - و پس از پیروزی انقلاب اسلامی متأسفانه عملکرد بعضی از دوستان آن دوران، صحت نظریه استاد جلال‌الدین آشتیانی را روشن ساخت - که شرح و بسط چگونگی آن را ضروری نمی‌دانم!...

البته من خودم «ملی‌گرا» نبودم و هوادار سرسخت فدائیان اسلام و جریان اسلامی نهضت ملی به شمار می‌آمدم، ولی در مبارزه با رژیم کودتا، با «نهضت مقاومت ملی» هم همکاری داشتم و حداقل اعلامیه‌های آنان را - که علاوه بر دوستان قمی یا دانشجوی، گاهی خود آقای آشتیانی آن‌ها را برای من از تهران می‌آورد - در حوزه علمیه قم، بدون آنکه نزدیک‌ترین دوستانم هم بدانند، توزیع می‌کردم. در بحث‌های متفرقه در جلسات منزل آقای رضوی، استاد آشتیانی از سیاست بیرون می‌رفت و گاهی سخن به فلسفه و عرفان و اشراق و

تجلیات حق، به میان می آورد و عاشقانه داد سخن می داد و اوج می گرفت، ولی اغلب بچه ها! چون معلومات چندانی در این زمینه نداشتند، خیلی از بحث های جدی فلسفی - عرفانی استقبال نمی کردند، ولی در بحث های عرفانی، به وضوح می دیدم که شهید مصطفی چمران به فکر فرو می رفت و در واقع حالت او دگرگون می گردید.

... یادم رفت بگویم که یکی از اصحاب آن باغ و ساکن یکی از اتاق های دم در، درویشی بود پیر، با ریشی بلند و گیسوانی آشفته و عصایی بر دست و کشکولی آویزان بر دوش! که می آمد و می نشست و در ناهار دانشجویی - درویشی بچه ها شرکت می کرد، ولی کمتر غذا می خورد و کمتر حرف می زد، یا اصلاً حرف نمی زد و بعد می رفت و در باغ قدم می زد و گاهی سنگ ریزه ها را یک یک جمع می کرد و در کشکول خود می ریخت و سپس آن ها را یک یک در می آورد و به جوی آبی که روان بود، می انداخت! و تماشا می کرد.

روزی فلسفه این کار را از او پرسیدم. لبخندی زد و گفت: «تجسس و تشبیه عملی حدیث روزگار است و آدم ها و جمع آوری چیزهایی به نام فرزند، مال و ثروت ... و همچنین اشاره ای است به گذر عمر و آمد و رفت انسان ها... اگر آدم بفهمد که چیزی جز مثل این سنگ ریزه ها در این جهان پهناور و عالم هستی بزرگ، نیست و به سرعت هم در جریان و سیر آب در جوی زندگی از گردونه خارج خواهد شد، دیگر خیلی باد تو دماغش نمی افتد و می فهمد که چند روزی بیش ماندنی نیست و این آب او را با خود می برد و اگر این را دانست، به روشنی

می فهمد که این چند روزه هم ارزش و اعتبار و دل بستن به آن را ندارد.»

روزی گفتم: جناب مرشد، من قلباً خود درویش مسلکم و اصلاً طلبه یعنی درویش! نصیحتی دهید که مفید افتد و تجربه آموزد. لبخند خاص خودش را زد و گفت: «اولاً من مرشد و استاد نیستم، آقا جلال استاد است. ثانیاً من کی هستم که شما سید اولاد پیامبر اکرم را نصیحت کنم؟ جدّ شما نصیحت ها را کرده. آن ها را آویزه گوش کنید، خیلی چیزها به دست می آید.»

گفتم: «بالاخره شما عمری سپری کرده اید و تجربه ای اندوخته اید. بد نیست که ما هم از ثمره آن تجربه ها بهره مند شویم.» گفت: «اگر همیشه و در همه چیز خدا را در نظر داشته باشی که حاضر و ناظر است... همه چیز خود به خود حل می شود... البته اگر اجازه دهید! یک نکته را می خواهم به شما یادآور شوم و آن این که: همیشه همانند دیگران و هماهنگ مردم بشوید! من گاهی که این جا می آیم و شما هم می آید، آقا جلال و بچه ها اغلب روی گلیم و فرش می نشینند؛ اما شما گاهی روی صندلی می نشینید! صندلی غرور می آورد و زمین نشستن فروتنی. امان از این صندلی که وقتی انسان به آن بچسبد، دیگر ول نمی کند و بالاخره هم ضایع می شود.»

گفتم: «حقیر فقیر اشاره کردم که خود درویش مسلکم و ظاهراً فعلاً علاقه ای هم به زخارف دنیا یا صندلی ندارم، ولی به این دلیل گاهی روی صندلی می نشینم که اشراف به باغ داشته باشم و درخت و گل و

گیاه و سبزه و جوی آب را بهتر ببینم، وگرنه این تک صندلی شکسته که دل بستن ندارد!»

گفت: «این راه بهتر دیگری هم دارد. هرگاه خواستید درخت ها و گل ها را بهتر تماشا کنید و به جوی آب نظر کنید و گذر عمر را ببینید، داخل باغ بروید و همه چیز را به راحتی و از نزدیک نظاره کنید! بدون صندلی شکسته هم می شود باغ و دنیا را بهتر و زیباتر دید!»

از استاد جلال آشتیانی درباره درویش پرسیدم. گفت: آدم عجیبی است. خیلی کم حرف است و کارهای غریبی انجام می دهد. شاید می خواهد خود را دیوانه نشان دهد تا کسی مزاحمش نشود...

البته من از آن تاریخ به بعد، آن تک صندلی شکسته را ول کردم و به پند زیبا و نصیحت پر معنای درویش عمل کردم، ولی بعدها و با مرور زمان فهمیدم که مراد او از «صندلی» که انسان را «ضایع» می کند، چه بود! مراد او صندلی هایی بود که بعدها به دست آمد و آن ها را چسبیدیم و دل بستیم و از خیلی چیزها غافل ماندیم! و بعضی ها ضایع ...

... پس از کودتای ضد مردمی 28 مرداد، پاتوق امن همه بچه ها، منزل آقا سید مهدی رضوی بود و در واقع این خانه امن که پناهگاه دانشجویان وابسته به انجمن اسلامی دانشجویان و اعضای هوادار نهضت مقاومت ملی بود، به یکی از مراکز عمده فعالیت سیاسی ضد رژیم کودتا تبدیل شده بود و سال ها هم چنان «خانه امن» مبارزان و مرکز

تجمع و مشورت دانشجویان مسلمان در راستای اهداف «نهضت مقاومت» بود که پایه گذار اصلی آن هم باز رهبران اسلامگرای نهضت و در رأس آن ها: آیت الله سیدرضا زنجانی و آیت الله سیدابوالفضل زنجانی و دوستانی مانند مهندس بازرگان، مرحوم محمدنخشب بودند و با اشراف و رهنمود آن ها، به فعالیت سیاسی اجتماعی می پرداختند.

در یکی از دیدارهای معمولی در منزل آقای رضوی، استاد جلال الدین آشتیانی، روی همان ذوق عرفانی و فلسفه اشراقی، مکتوبی را که از استاد بزرگوار خود آیت الله علامه رفیعی قزوینی در اختیار داشت، با چند حاشیه توضیحی (1) و با عنوان خاص، به این جانب اهدا نمود که اینک متن اصلی آن مکتوب و حواشی استاد آشتیانی، برای استفاده عموم، منتشر می گردد.

این مکتوب در تاریخ سوم شعبان 1376 هـ.ق. م/ اسفندماه 1335 (نیم قرن پیش) (2)

به درخواست آقای ذوالمجد طباطبائی قمی «تحریر و قلمی» شده است و متن کامل آن مکتوب چنین است: (3)

مراتب چهارگانه سیر معنوی انسان

مراتب چهارگانه سیر معنوی انسان (1)

بسم الله الرحمن الرحيم. بدان که: قوه عملیه در نفس انسانی که کارفرمای بدن جسمانی است، در رسیدن به اوج سعادت و کمال ناچار

ص: 23

1- یادداشت های آقا جلال آشتیانی بر حسب شماره، در آخر همین مکتوب خواهد آمد.

2- به هنگام نشر اول این بحث در روزنامه اطلاعات به سال 1386.

3- اصل دستخط در بخش آخر این کتاب نقل شده است.

است که مراتب چهارگانه را که شرح خواهیم داد، به سیر و حرکت معنویه عبور نموده، تا از حضيض نقص حیوانیت به ذروه علیای انسانیت نائل و برخوردار شود.

مرتبه اولی که او را «تجلیه» خوانند، آن است که نفس قوی و اعضای بدن را به مراقبت کامله در تحت انقیاد و اطاعت احکام شرع و نوامیس الهیه وارد نموده که اطاعت اوامر و اجتناب از منهیات شرعیه را به نحو اکمل نماید تا پاکی صوری و طهارت ظاهریه در بدن نمایان شود و در نفس هم رفته رفته خوی انقیاد و ملکه تسلیم برای اراده حق متحقق گردد و برای حصول این مرتبه، علم فقه بر طبق طریقه حقه جعفریه کافی و به نحو اکمل عهده دار این امر است.

مرتبه ثانیه که آن را «تخلیه» نامند، آن است که نفس به مضار و مفاسد اجتماعی و انفرادی اخلاق رذیله و خوی های پلید آگاهی یابد و به تدبر در عواقب وخیم آن ها در دنیا و عقبی بر طبق دساتیر مقرر در فن «علم اخلاق» آن صفات ناپسند را از خود دور و محو نماید، همچون کبر و حسد و حرص و شهوت و بدبینی به خلق و خودخواهی و باقی صفات رذیله که در کتب اخلاق ثبت است و این کار در معالجات روحانی و طب الهی همچون خوردن مسهلات و داروهاست برای رفع اخلاط فاسده در معالجه جسمانی و طب طبیعی.

مرتبه ثالثه که آن را «تحلیه» نامند، آن بود که پس از حصول تخلیه و رفع موانع، خود را به زیور اخلاق نیک و خوی های پسندیده که در نظام اجتماع و فرد تأثیر به سزا و عمیق دارند، آراسته کند و این

خود پاکیزگی باطن و طهارت معنویه است که تا این معنی حاصل و متحقق نشود، آدمی در باطن آلوده و نجس خواهد بود، هر چند که ظاهر بدن محکوم به پاکی ظاهری است و این کار در طب روحی و معالجه نفس، مانند خوردن غذا و استعمال دوائی مقوی است که برای تولید نیرو و قوت در بدن در طب جسمانی به کار می‌برند.

و پس از حصول و تحقق مراتب سه گانه فوق از برکت صفا و پاکی روح در نهاد آدمی جاذبه محبت به حضرت حق پیدا گردد که تولید آن از مجذوب شدن قهری است به عالم حقیقت و سرد شدن از عالم مجازی که عرصه ناپایدار ممکنات است و رفته رفته محبت شدت نماید و اشتعال و افروختگی عجیب در روح عیان گردد و از خود بیخود و بی خبر شود و این مقام را که:

مرتبه چهارم از قوه عملیه است، «فنا» گویند.

و مقام فنا فی الله سه درجه دارد:

- درجه اولی، فنا در افعال است که در نظر عارف سالک جمله مؤثرات و همه مبادی اثر و اسباب و علل از مجرّد و مادی و قوای طبیعی و ارادیه بیهوده و بی اثر شود و مؤثری غیر از حق و نفوذ اراده و قدرت حق در کائنات نبیند و عوامل این عالم را محو و ناچیز در حیطه قدرت نامتناهی الهی شهود نماید و در این حال یأس تمام از همه خلق و رجاء تام به حق پیدا شود و حقیقت آیه کریمه «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی» را به عین شهود بدون شائبه پندار و خیال، عیان بیند و لسان حال او مترنم به مقال ذکر کریم (2) «لا حول و لا قوه الا بالله»

ص: 25

گردد و در این مقام بزرگ ترین قدرت ها و نیروهای مقتدرترین سلاطین عالم امکان، با قدرت و نیروی پشه ضعیف، در نظر حقیقت بین او یکی شود و این درجه را «محو» گویند.

- درجه ثانیه، فنا در صفات حق تعالی است. بیان این مقام آنکه: انواع مختلفه کائنات که هر یک در حد خود تعینی و نامی دارند، مانند «ملک» و «فلک» و «انسان» و «حیوان» و «اشجار» و «معادن» که در نظر اهل حجاب به صورت کثرت و تعدد و غیریت متصور و مشهود هستند، در نظر عارف الهی یکی شوند، یعنی همه را از عرش اعلاّی تجرّد تا مرکز خاک به صورت نگارستانی مشاهده نماید که در تمامت سقف و دیوار آن عکس علم و قدرت و حیات و رحمت و نقش لطف و مهر و محبت الهی و عنایت یزدانی به قلم تجلّی نگاشته و پرتو جمال و جلال حق بر آن ها افتاده است. (3)

در این نظریه برّ و بحر و دریاها و خشکی ها و افلاک و خاک عالی و دانی همه به هم متصل و پیوسته و یکی خواهند بود و همه با یک نغمه و به یک صدای موزون خبر از عظمت عالم ربوبی می دهند و در این مقام به حقیقت توحید و کلمه طیبه لا اله الا الله متحقق شود. یعنی همه صفات کمال را منحصر به حق داند و در غیر حق ظل و عکس صفات کمال را پندارد و این مقام را «محق» خوانند.

- درجه ثالثه، مقام فنا در ذات است که فنا در احدیت گویند و در این مقام همگی، اسماء و صفات از صفات لطف همچون: رحمان و رحیم و رازق و منعم و صفات قهر، مانند قهار و منتقم را مستهلک در غیب ذات احدیت نماید (4) و به جز مشاهده ذات احدیت هیچ گونه

تعینی در روح او باقی و منظور نماند، حتی اختلاف مظاهر همچون جبرئیل و عزرائیل و موسی و فرعون از چشم حقیقت بین صاحب این مقام مرتفع شود. مهر و خشم حق، بسط و قبض، عطا و منع وی، بهشت و دوزخ برای او یکی گردد. صحت و مرض و فقر و غنا و عزت و ذلت برابر شود. (5) در این مرحله است که شاعر عارف الهی نیک سروده که گفته:

گر وعده دوزخ است و یا خلد، غم مدار *** بیرون نمی برند تو را از دیار دوست

و شاید یکی از مراتب استقامت که در صحیفه الهیه امر بدان فرموده و ممدوح در علم اخلاق و محمود در فن عرفان است، همین مقام شامخ فنا در ذات است و این مقام را «طمس مقدم» خوانند که به کلی اغیار از هر جهت محو و نابود گشته، توحید صافی و خالص ظهور و تحقق یافته است.

در این مرتبه که آخرین منازل و سفر الی الله - جلت عظمته - بود، به لسان حقیقت گوید: «یا هو یا من لیس الا هو» و چون طالب حق به این مقام رسید، از هویت او و هویت همه ممکنات چیزی نمانده، بلکه همگی در تجلی حقیقت حق، متلاشی و مضمحل شده اند:

لمن الملك اليوم لله الواحد القهار.

به خواهش حضرت آقای ذوالمجد طباطبائی قمی - سلمه الله تعالی - تحریر و قلمی شد با مراعات اختصار.

فی سوم شهر شعبان المعظم سنه 1376 مطابق اسفند 1335

سید ابوالحسن قزوینی

ص: 27

یادداشت ها و حواشی آقا سیدجلال آشتیانی بر مکتوب عرفانی علامه بزرگوار قزوینی، بر حسب شماره ها چنین است:

1. من افادات سیدنا الاستاد العلامة المترقی بمدارج الحق و الیقین خاتم الحکماء و المحققین الحاج سید ابوالحسن القزوینی روحی فداه، به رسم یادبود به دوست عزیز و برادر گرامی قدوه الفضلاء آقای خسروشاهی - دام فضله العالی - تقدیم می گردد. جلال الدین الموسوی

2. یا گوید:

در پس آینه طوطی صفتم داشته اند

آنچه استاد ازل گفت بگو، می گویم

3. لسان عارف در این مقام مترنم به این مقال می گردد:

این همه جام می و نقش مخالف که نمود

یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

4. حتی اعیان ثابته و ماهیات امکانیه مستجن در غیب ذات و تخوم حقیقت حق خواهد بود:

آنچه در نعت جلال آید و در وصف جمال

همه در روی نکوی تو مصوّر بینم

5. مخفی نماند که فنای در ذات مراتبی دارد. درجه اول از فنا، عدم رویت غیرحق است که سالک در این مرحله جز حق موجودی را نمی بیند، فانی در وحدت است و رجوع به کثرت ندارد. اگر رجوع به کثرت نمود، حق را مشاهده نموده، در عین خلق و بالعکس. این مقام

ص: 28

را مقام صحو بعد المعو نامند و تمکین بعد التلوین گویند و مرتبه اخیر همان فنا عن الفنائین است.

حرره جلال الدین آشتیانی

در پایان این مکتوب عرفانی، برای شناخت بیشتر استاد و معلم جلال الدین، آیت الله علامه، سیدابوالحسن رفیعی قزوینی، به شرح حال ایشان اشارتی می نمایم که خود بخشی از تاریخ معاصر است:

آیت الله سیدابوالحسن رفیعی از فقها و مشاهیر فلاسفه عصر ما، در سال 1315 هجری قمری، در قزوین، در خاندان علم و فقاہت و تقوی به دنیا آمد... مقدمات و دروس متن را در زادگاه خود در محضر اساتید آن زمان تلمذ نمود و سپس به تهران رفت و از محضر پرفیض علمای معروف، حکمت و کلام و فلسفه و هیئت و ریاضیات فراگرفت و در سال 1338 هـ. ق به قزوین بازگشت...

در سال 1340 هـ. ق به قم هجرت نمود و در درس آیت الله شیخ عبدالکریم حائری - مؤسس حوزه - شرکت نمود و خود به تدریس اصول و فلسفه پرداخت... و در همان زمان، به درجه اجتهاد رسید و به قزوین و تهران مراجعت نمود و به افاضه علوم بر طلاب ادامه داد... و یکی از اساتید معروف دوران شد و شاگردان برجسته بسیاری تربیت نمود. حضرت امام خمینی، آیت الله آقا رضی شیرازی، آیات و علمای عظام: مهدوی کنی، امامی کاشانی، شهید مطهری، جلال الدین آشتیانی،

ص: 29

دکتر سید حسین نصر، غلامحسین دینانی و نظایر آن ها، از جمله شاگردان وی محسوب می شوند.

آیت الله رفیعی قزوینی آثار و تألیفات بسیاری در فقه و کلام و حکمت و عرفان داشتند که متأسفانه اغلب آن ها مخطوط است و فقط 8 رساله از آن مرحوم، اخیراً توسط آقای محمدرضا بنداچی در قزوین چاپ و منتشر شده است.

کتب فقهی معظم له شامل کتاب های: صلاه، حج، ارث، نکاح، مکاسب، حاشیه بر عروه الوثقی و غیره است که به طور استدلالی تألیف شده اند، مانند بسیاری از آثار کلامی و فلسفی ایشان، متأسفانه تاکنون چاپ نشده است.

از جمله آثار فلسفی و کلامی ایشان عبارتست از: حواشی و تعلیقات و مقدمه بر: اسرار الحکم ملاحادی سبزواری، شرح اشارات و شفای بوعلی سینا، شواهد الربوبیه و اسفار اربعه ملاصدرا، شرح تجرید قوشجی، شرح منظومه سبزواری، قبسات میرداماد، شرح فصوص الحکم قیصری، شوارق الالهام ملا عبدالرزاق لاهیجی، کلمه الاشراق قطب الدین شیرازی و ده ها اثر دیگر...

در خرداد ماه سال - 1386 ش - همایش بزرگداشت معظم له در قزوین، با شرکت گروهی از اساتید و علما برگزار شد، و ای کاش بانیان این همایش نیکو، برای چاپ آثار ایشان هم اقدامی بنمایند!...

2 : نگاهی به زندگی و آثار

اشاره

ص: 31

علامه سید جلال الدین آشتیانی پرچمدار حکمت صدرایی در دوران معاصر و شارح بزرگ مکتب فلسفه اشراق و عرفان اصیل اسلامی، بی گمان یکی از شخصیت های استثنایی تاریخ و فرهنگ معاصر ایران زمین بود. نکته ای که درباره وی مورد اتفاق همگان است، این است که: علامه آشتیانی، انسانی متعالی و فیلسوفی والا مقام و به قول هانری کربن در حد ملاصدرای زمان بود. زندگی او، زندگی فیلسوفی زبده و دانشمندی پرمایه است که فقط با عشق به علم و فلسفه و عرفان، سپری شد و او هرگز از این عشق خود نیاسود و هیچ یک از تحولات کوچک و بزرگ روزگار، سبب نشد که او راه و روشی را که برای خود برگزیده بود، ترک کند!

در این قسمت درنگی خواهیم داشت درباره زندگی و آثار این شخصیت فرهیخته که یاد و خاطره اش زنده و جاوید خواهد ماند.

استاد آشتیانی طبق نقل در «زندگی خودنوشت» در سال 1304 ش.

در خانواده ای معمولی در قصبه آشتیان از «مضافات سلطان آباد اراک» پا به عرصه وجود گذاشت. پدرش فردی مؤمن و کاسب عادی و مادرش بانویی خانه دار بود. جلال الدین دروس ابتدایی تحصیلی را در دوران ستم شاهی رضاخانی آغاز کرد و در مدارس جدید، که به تازگی در ایران پا گرفته بود، حضور یافت. وی پس از چندی با راهنمایی های یک روحانی پارسا که تا پایان عمرش از او به نیکی یاد می کرد، به تحصیل علوم دینی و مطالعات اسلامی روی آورد. نخستین گام های این مسیر را که آموزش مقدمات زبان عربی بود، در زادگاه خود آشتیان برداشت. آشتیان با اینکه در آن زمان دهکده ای بیش نبود، اما در همان عصر هم عالمانی بزرگ و فیلسوفانی بی نظیر را در دامن خود پرورده بود - آن هم درست در همان زمان که آشتیانی نوجوان به فراگیری «الهیات» می اندیشید - در آفاق فکر و فلسفه در عالی ترین حد ممکن می درخشید. در این راستا، می توانیم از دو فیلسوف بزرگ و علی الاطلاق، نام ببریم که پسوند «آشتیانی» را در نام خود داشتند: علامه میرزا مهدی آشتیانی که استاد مسلم در میان فلاسفه عهد خود محسوب می شد و دیگری آیت الله آقا میرزا احمد آشتیانی که فردی باتقوا، عالم، فرهیخته و فیلسوف بود و گمنامی را می پسندید.

یکی از بزرگان در پاسخ به این سؤال که مرحوم میرزا احمد چرا ناشناس و گمنام بود؟ گفته بود: «الناس الی اشباههم امیل»!...

چندی بعد - سال 1323 ش - استاد آشتیانی در حالی که از نوجوانی

چندان فاصله نگرفته بود، به قم آمد و در درس های کسانی حضور یافت که بعدها هرکدام به ستاره ای از ستاره های علم و فقه تبدیل شدند: شیخ محمدصدوقی یزدی، میرزا عبدالجواد جبل عاملی اصفهانی و...

در آن زمان، حوزه علمیه قم تازه «استقرار» یافته بود و با رفتن رضاخان از ایران، حوزه تحرکات علمی و فرهنگی خود را با جذب عملی و غیر ارادی استعداد های توانمند که یکی از آن ها استاد آشتیانی بود، آغاز کرده بود و می رفت که نقشی بزرگ در تاریخ علمی و فرهنگی ایران و حتی همه جهان اسلام ایفا کند. استاد آشتیانی در همین دوران، چندی نیز به اصفهان رفت و در نزد حاج آقا رحیم ارباب مکاسب شیخ انصاری را خواند و آنگاه به صورت جدی وارد حوزه فلسفه و علوم عقلی گردید.

استاد حتی برای همین منظور به تهران سفر کرد تا محضر فیض بخش همشهری خود و فیلسوف بزرگ میرزامهدی آشتیانی را درک کند. فیلسوفی بزرگ که به سن کهولت رسیده بود، و از دیگر سو با بیماری هایی طاققت فرسا دست و پنجه نرم می کرد، ولی وقتی اشتیاق طلبه همشهری خود را دید، وی را به حضور پذیرفت و اجازه داد که سؤالات خویش را مطرح نماید. نظر به اینکه فاضل جوان اساساً نیاز به زانو زدن در برابر استادانی برجسته داشت، و میرزا اغلب مریض و ناتوان بود، طی نامه ای جلال الدین را به یکی از هم دوره های خود در قم که منزوی بود، معرفی کرد. این شخص «میرزا مهدی مازندرانی»

نام داشت که از حکمای بزرگ و باز ناشناخته، به شمار می رفت.

او بنا به سفارش دوست حکیم خود - میرزا مهدی حکیم آشتیانی - از سید جلال الدین آشتیانی استقبال نمود و دروسی چون «شرح منظومه» و «شوارق الالهام» را که از متون دست اول فلسفی به شمار می رفتند، به صورت کامل به خاطر او تدریس نمود و پس از آن بود که مقام علمی و فلسفی این مرد حکیم که در گوشه انزوا می زیست، به آرامی کشف شد و مورد توجه دیگر فضیلائی جوان حوزه علمیه قم قرار گرفت و کسانی چون: علامه محمدتقی جعفری و آیت الله سیدابوالحسن مولانا نیز از محضر وی استفاده نموده و درس ها آموختند که در شرح زندگی و تاریخ حیاتشان ذکر شده است. جالب اینکه شهید آیت الله مرتضی مطهری نیز با اینکه خود عالمی استاد دیده بود، زبان به تمجید مقام درخشان فلسفی مرحوم مازندرانی گشوده است...

علاوه بر این، همزمان، استاد جلال الدین آشتیانی از محضر حکیم دیگر، میرزا احمد آشتیانی نیز بهره برد که نشان می داد برای فهم مسائل حکمت از هیچ کوششی و تلاشی و درک محضر استادی، فروگذار نمی کند. آشتیانی طبق نوشته خود در این ایام با مدرس بزرگ حوزه حاج آقا روح الله خمینی آشنایی نزدیک یافت. و مدتی نیز پای درس وی نشست... این آشنایی برای او امری کاملاً سرنوشت ساز بود. این آشنایی که خود را در رفاقت و دوستی با فرزند بزرگ امام، مرحوم حاج سیدمصطفی خمینی نشان می داد، بعدها عمق بیشتری یافت و تا آخرین روزهای حیات امام خمینی (ره) همچنان برقرار بود، تا آن جا

که وقتی یک سال پیش از ارتحال امام، استاد برای معالجه در یکی از بیمارستان های تهران بستری بود، ایشان فرزند دیگرش را برای عیادت فرستاد و تمایل خود را برای تجدید دیدار به او ابلاغ نمود که استاد آشتیانی در چندین مصاحبه خود به این موضوع اشاره کرده است.

آشتیانی مقام علمی و موقعیت والای فقهی و فلسفی مرحوم امام خمینی را می ستود و حق استادی او را پاس می داشت؛ همچنان که به رفاقت و صمیمیت خود با فرزندش اشاره کرده و به آن افتخار می نمود. (برای تفصیل مراجعه شود به مقاله چاپ شده وی تحت عنوان: «در رثای امام عارفان»).

در بیت آیت الله بروجردی

... یکی از شگفتی های زندگی نخستین سیدجلال آشتیانی، حضور او در بیت مرجع بزرگ وقت آیت الله بروجردی است. این حضور، در آن سن و سال، چنان پررنگ بود که انصافاً تعجب انگیز است که چگونه یک طلبه جوان آشتیانی در نزد مرجع بزرگ شیعه، آن اندازه دارای تقرب و اعتبار می شود که بعضی از مسائل مربوط به حوزه و حتی مسائل سیاسی را نیز با آن طلبه، مطرح می کند و یا با او مشورت می نماید و عقل و درک او را می ستاید؟

اما مرحوم آشتیانی هرگز از این درجه قرب و نزدیکی خود به آیت الله بروجردی با آب و تاب یاد نکرد - در حالی که به آن افتخار می نمود - زیرا همین یک موضوع به تنهایی هم کافی بود تا برای او

امتیازاتی خاص به بار بیاورد، ولی او به دنبال «امتیازات» نبود.

شاید تنها موردی که او از این موضوع یاد نموده، در قضیه روشن نمودن مسأله استمرار تدریس اسفار توسط علامه سید محمدحسین طباطبائی بود. برخلاف مشهور که گفته و نوشته شده است علامه طباطبائی مجبور شد درس اسفار خود را به امر آیت الله بروجردی تعطیل کند و اگر چنین نکند شهریه طلبه هایی که در آن درس حضور می یافتند قطع خواهد شد! استاد آشتیانی به عنوان کسی که هر روز در بیت آیت الله حضور داشت و هر روز در ردیف اول پای منبر و درس خارج او می نشست، این موضوع را نفی می کند و در مصاحبه ای می گوید:

«آیت الله بروجردی - روحی فداه - هر روز دست برشانه های من می نهاد و بر منبر - درس - جلوس می نمود. از دیگر سو ایشان می دانست که من به درس اسفار می روم؛ ولی هرگز از این موضوع نهی نکرد و تنها فرمود که آقای طباطبائی به تکلیف شرعی خودشان عمل کنند و من این موضوع را به علامه منتقل نمودم. ایشان نیز که مشغول نگارش تفسیر المیزان بود، درس اسفار را به درسی خصوصی تبدیل کرد، والا آیت الله بروجردی هرگز این درس را تعطیل نکرد و هرگز شهریه احدی قطع نشد، برخلاف آنچه - یکی از دوستان - نوشته است.»

از دیگر موارد قابل اشاره در خصوص روابط سید جلال الدین آشتیانی جوان و آیت الله بروجردی، مسأله بهائیان ایران می باشد. زمانی که تبلیغات بهائیت اوج گرفت و با یک سلسله حرکات تبلیغاتی باعث

کنش‌ها و واکنش‌ها در سطح کشور گردید، آیت‌الله بروجردی تحت فشار قرار گرفت و تا حد فتوا دادن برای مبارزه با آنان پیش رفت. اینجا بود که نظر مشاور جوان خود را خواستار شد. آشتیانی بدون درنگ پاسخی می‌دهد و آیت‌الله به فکر فرو می‌رود و این تعبیر را بر زبان می‌آورد: تواز همه این حضرات بیشتر می‌فهمی. (1)

به این ترتیب می‌توان حدس زد که آیت‌الله بروجردی به عنوان مرجعی دوراندیش، در جبین این دانش‌آموخته جوان، نوری می‌دید که سبب می‌شد در بسیاری از مسائل حوزوی و عمومی با او مشورت نماید و این امر عجیب و فوق‌العاده، باید مورد توجه و دقت قرار گیرد. در این خصوص خاطرات و مستندات فراوانی وجود دارد که شاید در جای دیگر به آن پردازیم؛ چه، استاد آشتیانی به صورت طبیعی رابطی بود بین آیت‌الله بروجردی و اغلب کسانی که به نحوی از انحا با بیت آن جناب که بیت اول مرجعیت محسوب می‌شد، می‌خواستند در تماس باشند.

در سال‌های 1330 به بعد که مسئله ملی شدن صنعت نفت پیش آمد، این موضوع بی‌گمان علاوه بر دو قطب تعیین‌کننده: مذهبی - ملی که در آیت‌الله کاشانی از یک سو و دکتر مصدق از سوی دیگر تبلور یافته بود، دارای هوادارانی هم بود که لزوماً طرفدار سرسخت یکی از

ص: 39

1- رجوع شود به مصاحبه استاد با کیهان فرهنگی، شهریور 64، شماره 6، مسلسل 18، با حضور آقایان: بهاء‌الدین خرمشاهی، دکتر غلامرضا اعوانی، دکتر جلال‌الدین مجتبوی و دیگران

دو قطب نبودند، بلکه به صورت طبیعی یکی را بر دیگری ترجیح می دادند. این موضوع زمانی حاد شد که میان رهبران نهضت شکاف و دو دستگی پیش آمد و بدین ترتیب اصحاب! دیدگاه خود را آشکار نمودند... و استاد آشتیانی در این دوره می کوشید نقشی «آشتی دهنده» ایفا کند و از بروز تنش تا حد ممکن جلوگیری نماید که متأسفانه به علت لجاجت ها و خودبزرگ بینی های یکی از طرفین - حاکم - که مرحوم آیت الله طالقانی در سخنرانی احمدآباد به آن ها اشاره کرد، به نتیجه مطلوب نرسید و سرانجام هم همین اختلافات موجب شکست نهضت گردید.

... استاد آشتیانی پس از ارتحال آیت الله بروجردی با توجه به شرایط سخت زندگی، مانند مرحوم آیت الله مطهری، آیت الله بهشتی، آیت الله مفتح و فضلالی دیگر هم، به تدریج به فکر حضور در عرصه های تدریس دانشگاهی افتاد. فراگیری دروس فقه و اصول از محضر آیت الله بروجردی، وی را از حضور در درس خارج دیگران بی نیاز کرده بود؛ ولی تنها چیزی که وی را به ماندگاری در حوزه علمیه قم تشویق می کرد، حضور علامه سیدمحمدحسین طباطبائی بود...

برخورد با علامه طباطبائی که از سال ها قبل آغاز شده و به حضور همزمان در دروس مختلف او منتهی شده بود، عاملی بود که سبب می شد او همچنان در قم بماند و از حضور آن حکیم بزرگ استفاده کند. کتاب هایی که استاد آشتیانی در محضر مرحوم علامه آموخت، عبارتند از: جلد دوم «کفایه الاصول» آخوند خراسانی - استاد خود علامه

طباطبائی در نجف اشرف - و «شفا»ی بوعلی سینا و «اسفار» حکیم ملاصدرا ... و همچنین درس تفسیر قرآن، که بحث های اصلی آن دروس، در تفسیر ارزشمند و جاوید المیزان در 20 جلد آمده است.

دکتر سیدحسین نصر نقل می کند که پس از آشنایی با علامه طباطبائی و حضور در حلقه درسی وی، استاد آشتیانی به عمق فلسفه و عرفان اسلامی پی برد و این امر را جدی تر گرفت. همین موضوع کافی بود تا استاد آشتیانی در کنار علامه طباطبائی بودن را افتخاری بزرگ محسوب نموده و همگام با آن جناب، علاوه بر حوزه علمیه، در جلساتی که وی با اندیشمندان غربی نظیر هانری کربن در تهران داشت، شرکت بجوید.

حضور استاد آشتیانی در این مجامع علمی - فلسفی، طلیعه ای بود که شکوفایی هرچه بیشتر وی را نوید دهد و در همین جلسات بود که وی با برخی از روشنفکران و عالمان دانشگاهی و عمدتاً تحصیل کرده غرب، آشنایی یافت و به لحاظ نظام فکری متینی که بر اثر کثرت اطلاع از زوایای فلسفه اسلامی به دست آورده بود و همچنین توانایی و ممارست در شرح و بسط مسائل فلسفی و عرفانی، جهان شناسانی چون ابن عربی و حکیم ملاصدرا، مورد توجه و استقبال کسانی چون، هانری کربن و دانشمندان ایرانی، چون دکتر نصر و دکتر داریوش شایگان و دیگران واقع شود.

علی رغم تلمذ در محضر استادانی چون امام خمینی، علامه

طباطبائی، میرزا مهدی آشتیانی و... علامه جلال الدین باز خود را بی نیاز از استاد ندیده و با حادثه ای که حادثه ویژه زندگی اش بود، روبرو می شود و سر از قزوین درمی آورد! و در درس فیلسوفی ناشناخته حضور به هم می رساند. این فیلسوف بزرگ کسی جز مرحوم آیت الله علامه سیدابوالحسن رفیعی قزوینی نبود که از سال ها قبل در قزوین رحل اقامت افکنده و از علوم و معارف اسلامی تنها به تدریس فقه و اصول بسنده می کرد. حضور آشتیانی جوان کافی بود تا علامه رفیعی دیگر بار بر سر ذوق بیاید و تشنگان فلسفه و معارف عمیق عرفانی را سیراب کند.

دکتر ابراهیمی دینانی به این نکته اشاره کرده و می گوید: مرحوم رفیعی زیربار تدریس معقولات نمی رفت، تا استاد آشتیانی به علت مشکلات معاش به تهران آمد و پا پیش نهاد و واسطه این امر شد و این مقدمه ای برای کشف حکیم بزرگی بود که مقام فلسفی او - خصوصاً در تدریس اسفار - تا آن روز برای کسی روشن نشده بود.

... با تصویب شدن قانونی که به دانش آموختگان حوزوی اجازه می داد در دانشگاه ها به تدریس مشغول شوند، استاد آشتیانی به علت مشکلات زندگی فردی و با تشویق دوستانش، حاضر شد مقام استادی دانشگاه را بپذیرد. او تمایل داشت در دانشگاه تهران به این مهم مشغول شود و برای همین منظور با زنده یاد فروزانفر نیز ملاقات نمود و او را به شگفتی واداشت. با وجود این، مسائلی پیش آمد که جلال الدین

ص: 42

توانست علی رغم میل باطنی خود وارد دانشگاه تهران بشود⁽¹⁾ و به طور اجبار به دانشگاه مشهد روی آورد و تا سالیان متمادی در آن جا به تدریس پرداخت... البته زمانی که وی قصد تدریس در دانشگاه را داشت با مانع جدیدی به اصطلاح قانونی! روبه رو شد و آن اینکه: چون ایشان دارای اثر علمی مکتوب نیست، نمی تواند در دانشگاه تدریس کند!

یا للعجب! استاد آشتیانی؟، هم باید «امتحان» بدهد و هم رساله ای «تألیف» و ارائه نماید تا آقایان! اجازه بدهند که او تدریس کند، ولی استاد با سلاح علم و فلسفه به میدان آمد و پس از شنیدن طرح جدید ناشی از عدم معرفت مسئولان دانشگاهی و فرهنگی آن زمان با منزلت علمی وی، در عرض بیست روز کتاب: هستی از نظر فلسفه و عرفان را که یکی از عمیق ترین مباحث فلسفی است، به رشته تحریر درآورد که با تقریظ آیت الله رفیعی، به زیور طبع آراسته شد.

متن آن تقریظ، چنین است:

بسم الله وله الحمد/ کتاب مستطاب «هستی از نظر فلسفه و عرفان» که از افکار عالیہ جناب مستطاب قدوه العلماء الراسخین و سیدالحکماء المتألہین آقای سید جلال الدین آشتیانی دامت افاضاتہ تراوش نموده و به قلم بلاغت شمیم معظم له نگارش یافته، مورد مطالعہ حقیر قرار گرفت. پس از تأمل و تدبیر در مطالب و محتویات آن بر هر شخص هوشمند و

ص: 43

1- مراجعه شود به نامه استاد در مجله «اطلاعات حکمت و معرفت»، شماره اول، سال دوم، 1386.

بصیر معلوم خواهد شد که کتاب مزبور بهترین کتابی است که در مباحث راجعه به وجود، نوشته شده است؛ چه آنکه اکثر مباحث مشکله و معضله را به تحقیق والا با بهترین اسلوب به مرحله وضوح رسانیده و جمیع نکات معنویه و صوریه را به کار برده اند و در مقام ردّ اوهام قاصرین دقیقه ای از ذکر حقیقت مطلب فروگذار ننموده اند؛ لهذا بر طالبین معارف حقیقه لازم است که کتاب مزبور را قردانی نموده و در استفاده از تحقیقات آن غفلت نفرمایند و هم از جناب مؤلف آن، تقدیر و توقیر را به نحو کمال مراعات نمایند.

الاحقر ابوالحسن الحسینی القزوینی عفی عنه، (1)

محرم 1380 قمری

البته علامه قزوینی، همزمان، اجازه اجتهاد جالب توجهی هم برای استاد جلال الدین صادر کرده اند که در نوع خود کم نظیر است و متن آن چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم/ الحمد لله الذي أنزل على عبده الكتاب و آتاه الحكمة و فصل الخطاب منه البدو و اليه المأب و صلى الله على رسوله و خاتم انبيائه محمد و آله الاطياب، و بعد: فالذي يهيم بيانه ولا ينبغي سره و كتمانها انّ جناب العالم الفاضل التحرير و المحقق المتأله الخبير عماد الفقهاء والمجتهدين و سيد الحكماء و المتألهين المولى السيد جلال الدين الأشتياني بلغه الله سبحانه الى أقصى كرائم الامال و فضائل

ص: 44

1- متن اصلی و دستخط آیت الله قزوینی در آخرین بحث (ص 56) نقل شده است.

الامانى ممن كرع و ارتوى فى العلم و الحكمة و تضلع بالفضل و غايه المعرفه قرء على الاساتذہ مافى عصره فى المعقول و المنقول و المعارف اليقينيہ و الاصول العقليه و الفقه و الاصول حتى بلغ نهايه المأمول و قرء على برهه من دهره فى علم الفقه و المعارف الحكيمه و العلوم الحقيقيه سيما كثيراً من معضلات مباحث الاسفار عظم الله قدر مصنفه العلامة و جدّ و اجتهد فى استخراج حقايق العلوم العقليه و التقليه و دقائقها و استنباط رموزها و اسرارها حتى أن صار بحمدالله عالماً نحرياً و محققاً خريّتاً ماهراً عريقاً فهنيئاً لجنابه تلك العطيه الكبرى و النعمه العظمى و اوصيه و نفسى الخاطئه بمراعات التقوى و اقتفاء آثار الائمه الطاهرين صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين، فهم الهداه الى الله و الاذلاء الى مرضاته كما هو المشهود من جنابه سلّمه الله تعالى و ان لا ينسانى من الدعا فى الخلوات و مظان اجابه الدعوات و الله سبحانه هو الولي للخيرات و رافع الدرجات. حرره بيمنياه الداثره. الاحقر ابوالحسن الحسينى القزوينى

فى شهر محرم عام 1380 هـ - (1)

با نقل اين سند تاريخى، به قلم شخصيتى چون آيت الله رفيعى - استاد امام خمينى - درباره استاد جلال الدين آشتياني، ظاهراً ديگر نيازى به هيچ گونه توضيح درباره مقام علمى او، در منقول و معقول، نخواهد بود!...

ص: 45

1- متن دستخط در بخش آخر کتاب نقل شده است.

... چیزی نگذشت که مرحله ای دیگر از زندگی استاد آشتیانی آغاز شد که از آن می توان به دوران تحقق شکوفایی پژوهش های استاد تعبیر کرد. با آغاز این مرحله، وی تحقیقات عمیق خویش در تاریخ فلسفه اسلامی را آغاز نمود و به جستجو در اعماق متون ناشناخته و کم شناخته شده، همت گماشت. استاد با نظر به ضرورتی که احساس می کرد و از روی دانش و مطالعات گسترده ای که داشت، احیای آثار حکمای الهی ایران را پس از تدریس، در اولویت کارهای پژوهشی خود قرار داد و با همتی والا شروع به کار نمود. بخش هایی از این کار سترگ با همکاری پروفیسور هانری کربن همراه بود، و در واقع آن دو به صورت تنگاتنگ با همدیگر همکاری می نمودند. وقتی مجلدات نخستین این حرکت بزرگ علمی - فلسفی منتشر شد، اعجاب و تحسین همگان را برانگیخت. انتشار آن ها با مقدمه پروفیسور هانری کربن، گامی بود در جهت معرفی و نشر فلسفه اشراق - اسلامی در ممالک غربی که آثار مثبت و جالب و ارزشمندی در پی داشت.

بسیاری از آگاهان بر این عقیده اند که انتشار این کتاب ها زمینه را برای بسط آشنایی دوستداران فلسفه الهی و خصوصاً فلسفه اشراقی در دنیا مهیا نمود. در این میان، به این واقعیت باید اشاره کرد که زحمت اصلی کار، خصوصاً به لحاظ شناسایی نسخ خطی و تطبیق میان نسخ و همچنین رفع مشکلاتی که در جریان کار وجود داشت و خصوصاً

گره‌گشایی از محتوای متون، عمدتاً بر دوش استاد آشتیانی بود که بی‌تردید کار دشواری بود، ولی مرحله اجرایی که بخش اساسی دیگری بود، به عهده پرفسور کرین بود که متأسفانه با درگذشت وی، تمام بار این کار بزرگ بر دوش استاد آشتیانی افتاد و او توانست بخش عمده این مجموعه را به سامان برساند. گرچه همه مجموعه به طور کامل چاپ و منتشر نگردید.

در کنار احیای تراث و آثار و مآثر فلسفی که با عنوان «منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران» منتشر شد و داخل و خارج مورد استقبال اصحاب حکمت قرار گرفت، استاد به پژوهش در زمینه‌های مهم دیگر و احیا و شرح و تفسیر و تعلیقه زدن بر آثار بسیار معروف و یا مخطوط نیز همت گماشت که از آن جمله می‌توان به تصحیح شرح فصوص الحکم جندی و مقدمه قیصری اشاره کرد. استاد آشتیانی در این اثر بزرگ و ارزشمند، بسیاری از نکات ناگفته را روشن و تبیین نموده و دیدگاه‌های مکاتب مختلف عرفان اسلامی را بر هم دیگر عرضه نموده و به داوری پرداخته است. باید گفت: تسلط استاد آشتیانی در فلسفه و عرفان به وی اجازه می‌داد که مجهولات و معضلات کوچک و بزرگ دنیای فلسفه را به مدد استدلال‌هایی نو و قلمی روان، برای جویندگان راه حقیقت روشن کند.

در این جا باید اشاره کرد که علی‌رغم قابلیت والای استاد در ادبیات عرب و توانایی بی‌تردید در تألیف به زبان عربی، او تنها به زبان فارسی نوشت؛ چه، او معتقد بود که لازم است زبان فارسی را که قابلیت‌های فراوانی در زمینه ارائه و بیان معارف حکمی و فلسفی دارد، تقویت

نموده و در جهان گسترش داد و از همه ظرفیت های آن بهره برد.

دلیل دیگری که استاد آشتیانی را به امر فلسفه وامی داشت، اهتمام خاص او برای تربیت دانشمندان جوان کشور بود. استاد آشتیانی نسبت به مهجور ماندن علوم عقلی و معارف عالی حساسیتی ویژه داشت؛ بنابراین یکی از وظایف خود را تربیت طلاب و دانشجویانی می دانست که بتوانند در قلمرو این مسائل به مرحله جدید و حدی قابل

قبول برسند.

جالب است که حجم بسیار زیادی از گفتارهای عمومی و نوعاً انتقادی او در خصوص نحوه گزینش دانشجویهای فلسفه و عرفان در دانشگاه ها است. استاد آشتیانی از اینکه تنها برخی از استعدادها را به دنیای فلسفه رهنمون می شدند و استعدادهای توانمند به رشته های صنعتی و فنی اختصاص می یافتند، آشکارا ناخرسند بود و ناخرسندی خود را به بهانه های گوناگون اعلام می داشت و با وجود عدم اجابت به خواست عقلانی وی، هرگز ناامید نشد و دست از کار نکشید.

همه کسانی که به نحوی با استاد ارتباط داشتند، می دانند که او در زمینه تربیت دانشجویان و طلاب و دارندگان استعداد، از هیچ کوششی فروگذار نمی کرد. رمز بسیاری از دوستی ها و رفاقت های او با اهل فلسفه و دوستداران حکمت و حتی اهل قلم به طور کلی، در این نکته نهفته بود که همواره دنبال استعدادهای فعال می گشت که در نفس جوان ها پنهان بود. بی جهت نبود که او هرگز کسی را از خود دور نمی کرد و نسبت به رفاقت و مهربانی با طلاب و دانشجویان کمال

ص: 48

اهتمام را داشت. کم نبودند جوان ها و دانشجویان و طلابی که هرگز به لحاظ علمی و فلسفی و عرفانی در حد شاگردی او نبودند، ولی آشتیانی به گرمی از آن ها استقبال می نمود و دستشان را با محبت و صمیمیت می فشرد و آنان را به تحصیل علوم عقلی و نقلی

تشویق می کرد.

حضور او در دانشگاه مشهد کافی بود تا مشعل فلسفه را در آن خطه خاص، شعله ور نگاه دارد. برای این منظور او در کنار حضور علمی در دانشگاه، تدریس در حوزه های علمیة مختلف مشهد را هم ادامه داد و تا پایان عمر و چند سال پیش از ارتحال، هرگز درس و بحث حوزوی را ترک ننمود. هدف والای آشتیانی روشن نگاه داشتن مشعل حکمت در حوزه ها بود و برای این هدف والا از هر وسیله ای کمک می گرفت. ارتباط او با جریان های رسمی حکمت و فلسفه، نشان دهنده علاقه او به حرکت های فکری بود و اگر نیز در مواردی در رابطه با بسط و توسعه فلسفه به خواسته های رجال مرتبط با حکومت، پاسخ مثبت می داد - که در شأن او نبود - علت شاگرد پروری و احترام به کاروانیان دانش بود، وگرنه او چه نیازی داشت که با مجله ای تازه نفس و یا گمنام که فاقد شهرت بود، همکاری نماید و ده ها صفحه مطلب در آن بنویسد؛ و یا همکاری با فلان مقام رسمی را، در زمینه های علمی - فلسفی بپذیرد؟ بلندنظری، در کنار وسعت روح و سعه صدر، سبب شده بود که نسبت به آنچه در پیرامونش می گذشت، بی اعتنا نباشد. نقدها و تحلیل هایی که از او در خصوص اشخاص و جریان ها برجای مانده است، به خودی خود نشان دهنده این واقعیت تواند بود که

ص: 49

استاد فقید همواره از جولان فکری و تحرک عقلی و نشاط علمی برخوردار بود.

البته تأمل در اظهار نظرهای او در خصوص مسائل گوناگون نشان دهنده موضوع مهم دیگری هم هست و آن این که استاد همواره به رشد جامعه و تکاپوی همه جانبه می اندیشید و می کوشید تا به هر مقداری که می تواند، دین خود را در سازندگی عناصر مفید

ادا کند.

شرح و بسط و تبیین این موضوع نیازمند نگارش مقاله ای جداگانه است و به تنهایی می تواند بخش مهمی از حیات و هویت این فیلسوف بی همتای معاصر را برای همگان روشن نماید، چه گفته شده است که مجالس عمومی او و گفتگوهای آزادش «درس خارج رجال» بود!

سهم او در ایجاد حرکت در بدنه فکر فلسفی معاصر در حوزه ها و دانشگاه ها، در داخل و خارج، علاوه بر کارهای ارزشمندی که انجام داد و امروز در آثار و نوشته هایش قابل مشاهده است، در حمایت ها و ارشادها و مساعدت هایی قابل مشاهده است که در خصوص همه دارندگان استعداد و قابلیت به انجام رساند. این سهم بیش از آن است که در این اجمال به آن پرداخته شود؛ چه، به گواه آنچه در این مدت زمان کوتاه پس از فقدانش بر زبان ها آمده و بر خامه ها جریان یافته است، آشتیانی پس از علامه طباطبائی و آیت الله رفیعی قزوینی، به عنوان «پدر حکمت و فلسفه معاصر در ایران» توانست یکی از عمیق ترین و پایدارترین جریان های روشنگرانه را به حرکت در بیاورد.

ص: 50

در اینکه این جریان به فلسفه دیرپای اسلامی و خصوصاً آخرین نمود آن «حکمت متعالیه» تعلق داشت تردیدی نیست، موضوع این است که با وجود استاد آشتیانی، هرگز بهانه‌هایی برای بی‌اعتنایی و کم‌اعتنایی به این فلسفه ژرف، وجود نداشت و حضور او کافی بود تا کسی در خصوص حقانیت این حکمت تردیدی به خود راه ندهد و این نقش را هرگز نمی‌توان دست کم گرفت؛ زیرا مردی پشت آن ایستاده بود که با اخلاص کامل چندین دهه از مراحل زندگی خود را بر سر آن نهاد و تا پای جان کوشید و توانست در زمینه تعلیم ناس و احیای نفوس و سپس تحقیق و تصحیح متون فلسفی - عرفانی اصیل و شناساندن فیلسوفان زبده، یکی از گام‌های بلند این مسیر را بردارد. یعنی: در احیای نفوس و تربیت عناصر مفید و ارجمند و همکاری با فرهیختگان دگراندیش، برای جلب و جذب آن‌ها به سوی معنویت محض، پیشگام باشد.

یکی از این شخصیت‌های فرهنگی درباره تاثیر معنوی آشتیانی در زندگی علمی وی چنین می‌نویسد:

«سیدجلال الدین آشتیانی، شاگرد علامه طباطبائی و قزوینی بود. هرگز از تحسین فضایل فکری و والای قزوینی فرو نمی‌گذاشت و او را بزرگترین فیلسوف معاصر و ملامدراى زمانه ما می‌دانست. رابطه من با آشتیانی بسیار روان بود. از آنجاکه فاصله سنی مان چندان زیاد نبود، می‌توانستیم رابطه‌ای صمیمانه و رفیقانه داشته باشیم. هرازگاه در مشهد به دیدارش می‌شتافتم. در دانشگاه مشهد استاد فلسفه بود. هر بار

ص: 51

نیز که به پایتخت می آمد، با یکدیگر دیدار می کردیم و یک بار هم در خانه من اقامت کرد.

به یاد دارم که در آن دوران درباره روابط هند و اسلام کار می کردم و باید فصوص الحکم ابن عربی را می خواندم و می فهمیدم. آشتیانی در درک اعماق باورنکردنی این اثر عمده عرفان نظری، به من یاری ها داد. منظمأ در خانه یکی از دوستان به دیدارش می رفتم. جای می نوشیدیم، گپ می زدیم، و سپس وقتی به قسمت های دشوار کتاب می رسیدیم، او آن ها را به فارسی برمی گرداند و همزمان چنان تفسیرهای عالمانه ای به آن ها می افزود که معانی شان را در همه ابعاد می گسترد. استادی و احاطه او حیرت انگیز بود. همه کنج و کنارهای سنت را - از فلسفه ابن سینا تا سنت اشراق و تا مکتب ملاصدرا - خوب می شناخت. همچنین در متون فلسفی گمنامی که هنوز به شکل نسخه خطی بودند، تبحری عمیق داشت. از آن گذشته برده کار بود. تفسیرها، انتشارات، تصحیح و تنقیح متون پیچیده، پشت سر هم از قلم او صادر می شدند.

هنگامی که کربن طرح عظیم خود را برای تدوین تذکره ای از فیلسوفان ایرانی از قرن یازدهم هجری تا زمان معاصر درافکند، از آشتیانی دعوت به همکاری کرد. آشتیانی همه وقت و همت خود را وقف این کار کرد و اگر پُرکاری اش نبود، این طرح هرگز به انجام نمی رسید. اگرچه مرگ کربن این طرح را متوقف کرد، بافت کلی اثر به پایان رسیده بود. دو جلد از کتاب منتشر شده، جلد سوم به پایان رسیده، و جلد چهارم در دست انجام بود.

از برکت این دیدارهای استثنایی و این دوستی های سرشار از

عصاره حکمت قدیم ایران، در گذار سالیان خود را از معنویت کشورم می‌انباشتم. باید بگویم که کار من از مقوله اسلام شناسی نبود؛ چنان که امروز خود را هندشناس نمی‌دانم. آنچه در این دیدارها برایم ارزش داشت، روح و نفس و همدمی این بزرگان بود که آن را به من می‌دمیدند. هیچ آرزویی جز فهمیدن نداشتم.»⁽¹⁾

و این، البته یک نمونه بود.

تألیفات و آثار

در سطور پایانی این قسمت از خاطرات، بی‌مناسبت نیست که فقط به فهرست اسامی بعضی از آثار و تألیفات و تحقیقات استاد جلال الدین، به طور اجمال اشاره ای داشته باشیم:

1. انوار جلیه، ملا عبدالله مدرس زنوزی، 2. اعجاز البیان فی تفسیر ام القرآن، 3. تفسیر فاتحه الکتاب - از نویسنده ای ناشناس، 4. مکاتبات عرفانی بین سید احمد کربلایی و شیخ محمد حسین غروی کمپانی، 5. شرح دعای عرفه حاجی فاضل خراسانی، 6. رساله بسیط الحقیقه واحد من جمیع الوجوه، 7. وحدت وجود، آخوند ملاعلی نوری، 8. رساله تحفه ملا- نظر علی گیلانی، 9. مشارق الدراری شرح تائیه ابن فارض، 10. رسائل فیصری، 11. رسائل حکیم سبزواری، 12. رساله النصوص،

ص: 53

1- کتاب «زیر آسمان های جهان»، داریوش شایگان، چاپ سوم، نشرفرزان، تهران، 1386، ص 74.

محمد بن اسحاق، 13. مشروع النصوص الى معانى النصوص، 14. لمعات الهیه ملا عبدالله زوزی، 15. اساس التوحید آقا میرزا مهدی آشتیانی، 16. المظاهر الالهیه حکیم صدرای شیرازی، 17. اثولوجیای فلوطین با تعلیقات قاضی سعید قمی، 18. رساله در حرکت جوهری، 19. اللعنه الالهیه مرحوم مولی مهدی نراقی، 20. شرح زادالمسافر حکیم صدرای، 21. رساله ای در معاد، 22. کتاب النفس، 23. مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه امام خمینی، 24. شرح رساله المشاعر ملا محمدجعفر لاهیجی، 25. رسائل فلسفی (مسائل قدسیه)، 26. قره العیون مولی مهدی نراقی، 27. رساله نوریه در عالم مثال، از بهایی لاهیجانی، 28. اصل الاصول، ملا نعیم طالقانی، 29. تحفه المراد، شرح قصیده معروف میرفندرسکی، 30. هستی از نظر فلسفه و عرفان، 31. نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص عبدالرحمان جامی، 32. شرح فصوص الحکم، 33. اصول المعارف فیض کاشانی، 34. تمهید القواعد ابن ترکه، 35. شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، 36. شرح فصوص الحکم قیصری، 37. الشواهد الربوبیه حکیم ملا صدرای، 38. المبدأ و المعاد صدرای شیرازی، 39. شرح حال و آرای فلسفی ملاصدرای، 40. نقدی بر تهافت الفلاسفه ابوحامد غزالی، 41. مجموعه آثار مرحوم عصار، 42. منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران در 7 جلد - چهار جلد آن به چاپ رسیده است - 43. شرح هدایه ملاصدرای، 44. اسرار الآیات حکیم ملاصدرای و...

علاوه بر اینها، از استاد آشتیانی ده ها مقاله در موضوعات مختلف

علمی - فلسفی بر جای مانده است که تعدادی از آن ها در مجموعه هایی چند، به زیور طبع آراسته شده است.

مقدمه محققانه استاد بر کتاب «شکوه شمس» - اثر آن ماری شمیل - نیز از جمله آثار درخور ذکر است.

... وقتی در بررسی ابعاد پایانی زندگی استاد متمرکز می شویم، بزرگترین نکته ای که توجه ما را جلب می کند، این است که او به همه آنچه از سر عقل و قلب شناخته بود و به آن عشق می ورزید، تا آخر عمر وفادار ماند. در واقع او وفای کامل به آرمان معنوی خود داشت، به دور از هر نوع تردید و سرگشتگی و تحیر؛ امری که امروزه کمتر یافت می شود!

... سرانجام استاد جلال الدین در فروردین سال 1384 شمسی بار حیات خود را به سر منزل مقصود رساند، تا مگر این شعله بی قرار دیگر بار از کانون نفسی دیگر فروزان شود و مایه اعتلای فلسفه و عرفان و فرهنگ و تمدن انسانی و اسلامی این مرز و بوم گردد.

رحلت استاد آشتیانی بی گمان یکی از خسارت های علمی بزرگی بود که حوزه های علمیه و مراکز فرهنگی و نهادهای دانشگاهی ایران با آن روبرو شدند. این استاد بزرگ با فقدان خود، معلومات خویش را نیز با خود برد و آنچه اینک از او برای ما باقی مانده است، پس از آثار افتخار آمیزش، انبوهی از خاطرات نیک و درخشانی است که ذهن را همواره به خود مشغول می دارد!

ص: 55

تقریظ حضرت مطاب علمداری صاحب محو تالیفات و تصانیف
فی العلوم بتقدیر لیس فی القیامه حاج سید ابوالحسن قزوینی
عظم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کتاب مطاب هستی که در کتب جاریه جناب مطاب تعلیمات
و سید الکمال آقا لیس آه سی ناسید جلال الدین شمس در دست ایشان بر او سر نموده
و بتعمیر غایت شیم سلیم له نگارش یافته مورد مطاب و تحقیق قرار گرفت پس از مایل و تدبر بر مطاب
محتویات آنی بر شخص بوشمند تحقیق و بصیر معلوم فرموده شد که کتاب مزبور بهترین کتاب است
که در بحث رجوع بوجود آورده شده است و آنکه کثیر بحث و تکیه بر محصله را بتحقق دانند
بهترین سبب بر جمله و صیغ و صحیح کلمات معنویه و صورت را را کجا رود این
و در تمام رد او هم تا صریح و قوی الازد که حقیقت مطلب فرود که از نموده اند لهذا
برطابین سارف حقیقه لازم است که کتاب مزبور را قدر و اول نموده و در سمانه در کتب
آن عفت نماید و هم در جناب مؤلف آن تعدیر و قدر را بنحو کمال رعایت نمایند
اجازت آید چنانچه تقریظی عنونی نموده
مهر ۱۳۸۰

تقریظ آیت الله سید ابوالحسن قزوینی بر کتاب هستی تألیف استاد جلال

تردیدی نیست که فلسفه و سیاست نقشی اساسی و دیرینه در تاریخ و زندگی بشری دارند، یعنی: «فلسفه و حکمت» و «سیاست مُدُن» همواره در زندگی انسان‌ها، تأثیری مثبت یا منفی از خود به یادگار گذاشته است. در حقیقت، «سیاست» به مفهوم نیک اندیشی و خردورزی و «تدبیر مُدُن»، به مفهوم سامان دهی زندگی انسان‌ها، بخشی از «فلسفه» و یکی از اهداف اصلی آن است.

«قسط» و «عدل» با فراگیری و شمول عام آن، در همه زمینه‌های: اقتصادی، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی، قضایی و... تبلور حقیقت «فلسفه» است و «عدالت اجتماعی» هدف نهایی «سیاست» و وقتی مفهوم و معنی پیدا می‌کند که «عمومیت» مطلق بیابد و برای همه انسان‌ها، قابل بهره‌وری باشد.

در واقع میان فلسفه و سیاست یک هدف مشترک دیرینه و پایدار وجود دارد که این دو را به همدیگر پیوند می‌زند. این هدف مشترک «عدالت» است. اینکه پیشینیانی چون ارسطو و سقراط و افلاطون و ابن عربی در صفحه غرب و بزرگانی چون فارابی و ابن سینا و شیخ

اشراق و سهروردی در صفحه شرق، از مختصات و ماهیت عدالت سخن گفته اند، از این حیث بوده که عدالت، حضور فلسفه در سیاست و نمود سیاست در فلسفه بوده است. و شاید به همین دلیل، بعضی از فلاسفه معاصر غربی، مبنای اصلی تفکر فلسفی خود را عدالت، قرار داده اند...

استاد جلال الدین، فیلسوف صدرائی عصر ما، درباره عدالت اجتماعی، در گفتگویی به نکاتی اشاره می کند که می تواند دیدگاه او را به عنوان یک فیلسوف، در این زمینه روشن سازد:

استاد آشتیانی در پاسخ به این پرسش که: «آیا هر جامعه ای که فلاسفه بیشتری داشته باشد، عقلایی تر است؟» می گوید: «درست است، اما نه به این معنا که اگر فلاسفه بروند در مسئولیت های اجرایی - مثلاً یکی بشود رئیس جمهور - می تواند کارهای بسیاری انجام دهد. افلاطون می گوید: اگر مجلسی مرکب از حکما تشکیل شود، مدینه فاضله می شود. ارسطو نوشته است: استادم خبر نداشته که چنین حکمایی را خداوند خلق نکرده است! افلاطون بیشتر به خود اجتماع اهمیت می داده است؛ زیرا بنای اجتماع هم آن است که مردم باید روشن و فهمیده باشند. اگر مردم فهمیده نباشند، این برود و آن بیاید، هیچ فایده ای ندارد. اگر حکومتی دینی هم بشود، جامعه خودش باید حکومت را در دست بگیرد. این مسئله مهمی است هر انسانی به استبداد تمایل دارد، می نشیند برای خودش، یک بنای مهم می سازد، بعد هم به درد هیچ کس نمی خورد.

قوانین و موازین اسلام و به ویژه عدالت اجتماعی خیلی مهم است. اگرچه یکی می گفت: اگر اقتصاد مارکسیستی بیاید درست می شود! دیگری می گفت: اگر سرمایه داری به طور متوسط بیاید، مشکل را حل می کند؛ ولی در کنار هر یک از این ها اگر عدالت اجتماعی نباشد، هیچ فایده ای ندارد. عدالت اجتماعی مسئله بسیار مهمی است. هر کشوری اگر به این مسئله اهمیت بدهد، مشکلاتش حل می شود. البته عدالت اقتصادی هم جزئی از عدالت اجتماعی است. عدالت اجتماعی بسیار مهم است. این که مردم را روشن کنند و به تدریج طوری شود که نظام، وابسته به شخص نباشد، این ها بسیار مهم است. وگرنه می آیند بلندش می کنند، در کاخ بزرگی جایش می دهند، بعد هم وقتی می بینند نشد، با یک لگد این کاخ را خراب می کنند و نوبت به دیگری می رسد. این فایده ندارد.»⁽¹⁾

بدین ترتیب تحقق عدالت اجتماعی و زیر مجموعه مکمل آن و ساختن جامعه ای انسانی یا «مدینه فاضله» و مبارزه با استبداد یا عوامل به وجود آورنده آن، تنها با جمع شدن «فیلسوفان» و پذیرفتن امور اجرایی، توسط آن ها، عملی نخواهد شد، بلکه این امر، نیاز به تلاش و کوشش همه جانبه سیاسی - عملی در راستای اهداف انسانی دارد که برخی از فلاسفه پیشین، در این زمینه کوشا بوده اند...

در مورد استاد جلال الدین آشتیانی، متأسفانه اساتید و دوستان، به بُعد سیاسی زندگی وی توجهی نکرده و یا حتی اشاره ای هم به آن

ص: 61

نموده اند؛ یعنی امروزه کمتر کسی حتی از دوستان و شاگردان استاد آشتیانی به درستی می‌داند که وی از سال‌ها پیش از انقلاب اسلامی عملاً یک شخص فعال سیاسی - اجتماعی بوده و در حد توان خود، در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت و حوادث بعد از آن، نقشی به عهده داشته است.

در واقع آشتیانی با توجه به موضع‌گیری مثبت مرحوم آیت‌الله بروجردی در نخستین مراحل امر ملی شدن صنعت نفت، از روش رهبری جمعی نهضت، پشتیبانی و با آن همکاری می‌نمود و این موضع‌گیری حتی پس از کودتای ضد ملی 28 مرداد سال 1332 و شکست ظاهری نهضت، ادامه یافت و آشتیانی، رابط مورد اعتماد این امر بود و در ایصال نامه رهبران مسلمان نهضت مقاومت ملی به آیت‌الله بروجردی و ابلاغ دیدگاه‌های آیت‌الله بروجردی در قبال رژیم کودتا، به رهبری نهضت مقاومت، نقش اصلی را به عهده داشت.

یکی از این نامه‌ها، که در واقع یک سند تاریخی مربوط به بخشی از تاریخ معاصر ایران است و نشان‌دهنده موضع‌گیری صادقانه رهبری نهضت مقاومت، در قبال مسائل پس از کودتا بود، توسط استاد جلال آشتیانی که موقعیت ویژه‌ای در بیت مرجعیت وقت داشت، به معظم له ایصال شد و موضع‌گیری منفی بعدی مرحوم آیت‌الله بروجردی نسبت به اقدامات در قبال رژیم، بی‌تأثیر از حضور آشتیانی در بیت نبود.

متن یکی از نامه‌های نهضت مقاومت که نشان‌دهنده کامل بُعد

مذهبی و گرایش اسلامی آن می تواند باشد، چنین است:

«پیشگاه حضرت آیت الله العظمی آقای حاج آقا حسین بروجردی، پیشوای معظم مسلمین مدظله العالی

جای تردید نیست که نهضت مشروطیت معلول کثرت ظلم و تعدی و انواع اجحاف و اعتساف و استبداد حکام و سلاطین بوده که بر مردم مسلمان این کشور حکومت می کردند . مردم ستمدیده با هدایت علماء اعلام و مراجع عظیم الشأن صدر مشروطیت به حکم التزامی شرعی: «ان الله یأمرکم بالعدل» و به منظور سد ابواب جور و ظلم و اجرای عدل و انصاف با مجاهدت عظیم الشأن و تحمل مصائب و شدائد پس از بذل مال و جان فراوان و به فضل خداوند متعال موفق شدند حکومت مطلقه استبداد را به مشروطیت تبدیل و حکومت ملی را بر مدار قانون اساسی و متمم آن مستقر سازند.

مجاهدین مشروطه وجود مبارک علماء اعلام را در هر عصر تا ظهور صاحب شرع، حافظ و ناظر قانون اساسی قرار دادند و غرض از اهتمام و فداکاری این بود که عموم اهالی کشور با آزادی کامل، منتخبین خود را به مجلس گسیل دارند و نمایندگان ملت بر حسب تکلیف شرعی و رعایت مصالح و مقتضیات عصر در طریق سعادت مردم با کمال آزادی اظهار عقیده نموده و تصمیمات خود را به وسیله دولت منتخب متحد خود، به مورد اجرا گذارد. بنابر سعی و اهتمام علماء اعلام صدر مشروطیت در قانون اساسی مقرر گردید که مردم این مملکت اسلامی دارای رأی و عقیده آزاد بوده و در امور کشور خود

ص: 63

حق مداخله مشروع داشته باشند، جان و مال، مسکن و عرض و حیثیت مردم از تجاوز محفوظ بماند. مطبوعات غیر از کتب ضلال از تعرض مصون و افراد ناس در مقابل قانون متساوی الحقوق باشند تا حدود دولت بر مبنای احکام شرع مقدس و قانون اساسی معین و حقوق مردم به همین استوار باشد.

هنوز آثار کتبی مراجع بزرگ صدر مشروطیت مانند آیات الله عظام مرحومین خراسانی و تهرانی و مازندرانی و سایر علماء اعلام و مستندات احکام مقدسه آنان بر آن که مخالف با حکومت ملی مشروطیت و تضییع حقوق عمومی در حکم مخالفت با صاحب شرع انور می باشد، در مجموعه مذاکرات مجلس ثبت و ضبط است. مع الوصف پس از چندی، بر اثر اهمال و مسامحه و نفاق و شقاق بعضی از سران مشروطه و دخالت عمال بیگانه، حکومت دیکتاتوری به وسیله اجانب بر مردمی که تازه از زیر بار استبداد نجات یافته بودند، مستقر و قریب بیست سال مشروطیت ایران عملاً دچار وقفه و تعطیل گردید.

نسل معاصر شاهد و ناظر مظالم آن حکومت بودند و دیدند که چگونه دین و عرض و ناموس و مال مردم مورد تعدی و تجاوز قرار گرفت و من جمله علماء بیش از طبقات دیگر مورد تضییق و فشار واقع شدند و در این میان جمعی مانند مرحوم مدرس شربت شهادت نوشیدند.

فجایع زندان مختاری و قتل عام مردم در حادثه مشهد مقدس از جمله هزاران جنایات آن دوره سیاه است. هشت ماه قبل بار دیگر ملت

مظلوم ایران با کودتای نظامی دیگری مواجه و دولت معتمد ملی دکتر مصدق به دستور اجانب و فرمان غیر نافذ و خلاف قانون اساسی مقام سلطنت، واژگون گردید و حکومت دیکتاتوری به مباشرت سرلشکر زاهدی (یکی از عوامل جنایتکار دوره بیست ساله) مستقر شد. بالنتیجه امروز پس از گذشتن پنجاه سال از آغاز مشروطیت قانون اساسی مطلقاً در محاق فراموشی افتاد و تمام موازین عدل و انصاف با مصونیت مال و جان و عرض و ناموس و منزل و مسکن پایمال گردید. ظلم و جور و اعمال فجیعه مأمورین دستگاه به حد غیرقابل تحملی رسیده است.

اشخاصی که طبق قانون باید آزاد باشند و به آزادی اظهار عقیده نمایند، مقید و محبوسند و کسانی که باید مقید باشند، آزادی مطلق دارند.

در زندان این حکومت، آزادمردانی که سال ها برای خلع ید اجانب و احیای استقلال سیاسی و اقتصادی کشور فداکاری کرده اند، به سختی انتقام می کشند، جور و فساد سراسر کشور را فراگرفته، غارت اموال و هتک نوامیس به دست قوای مسلح به نام حکومت نظامی و اجامر و اوپاش در تمام کشور رایج یوماً و لیلاً در تزیاید است.

مخربین اساس مشروطیت به حيله و تزوير اذهان را مشوب و با القاء شبهات به بهانه مبارزه با توده و کمونیزم، مردم متدین را از مسکن خود آواره و تبعید می کنند و یا در سیاه چال های زندان انداخته مورد انواع شکنجه و عذاب قرار می دهند؛ چنان که عده ای برابر همین شکنجه های عصر مغولی مقتول و بقیه با بدترین وضعی به سر می برند (در صورتی

که فشار و شکنجه بیشتر موجب اعتراف و تمایل مردم و افکار و عقاید مضربه می شود) هر کس به صلاح مملکت و ملت حرفی بزند، از حق ملی و فطری خود - حق مسلمان آزاد - بخواهد استفاده کند، به امر مقام سلطنت و به دست حکومت غاصب مواجهه با حبس و جرح و قتل و نهب اموال می شود.

سرآمد فجایع این حکومت، نحوه انتخابات تحمیلی و تشکیل مجلسین فرمایشی در تهران و منظر عمومی در محیط رعب و وحشت، به وسیله قتل و جرح و حبس عده کثیری خاتمه یافت، به حدی که فضاحت این اعمال در جراید و مطبوعات کشورهای جهان منعکس گردیده است.

بر ما و عموم علاقه مندان به کشور ثابت و محرز است که تمام این فجایع مستند به عقل دولت غیرقانونی و به دستور اجنبی می باشد. می خواهند با ایجاد رعب و وحشت و تحمیل مجلس فرمایشی احساسات ملی را خفه و خاموش و بیگانگان را بر منابع ثروت مملکت مسلط نموده، ملت مظلوم و مسلمان را اسیر مطامع آن ها قرار دهد و اساس استقلال کشور را در هم ریزند.

بنابراین بر حسب تکلیف شرعی و وظیفه ملی و وجدان و نظر به ضرورت در حفظ نوامیس اسلامی و محض نجات مکتب مسلمان و برای کوتاه کردن دست دولت غاصبی که به نفع اجانب و بر خلاف قوانین در تمام حقوق و شئون ملی مداخله می کند و برای اینکه یک ملت مسلمان طبق آیه شریفه «لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً»

تحت نفوذ و استعمار اجانب قرار نگیرد، لازم دانستیم خاطر مبارک را به عواقب وخیم اوضاع حاضره جلب کنیم.

ما معتقدیم که بر مقام روحانیت عظمی که ملجاء و پناهگاه مسلمانان این کشور است، نظر به علاقه و نفوذ کلمه ای که در جامعه مسلمانان ایران دارند، فرض است پیش از آن که فرصت از دست برود، با کمک مردم در مقام چاره جویی و طرد این حکومت غاصب و اعاده حکومت ملی برآیند، تا مجالی برای استفاده دشمنان خارجی باقی نماند و حیثیت و حقوق مسلمانان بیش از این در معرض تضییع و ملعبه اجانب قرار نگیرد و بالاخص بار دیگر وضعی پیش نیاید که نظیر دوره 20 ساله، انجام شعائر و وظایف دینی ممنوع و علمای اعلام در خطر قتل و حبس و زجر و هتک حرمت و فشار و تضییع واقع بشوند.

در خاتمه تذکر این نکته لازم است که هر تصمیمی که این دولت غاصب غیر معتمد بگیرد و هر تصویبی که از مجلس فرمایشی صادر گردد، در پیشگاه ملت ایران و دنیا ارزش و اعتباری نخواهد داشت؛ زیرا دخالت مأمورین حکومت در امر انتخابات مجلسین مشهور عموم ایرانیان و ناظرین خارجی بوده و اسناد مسلم تخلفات و تقلبات و فعل و انفعالات این حکومت و انجمن های نظارت خائن او را در نصب کاندیداهای دولتی و عمال مزدور بدسابقه اجنبی ثابت و محرز می نماید و همه دیده اند که چگونه افراد را با تهدید به قتل و ضرب و شتم و تبعید از حق ملی خود محروم و با شدت عمل حکومت نظامی (برخلاف قانون) انتخابات فرمایشی را تحمیل کردند تا جایی که

تصویر مناظر ننگین از انتخابات تحمیلی در جراید و مجلات خارجی درج گردید. انتظار تصمیم عاجل را در دفع خائنین از آن مقام شامخ داریم.

نهضت مقاومت ملی، اردیبهشت 1333»

استاد آشتیانی علاوه بر ایصال نامه و پیام، استاد آشتیانی، چگونگی موضع گیری های آیت الله بروجردی را در قبال پیکهای اعزامی رژیم، خود می نوشت و به اطلاع دوستان می رسانید که با نشر آن ها در نشریه مخفی نهضت مقاومت و «لو» رفتن یکی از مقالات، به قلم و خط خود استاد، مسأله دستگیری و تعقیب ایشان مطرح گردید.

یکی از این موضع گیری ها که پس از دریافت نامه رسمی نهضت مقاومت به آیت الله بروجردی به عمل آمد، همان طور که خبر آن در نشریه مخفی نهضت مقاومت ملی، منتشر شده است، چنین بود: «اعتراض حضرت آیت الله العظمی نسبت به انتخابات فرمایشی دستگاه غاصب کنونی، «سزاوار» معلوم الحال را به عنوان نماینده دولتی به قم روانه کرده بود. نظر به مخالفت شدید و اعتراض آیت الله بروجردی، مشارالیه از قم «فرار» و فرماندار نیز به تهران احضار گردید.

حضرت آیت الله به دستگاه پیغام فرموده و تاکید نمودند که چنان که بخواهند کسی را در انتخابات تحمیل نمایند، ایران را ترک خواهند فرمود. به همین جهت از طرف طلاب علوم دینی و اهالی، تظاهراتی صورت گرفت.»⁽¹⁾

ص: 68

1- نشریه مخفی نهضت مقاومت ملی، شماره مورخ 26 دی ماه 1333.

استاد جلال آشتیانی در نامه ای به این جانب در این رابطه چنین می نویسد: «... بنده مدت دو سال با این نهضتی ها کار کردم. تالی فاسد هم برای بنده داشت. بعضی از مقالات آن ها را که به خط بنده بود، حکومت نظامی نمی دانم به چه وسیله به دست آورده و سخت بنده را تعقیب نموده و حضرت آیت الله بروجردی سعی بلیغی مبذول داشته تا از تعقیب این امر حضرات منصرف شوند...»

متأسفانه این جانب شرح «ماوقع» را از خود مرحوم استاد جلال نپرسیدم، ولی چون آقای دکتر ابراهیم یزدی در آن موقع با «نهضت و مقاومت» و «حوزه علمیه قم» تماس و همکاری داشت، موضوع را از ایشان پرسیدم که متن پاسخ کتبی ایشان به این جانب چنین بود:

«... در دیدار حضوری نکته ای را در مورد شادروان دکتر سید جلال آشتیانی بیان فرمودید. موضوع به سالهای 1334 و 1335 یعنی بعد از کودتای 28 مرداد 1332 برمی گردد که منجر به بازداشت آن مرحوم شد. متأسفانه در اسناد تاریخی نهضت مقاومت ملی که در اختیار دارم، گزارش این امر را پیدا نکردم؛ ولی خلاصه آن به قرار زیر است:

بعد از کودتای 28 مرداد 1332، شاه چندین بار اظهار علاقه کرده بود که با مرحوم آیت الله بروجردی دیدار داشته باشد؛ اما ایشان امتناع داشت. صدراالاشراف که هم با شاه بسیار نزدیک بود و هم به مراجع، به قم و به دیدار آقای بروجردی رفت تا ایشان را قانع سازد، که اگر شاه برای زیارت به قم آمد، آقای

بروجردی ایشان را بپذیرد. آقای بروجردی پاسخ داده بود که اگر بیاید، از قم خارج خواهد شد. در واقع صدرالاشراف به دیدار آقای بروجردی رفت تا درباره روابط شاه با مراجع، با ایشان گفتگو کند... مرحوم سید جلال آشتیانی که با آیت الله بروجردی بسیار نزدیک بود، در این دیدار حضور داشت. این دیدار ظاهراً بعد از دستگیری و اعدام رهبران فدائیان اسلام و کشتار سایر فعالان سیاسی صورت گرفت. مرحوم بروجردی به شدت به سیاست ها و عملکردهای دولت و شاه اعتراض می کنند و این که شما (حکومت شاه) در ارتکاب به جنایت، روی کمونیست ها را سفید کرده اید... مرحوم سید جلال، مشروح این مذاکرات را مکتوب کرده و توسط مرحوم آیت الله حاج سید رضا زنجانی، یا مرحوم - آیت الله - میر سید علی رضوی قمی، که از روحانیان فعال ضد کودتا و طرفدار مصدق بودند، برای نهضت مقاومت ملی می فرستد. خبر این دیدار و مذاکره در نشریات نهضت مقاومت ملی منتشر گردید. و همین امر موجب بازداشت آقای سید جلال آشتیانی گردید. برای پیدا کردن اصل این گزارش چاپ شده، به اسناد مراجعه خواهم کرد. در صورتی که پیدا کردم، آن را برای شما خواهم فرستاد. موفق و مؤید باشید.

ابراهیم یزدی. تهران 31/4/84

با توجه به اشاره استاد آشتیانی در نامه خود، به دو سال همکاری با نهضت و توضیح جناب آقای دکتر یزدی به چگونگی گوشه ای از آن، دیگر جای تردید باقی نمی ماند که استاد آشتیانی در فعالیت های

ص: 70

سیاسی، دخالت داشت و این در واقع، بُعدی دیگر از ابعاد زندگی استاد آشتیانی را نشان می دهد.

البته ظاهراً استاد آشتیانی پس از این «واقعه» به احتیاط روی آورد و دیدگاه های سیاسی خود را، فقط بر دوستان نزدیک خود، به ویژه در محفل خصوصی دوستان منزل مرحوم سید مهدی رضوی قمی در تجریش بیان می کرد. استاد یک بار در همان محفل گفت: من برای «شکرآب» نشدن روابط مرجعیت با نخست وزیر وقت، تمام تلاش خود را به کار بردم؛ ولی توطئه دشمنان قوی تر بود و «نشد آنچه باید می شد و شد آنچه نباید می شد!»

البته باید این نکته را پذیرفت که برخلاف برخی از اندیشمندان که در باب سیاست و هست ها و باید های آن اظهار نظر کرده و می کوشند دیدگاهی را اظهار دارند که طی آن فلسفه سیاسی شان نیز بیان شود، استاد آشتیانی، در باب سیاست و مبادی نظری آن چیزی به قلم نیاورد. این موضوع علتی جز این نداشت که استاد اساساً به فلسفه بماهو فلسفه نظر داشت، و چنین به نظر می رسد که استاد آشتیانی به دلیل تعلق خاطر عمیق به تحصیل و تدریس فلسفه و آنگاه اهتمام به تصحیح متون و احیای آثار فلسفی که از دهه سوم و چهارم عمر خویش به جد به آن اشتغال داشت، هرگز فرصت ورود و شرکت در مسائلی که بعدها در بیان و بنان دانایان فلسفی برای خود جایی مهم نیافت.

شاید هم مفاهیم و نوع زاویه دید فلسفه، به فیلسوف اجازه می دهد که عدم ورود در سیاست را نیز «نوعی سیاست» بدانند. از این رو،

برخورد فیلسوف با سیاست، هر نوع که باشد، چه مثبت و چه منفی، سیاست خوانده می شود! با این معیار استاد علامه آشتیانی نیز همواره در واقع در دنیای سیاست گام می زد و هرگز نمی توان وی را به دوری از سیاست متهم کرد؛ چه، او با عقل فلسفی خویش و با مقام والایی که در دنیای حکمت و عرفان داشت، ترجیح داده بود که تجربه کار سیاسی پیشین را در همکاری با نهضتی ها، تکرار نکند و مستقیماً وارد دنیای سیاست نشود و به تعلیم و تحقیق پردازد که سیاست به مفهوم اداره «مُدن» در درون آن تحقق یابد.

به عبارت دیگر اگر در کلام و گفتار استاد آشتیانی - غیر از مسئله عدالت اجتماعی - سخنی مبسوط در باب آزادی و یا مسائل مربوط به دموکراسی و حقوق بشر دیده نمی شود، از آن رو نیست که وی از این مسائل بی خبر و بی اطلاع بوده است، و یا نسبت به چنین موضوعاتی توجهی نداشته است، بلکه علت اصلی به روشی برمی گردد که او برای زندگی خویش برگزیده بود و آنگاه دیدگاه ها و پژوهش های خویش را بر اساس آن سامان می داد.

در واقع پس از تجربه تلخ نخستین که در نامه های خود به آن تصریح دارد، (متن نامه ها را در بخش پایانی خواهیم آورد) استاد آشتیانی، ذهن خود را با مباحث کوچک و بزرگ دنیای پژوهندگان سیاست و اقتصاد درگیر نمود و نخواست در این زمینه ها وارد معرکه بشود و بی شک نمی توان گفت که این موضوع از عدم آشنایی وی با این قبیل امور نشأت گرفته است، بلکه همان گونه که اشاره شد عامل

این موضوع را باید در نحوه برداشت فکری او جستجو کرد. این نحوه نگرش عملاً به سیر در حقایق معنوی و واقعیت های فلسفی فیلسوفان بزرگ و حکمای بزرگ جهان برمی گردد و شاید همین موضوع سبب شده بود که او نسبت به فلسفه غرب نیز - علی رغم آشنایی با آن - بی اعتنا باشد.

تأمل در بسیاری از گفتارها و مصاحبه های استاد فقید حاکی از این نکته است که وی به تمام معنا در حال پویش فلسفی و تکامل فکری بود. بخش هایی از گفتار او در یکی از مصاحبه های رسمی و جدی، به تنهایی کافی است تا نشان دهد که آشتیانی نه تنها مرد دانایی در فلسفه و عرفان به عنوان حوزه تخصصی خود بود، بلکه از مسائل پیرامونی خود از جمله مسائل سیاسی، نیز به تمام معنا آگاه بود، گرچه خود - با تجربه ای که به دست آورده بود - دیگر خیلی مایل نبود به طور مستقیم وارد این میدان بشود. در تأیید این موضوع از آن گفتار او یاد به عمل می آوریم که اظهار داشت:

«اجتماع بشری مسئله دیگری است... حالا جوامع دنیا به هم نزدیک است، مثل سابق نیستند. سابق ممکن بود که یک کشور در لاک خود فرو برود و اصلاً صد سال هم از دنیا خبر نداشته باشد، اما حالا این جور نیست. تماس های اجتماعی یا تحول علوم آئی به آئی است.»

در ادامه همین گفتار، وی از بعضی از رفقای سیاسی سابق خود گله مند است و گفتارشان را این گونه نقد می کند که گویا به «بیخ علم»! رسیده اند:

«من گاهی رادیو گوش می دهم. بعضی از این رفقای ما چنان در امور سیاسی جدی صحبت می کنند که مثل اینکه به بیخ علم رسیده اند. می فهمند که پانصد سال بعد در آمریکا یا روسیه چه می شود! نخیر، حالا خیلی مشکل است؛ مثلاً فردی می گوید اگر ما فلان کار را نکنیم، استعمارگران تخمی در منطقه می کارند که صد سال بعد آن را درو کنند! باید گفت: استعمار در این زمان چنین کاری نمی کند. استعمارگران در حال فعلی صبح تخم را می کارند، بعد از ظهر هم درو می کنند. این مطلب در دوران خاقان مغفور متصور بود! زندگی ما الآن طوری شده که نمی توانیم مثل یک سالک هفتصد سال قبل زندگی کنیم...» (1)

به نظر می رسد که همین دیدگاه کافی باشد تا از جهت گیری های درونی فیلسوف پرده بردارد .

به هر حال همان طور که قبلاً اشاره شد، زندگی و حیات و حقیقت استاد آشتیانی نشان دهنده جهادی است که در جهت «احیای نفوس» پیش می رفت. حدود و ثغور این احیا با دوران دیشی تعیین شده بود. این احیا، کوشش دامنه دار در جهت تثبیت پایه های اصیل فرهنگی استوار بود که ریشه به عمر تمدن اسلامی در مشرق زمین می رساند.

به نظر می رسد زمان در خصوص قضاوت پیرامون او و کارهایش اندکی زود باشد. برای روشن شدن فلسفه و اندیشه شخصیتی چون

ص: 74

1- گفتگو با: کیهان فرهنگی.

استاد آشتیانی و کاری که در دنیای علم و فلسفه و عمل و سیاست و اجتماع انجام داد، زمان باید بگذرد و موشکافانی از اصحاب و فکر، تحلیل بدون هیچ حُب و بُغضی، پس از مطالعه در تمام حاصل و محصول فکری وی، نسبت او با مسائل گوناگون را به درستی تبیین کنند. هرگاه آن روز فرارسید و موشکافی تیزبین قلم به نوشتن برداشت، نباید این جمله استاد آشتیانی را که در بستر نامه ای خفته است، فراموش کند: «اگر چندین سال متوالی، منظم و مرتب، همگی در صف واحد، دست به دست هم بدهیم و وطن را به نحو طبیعی به طرف کمال سوق دهیم، حق زندگی خواهیم داشت.»

4 : استاد آشتیانی در «نهضت مقاومت» و جمعیت «متاع»

اشاره

ص: 77

در بخش سوم این حدیث روزگار (1)، اشاره کردم که استاد جلال الدین آشتیانی در نامه ای به این جانب، می نویسد که: دو سال با نهضت همکاری کرده و به خاطر مقاله ای که برای نشریه مخفی آن نوشته و اصل دستخط وی «لو» رفته، برای او گرفتاری هایی ایجاد شده که با وساطت آیت الله بروجردی رفع شده است. در اینجا ضروری است اشاره ای کوتاه به چگونگی پیدایش «نهضت مقاومت ملی» که اکثر مؤسسان آن از روحانیان و جناح مذهبی جبهه ملی بودند، داشته باشیم که در واقع بخشی از خاطرات مستند تاریخی است:

... شاید فقط چند روز پس از کودتای ضد مردمی 28 مرداد 1332 به دست مزدوران امپریالیسم غرب، چند نفر از هواداران نهضت ملی شدن صنعت نفت، در منزل مرحوم کریم آبادی، مدیر روزنامه اصناف و سپس در منزل مرحوم آیت الله حاج سیدرضا زنجانی، از علمای مبارز و معروف تهران، جمع می شوند و به چاره جویی در قبال وضع حاکم،

ص: 79

می پردازند. در این جلسه برای شفاف تر شدن عنوان فعالیت های سیاسی، پیشنهاد می شود که نام «نهضت مقاومت ملی» برای این جمع و فعالیت های آن، اطلاق شود و با پذیرفته شدن پیشنهاد، اعلامیه های صادره، با امضای نهضت مقاومت ملی منتشر می گردد.

هسته نخستین نهضت مقاومت، آیت الله حاج سیدرضا زنجانی، ناصر صدر الحفاظی (فرزند آیت الله میرسیدعلی رضوی)، محمد نخشب، رحیم عطائی، عباس رادنی، حسین شاه حسینی و چند نفر دیگر بودند و چیزی نگذشت که عناصر و شخصیت های برجسته ای چون: مهندس مهدی بازرگان، دکتر عباس شیبانی، آیت الله سیدمحمدعلی انگجی، آیت الله سیدصادق رضوی قمی، آیت الله سیدمرتضی شبستری، آیت الله طالقانی، مهندس بیانی، مهندس عزت الله سحابی، دکتر مصطفی چمران، دکتر ابراهیم یزدی و... هم به نهضت پیوستند و سپس بعضی از اعضای احزاب ملی: مردم ایران، نیروی سوم، ایران، ملت ایران و... به نهضت ملحق شدند و عناصری چون استاد سیدجلال آشتیانی و این جانب نیز - بدون اینکه عضو رسمی باشیم - به فعالیت پرداختیم که در کل از فعالان غیر رسمی نهضت مقاومت، به شمار می رفتیم.

اهداف اصلی نهضت که مورد توافق همه اعضا و فعالان نهضت قرار گرفت، عبارت بود از:

1- اعلام غیر ملی و غیرقانونی بودن رژیم کودتا

2- ضرورت مبارزه علیه رژیم و بانیان اصلی کودتا (یعنی آمریکا و انگلیس)

3- ایجاد وحدت و تشکل بین نیروهای ملی گرایان و جناح مذهبی

ص: 80

4- تدوین و تنظیم برنامه های مشخص و ایدئولوژیک

... در جلد پنجم «اسناد چاپ شده نهضت مقاومت»، اهداف این جنبش، در اعلامیه ای که به قلم مرحوم محمد نخشب بوده، سه نکته اساسی، به عنوان هدف اصلی بیان شده است:

1- استمرار نهضت ملی و اعاده استقلال و حکومت ملی

2- مبارزه علیه هرگونه استعمار خارجی اعم از سرخ و سیاه

3- مبارزه علیه حکومت دست نشانده بیگانه و عمال فساد...

به هر حال نهضت مقاومت، در بحرانی ترین شرایط سیاسی کشور و سلطه جابرانه حکومت کودتا، شاید تنها سازمانی بود که به مبارزه ادامه می داد و در همین راستا نهضت مقاومت به سازماندهی پرداخت و کمیته ها و نهادهایی برای اداره امور نهضت به وجود آورد که عمده ترین آن ها عبارت بود از:

کمیته مرکزی، هیأت اجرایی، کمیسیون های چهارگانه: تشکیلات تهران - تشکیلات شهرستان ها، کمیته مالی، واحد تبلیغات و کمیته های هفتگانه برای امور تهران.

فعالیت نهضت مقاومت حدود هفت سال تمام ادامه یافت و در «مجموعه اسناد نهضت» چاپ شده پس از انقلاب اسلامی - که در پنج جلد تدوین شده است - کلیه اعلامیه ها، بیانیه ها و اسناد درون گروهی، و نوع فعالیت های سیاسی آن، از جمله تصمیم برای شرکت در انتخابات با حضور شخصیت های روحانی و ملی معروف، نقل

شده است.

رژیم که از استمرار فعالیت نهضت مقاومت نگران بود، در فروردین

ص: 81

1334، توسط «فرمانداری نظامی» به هسته مرکزی و عناصر اصلی نهضت یورش برد و عده ای از جمله آیت الله حاج سیدرضا زنجانی، مهندس بازرگان، محمد نخشب و دکتر سحابی و... را دستگیر و به زندان فرستاد که مدتها بدون محاکمه در زندان باقی ماندند، ولی با وساطت مرجعیت وقت و علما و بزرگان در تهران، همگی آزاد شدند.

مرحوم مهندس بازرگان حدود پنج ماه - تا شهریور 1334 - بدون محاکمه در زندان باقی ماند و در این مدت طبق نوشته خود، به این نتیجه رسید که «آماده سازی جامعه برای کارهای اجتماعی - سیاسی و تمرین کار جمعی - معنوی» یک نیاز ضروری و «احتیاج روز» است و بدون حل این مشکل اساسی، فعالیت های دیگر ثمربخش نخواهد بود.

وی در این باره می نویسد:

«...تفکر و توجه به این حقیقت که درد ایران نه با تشکیل یک حزب سیاسی حل می شود و نه حتی با روی کار آمدن یک دولت ملی از طریق اکثریت در مجلس یا تحمیل و تصادفات سیاسی و آسمانی. آنچه لازم تر و واجب تر از همه چیز است، بعد از عشق و پرستش، تربیت دموکراسی و امکان مجتمع شدن و همکاری است که ما بر اثر 2500 سال زندگی غیردموکراتیک و غیراجتماعی، یعنی انفرادی، تحت رژیم استبدادی فاقد آن هستیم. نه می توانیم دور هم جمع بشویم و نه وقتی دور هم جمع شدیم، حاضر به گذشت و سازش و همکاری

ص: 82

هستیم. پس باید عجلتاً و عملاً خود را برای فعالیت های اجتماعی، تربیت کنیم. این افکار و استدلال ها را بعداً در سخنرانی جشن عید فطر انجمن اسلامی دانشجویان در دانشکده کشاورزی کرج مطرح کردم و چاپ شده است: «احتیاج روز» (1) (2)

برای رفع این نقیصه بزرگ، بدین ترتیب سازمان یا نهادی به نام «مکتب تربیت اجتماعی، عملی» - متاع - تأسیس گردید که «اصول دهگانه» و «احتیاج روز» نشان دهنده هدف و برنامه این سازمان است...

استاد جلال الدین آشتیانی در مورد این «مکتب» نامه ای از مهندس محمدباقر رضوی - فرزند آقا سیدمهدی رضوی قمی - همراه کپی رساله «احتیاج روز» و «اصول دهگانه» را به قم آورد و به این جانب تحویل داد تا ضمن اعلام نظر تکمیلی و ارائه پیشنهادهای احتمالی خود - طبق درخواست کتبی آقای رضوی - همکاری فکری - عملی خود را نیز با «مکتب متاع» - علاوه بر نهضت مقاومت - ادامه دهیم. قبل از اینکه به چگونگی اصول دهگانه و هدف اصلی سازمان «متاع» و اسامی هیأت مؤسسان آن پردازم، بی مناسبت نخواهد بود که نخست متن نامه مهندس رضوی و سپس متن اصلی اصول دهگانه را بیاورم و بعد به نقل نامه های استاد جلال الدین به این جانب که شامل مسائل سیاسی بسیاری است، پردازم.

ص: 83

1- مدافعات مهندس بازرگان در دادگاه نظامی رژیم شاه، ص 164.

2- این رساله را اینجانب نخست در مجله «مجموعه حکمت» چاپ قم منتشر نمودم و سپس به شکل رساله ای مستقل در تبریز چاپ کردم.

محمدباقر رضوی در یک نامه مفصل در پاسخ به نامه این جانب چنین می نویسد:

«برادر همفکر، پس از عرض سلام و ارادت، تصدیق می دهد: امیدوارم از کلیه مواهب الهی بهره مند بوده و از جمیع بلیات محفوظ باشید. مرقومه شریف واصل گردید. البته باید به قوانین لایزال اسلام مفتخر بود که مرتباً جوانان فداکاری را در دامن طرز فکری جاویدان و عقیده ای پابرجا و دینی غیرقابل شکست پرورش داده و هر روز بر گسترش آن افزوده شده و به کوری چشم متظاهرين که دین را آلت اجرای مقاصد شوم خود می نمایند، متدینین واقعی بتوانند توفیق تجمع و همگانی کامل و همکاری شدیدی را به دست آورند و در زیر سایه پشتکار بدون تظاهر موفق گردند.

برادر محترم، نمی دانم به جریانات کنونی جهان واقفید یا خیر؛ ولی از نظر کلی خاطراتان را مستحضر می دارد که به نظر من فقط مشکلی که باعث شکست مسلمین گردیده، عدم ارتباط بین همفکران و فقدان تشکیلات و مهمتر از همه، نبودن مرکزی است که بتواند به ارشاد عوام بپردازد.

اصولاً در کارهای اجتماعی آنچه قابل توجه است، آن است که کیفیت را باید در نظر داشت، نه کمیت را. افراد صالح مبارز و تودهن دار و متقی ارزش داشته و واقعاً بایستی کار حساب شده نمود تا بتوان به نتیجه اطمینان داشت.

ص: 84

حکومت‌ها خودشان بهتر می‌دانند که بر «محکومین»! جز با سرنیزه و ایجاد محیط‌آخافه و ارعاب نمی‌توانند حکومت کنند و باز می‌دانند که اجرای احکام اسلام جز با محدودیت آنان توأم نیست و همچنین مسلّم است که در صورت ایجاد سازمان مقتدر دینی، شیرازه چپاول و غارت آنان و ارضاء امیال سیاست‌بیگانه، به خاطر بقای خودشان، از هم گسیخته خواهد شد. پس برای حل این مشکل، چاره‌ای باید.

آنچه در مدت ده سال مبارزات به دست آمده، این است که:

اولاً: تا حد توانایی افراد همفکر که از نظر سیاسی - اجتماعی - اقتصادی - روانی و بالاخره اصول افکار، مسیر واحدی را طی می‌نمایند، جمع کرده و به آن‌ها گوشزد نماییم که در هفته حداقل دو ساعت وقت خود را صرف پیشرفت یا مطالعه یا انجام امری که بر عهده گرفته‌اند، بنمایند.

ثانیاً: اطلاعات دقیقی از سازمان‌ها و افراد موافق که واقعاً لایق همکاری باشند، به دست آوریم. از وضع زندگی، اخلاق، روحیات آنان اطلاع حاصل کرده و اگر می‌توانیم، با آن‌ها صمیمانه کار کنیم اگر خودشان هم احساس چنین مسئولیتی را کرده باشند، به کار اساسی پردازیم و آماری از قسمت‌های مختلف، حتی خیلی کوچک و جزئی، مثل روزنامه‌ها و مجلات و مدارس و بالاخره اجتماعات مخالف، به دست آوریم و به خصوص ارتباط و همکاری خود را با قسمت‌های مشابه توسعه داده و افراد صالح آن جریانات را بشناسیم.

ص: 85

ثالثاً: پس از آنکه حداقل 10 نفر دوست صمیمی و یار وفادار و صادق الوعد متقی یافتیم، با توجه به اصول افکاری که آقای آشتیانی برادر بزرگوار، خدمت تان ارائه خواهند داد، شروع به تشکیلات سازمان های مشابه با مرکز بشود.

باز هم تأیید می شود که اصل به دست آوردن 10 نفر افراد هیأت مؤسس آن شهرستان بوده که واجد شرایط ذکر شده بوده و خلاصه با وجود تمام محسنات، کج سلیقه و منجمد نباشند و سپس تقبل اداره هر قسمت به وسیله یکی از اعضای اصلی و معاونت فرد اصلی دیگر می باشد.

آن وقت تشکیل هر قسمت خود مستلزم تجمع 5 فرد مسلمان لایق دیگر است که بالاخره اگر دقیق شویم، یک سازمان شهرستان دارای حداقل 50 عضو خواهد بود که همین 50 عضو متدین، پابرجا که بدون تظاهر کار کرده و عمل را جانشین گفتار نمایند، بسیار جلب توجه خواهند نمود و آن وقت است که در عین آنکه افراد همفکر خود تشنه همکاری خواهند شد، دستگاه های مخرب به کار خواهند افتاد که به هر ترتیب شده آن را فلج کنند و در این موقع است که اطلاعات بایستی بسیار آمرانه و محققانه کار خود را شروع کرده و هرکس واجد شرایط نیست، بدون هیچ گونه رعایت خصوصیات، از این مرحله ابتدایی تماس را قطع نماید.

اطلاعات رکن اساسی است که باید به هر وسیله شده افراد را قبل از تحقیق کامل وارد جریان ننموده و آنان را از وجود

تشکیلات مطلع نمایند و اگر بتوانیم چنین کنیم، مسلماً پس از چند سال و حتی چندین سال، می‌توانیم امیدوار باشیم که خواهیم توانست نظریات عقیده جهانی خود را اعمال کرده و قدرتی نشان دهیم و مرکز ثقلی به وجود آوریم. در غیر این صورت با توجه به احساساتی که در آن واحد غلبان کرده و با چند چشم زخم خاموش شود، امید اصلاح و فلاح نیست.

به هر صورت با وجود آنکه زیاد مصدع شدم، ولی امیدوارم که روی مطلب بیشتر مطالعه فرموده و نظریات اصلاحی خود را لطف فرمایید. انشاءالله خداوند همگی کسانی را که در راه خدا مجاهده می‌نمایند، از شرّ خائنین محفوظ بدارد. خدا نگهدار شما.

محمدباقر رضوی

تهران: تجریش، خیابان مقصودبیک

این متن اصلی نامه یا «رهنمود» اهای برادر ارجمند جناب سید محمدباقر رضوی است که برای سازماندهی در قم، نکاتی را مورد توجه قرار داده است و البته نگارنده نیز همان وقت، «نظریات اصلاحی» خود را به طور مکتوب به دوستان مرکز، ابلاغ کردم که متأسفانه متن آن در اختیارم نیست تا در اینجا بیاورم...

و اکنون به نقل «اصول دهگانه» مکتب، ارسالی نامبرده، بدون هیچ گونه ویرایشی، می‌پردازیم:

ص: 87

1- هدف زندگی: فعالیت با استفاده کامل از مادیات به منظور تربیت و ارتقاء برای کسب سعادت ابدی «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا» (سوره کهف، آیات 7 و 8)؛ «الدنيا مزرعه الاخره» (حدیث نبوی)؛ «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (سوره اعراف، آیه 32)

2- مقام فرد: بنا به سوابق و مراحل که عالم وجود در تکوین هر فرد طی کرده است، فرد بشر ارزنده تر از آن است که خود یا اجتماع نسبت به سرمایه وجودی یا استعداد ذاتی و صفات خمیره او بی اعتنا باشد و مراحل آینده اش را در نظر نگیرد «اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر» (علی علیه السلام)؛ «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (سوره مؤمنون، آیه 115)

3- اختیار و آزادی: وجه امتیاز انسان از حیوان و وسیله طبیعی تکامل او، وجود اختیارات و شرط استفاده از اختیار، اعطای آزادی توأم با راهنمایی می باشد و فضائلی که با اختیار کسب شود، دارای ارزش واقعی و اثر تربیتی خواهد بود. مظهر اختیار استقلال است. استقلال ارتقاء موقعی تأمین می شود که فرد در سرنوشت خود و اجتماع سهیم و مؤثر باشد.

4- اجتماع: «الف» - اجتماع به عنوان این که در مرحله اول، مجموعه افراد بشر است، وضع آن نتیجه و محصول آن ها می باشد.

شرط لازم برای تشکیل اجتماع مطلوب وجود افراد سالم و صالح است.

«ب» - اجتماع در مرحله دوم به عنوان محصول و ترکیب جدید، شخصیت مخصوصی یافته و روی افراد اثر می نماید و اصلاح و تکامل فرد در سایه اجتماع فراهم می گردد.

«ج» - در مرحله سوم اجتماع حفظ کننده و ادامه دهنده آثار و اعمال افراد بوده و اجتماعات مختلف در زمان و مکان، مرتبط و مؤثر در یکدیگر می باشند. بنابراین هر فرد به لحاظ میراثی که از گذشته و استفاده ای که از معاصرین می برد و علاقه ای که به نشر و توسعه آثار خود در آینده دارد، تعلق به اجتماع وسیع تری یعنی تمام جهان وجود، اعم از گذشته و آینده پیدا می کند، اعمال و آثار او باید در محیط جهانی و ابدی مورد توجه قرار گیرد.

5- نظام و اداره اجتماع: اجتماع باید طوری باشد که:

اولاً شرایط زندگی و عوامل تربیت و تکامل افراد را به بهترین وجه تأمین نماید و ثانیاً ضمن رعایت ارزش و استقلال آن ها شرایط همجواری و همکاری و معاونت اجتماعی را در ارتقای عمومی تسهیل و تقویت نماید.

سرنوشت اجتماع به طور مستقیم یا غیرمستقیم، در دست افراد گذاشته شده که هرگونه خود را تغییر دهند وضع عمومی آن ها به همان قرار بدتر و یا بهتر خواهد شد «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»؛ (کما تکونون یولی علیکم) و چون سعادت بشر در تأمین

اختیار و ترقی از راه آزادی بوده و آزادی و ارتقا در سایه استقلال فردی حاصل می گردد، وظیفه افراد است که برای حفظ استقلال خود در اداره اجتماع و حفظ استقلال آن شرکت نموده و به طور مستقیم و صحیح در سرنوشت خویش مؤثر باشند. بنابراین حکومت قانونی مفید، حکومتی خواهد بود که منبعث و مجاز از طرف اکثریت مردم بوده و انجام دهنده وظایفی باشد که در راه اجرای حق و عدالت به عهده اجتماع گذاشته شده است.

اساساً خداوند هیچ فردی را بالفطره و بالمیراث! حاکم بر دیگران و افضل بر آن ها نیافریده است و کسی حق تحمیل اراده خود بر دیگران و استثمار و استفاده از حق خدا را ندارد، حکام و مأمورین، نگهبانان کاروان پیشرفت بشریت و امانت داران موقت اموال عمومی می باشند. حکومت به هیچ وجه حق انحصاری کسی نبوده و تمام افراد در مقابل یکدیگر دارای این حق و وظیفه می باشند. (کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته)

6- وظیفه فرد در مقابل اجتماع: هر فرد گذشته از آنکه به لحاظ عنصر تشکیل دهنده متعلق و مؤثر در اجتماع، ملزم به رعایت تقوا و اصلاح نفس و مراعات حقوق دیگران است. در مقابل وظیفه ای که اجتماع در راه تأمین منافع او و تدارک وسائل ارتقای عمومی برعهده دارد، موظف است که توجه خویش را از خود معطوف داشته با انجام وظیفه که در اداره اجتماع و سیر تکامل به عهده دارد، به زندگی خود ارزش و معنی بخشد: (من اصبح ولم یهتّم بامور المسلمین فلیس

بمسلم). یگانه راه نیل به کمال برای هر کس مایه گذاشتن از خود به نفع دیگران است «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ» وارد شدن در راه اجتماع، فنا شدن و بی اثر بودن نیست، بلکه به لحاظ خود شخص نیز ارتقاء و انتفاع محسوب می شود. «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزَقُونَ».

7- مراتب و روابط افراد در اجتماع: افراد بشر به لحاظ مزایا و مواهبی که عالم وجود برای آن ها فراهم نموده حق اعمال برتری و امتیاز نسبت به یکدیگر را ندارند و به طور یکسان محترم هستند. عزت و مقام حقیقی از آن خالق است، آن کس که پرهیزکارتر است نزد خدا گرامی تر است. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ».

پیوند افراد براساس محبت و خدمت به نوع بوده همگی مشترکاً و متقابلاً موظف به راهنمایی و اصلاح و نگاهداری یکدیگر می باشند. ضعفا و محرومین نباید سهمی کمتر از عدالت اجتماعی دریافت دارند. وظیفه سایرین است که با اعانت محرومین آنان را همسطح با خود و برخوردار از نعمات عمومی نمایند تا همکاری در ارتقای اجتماعی بهتر تأمین شود.

8- کسب و کار: مواهب الهی به موجودات از طریق اکتساب تحصیل و تقویض می شود «وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِيُجْزِيَ كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ» و درجات و مراتب از طریق کار و عمل تأمین و تکمیل می گردد. «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا». بنابراین کسب و کار منشأ اصلاح و رشد ارتقای انسان بوده، مزایایی که از این طریق و

به فراخور سعی و کوشش تحصیل گردد، مشروع و حلال شناخته می شود: «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى».

این مالکیت ها نیز تا آنجایی مفید و مطلوب می باشند که وسیله مجدد برای توسعه کسب و تولید کار بوده، چنانچه موجب تعطیل کار و یا توقف اکتساب گردد، باید آن ها را تخفیف و یا تغییر داد.

9- تعلیم و تربیت: وصول به هدف که رشد و تکامل افراد بشر است، بدون آگاهی بر امور طبیعت میسر نبوده و این آگاهی وقتی مفید واقع می شود که در جهت تأمین مصالح عمومی و تحصیل به کار برده شود.

از یک طرف علم صحیح بدون تزکیه نفس حاصل نمی گردد و از طرف دیگر تزکیه و تربیت در تاریکی... «كَمَا أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيَعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ». «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ». با توسعه علوم و دامنه نظر در تشخیص مصالح و حقایق افزوده شده، قدرت عمل و دایره اثر انسان وسعت پیدا می کند و فضای فکر و رشد اجتماعی پرورش می یابد. «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا». با اجرای اصول تربیت در خانواده و مدرسه و اجتماع نقایص و معایب نفوس اصلاح و ملکات عالیه اخلاقی و صفات اجتماعی در نهاد مردم تلقین می گردد انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق؛ «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» و «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى».

ص: 92

10- شرایط توفیق: نظر به اینکه ضمانت اجرایی هر قانون و مقررات وجدان انسان است و در یک اجتماع بدون ملکات اخلاقی و سلامتی افراد جلوگیری قطعی از امور خلاف امکان پذیر نمی باشد، جامعه ای که عاری از ایمان و تقوا باشد، در برابر تضاد منافع و اغراض داخلی و تصادم مخاطرات و مشکلات خارجی تاب مقاومت نخواهد داشت و آزادی بدون آراستگی قابل دوام نیست. ضمناً اعتقاد و صفای ضمیر با وجود جلوگیری از خطا بوده و بدون اقدام مثبت و فعالیت، پیشروی به سوی هدف و تأمین منظور میسر نمی شود.

بنابراین شرایط لازم و کافی برای حفظ اجتماع از هلاکت، سوق آن به سعادت یعنی شرایط توفیق سه اصل: «ایمان، تقوا، عمل» خواهد بود. برای مقاصد حق نیز تشبیه به وسایل نامشروع یک نوع فریب نفس بوده و آثار سوء آن با توجه به زمان و مکان ظاهر خواهد شد «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیله وجاهدوا فی سبیلہ لعلکم تفلحون». پایان

...این اصول ده گانه (مکتب تربیتی - اجتماعی - عملی) که به گفته آقای دکتر سحابی، پس از مشورت و کار جمعی در زندان و پس از آزادی دوستانش، تنظیم و تدوین شده است، در واقع گویای هدف نهایی و اصلی «متاع» - با استناد به آیات قرآنی و احادیث - است که ضامن پیروزی حرکت خواهد بود.

برای این نهاد - متاع - اساسنامه ای در 25 ماده تنظیم شده بود که در جلسه مورخ 14/11/1334 به تصویب هیأت مؤسس رسیده که

در مقدمه آن، چنین آمده است:

«به منظور اشاعه اجرای اصول دهگانه جمعیتی به نام «مکتب تربیتی - اجتماعی - عملی» تشکیل می شود و برنامه مکتب این است که از طریق اقدامات عملی فردی و مخصوصاً دسته جمعی افراد وابسته به مردم را برای زندگی اجتماعی و همکاری عمومی، مبنی بر اصول دهگانه عملاً تربیت و آماده می نماید.

«متاع» - مرکب از چهار حرف اول نام اصلی - دارای هیأت مؤسس، پنج بخش و سه واحد بود. هیأت مؤسس از 12 عضو تشکیل می شد. بخش ها عبارت بودند از:

1- تشکیلات مرکز، 2- شهرستان ها، 3- تبلیغات و تعلیمات، 4- ارتباطات و همکاری ها و اطلاعات و آمار، 5- امور مالی.

واحدها هم عبارت بودند از: 1- کمیسیون خارجی، 2- بهداشت و ورزش، 3- مطالعات. این سازمان از نظر حوزه کار و اقدام و عمل محدودیتی نداشت و در هر زمینه ای (فرهنگی، تبلیغی، بهداشتی، اقتصادی و...) و در هر مکانی (دانشگاه، بازار، ادارات، کارخانه ها، شهر، روستا و...) می توانست فعالیت کند.

هدف، اقدامات عملی برای گسترش فکر اجتماعی و آموزش دینی و نهادینه شدن دموکراسی و پیشرفت و توسعه مدنی بود.

این نوع اقدام و فعالیت، در سطحی که در اساسنامه آمده است،

ص: 94

برای نخستین بار بود که در ایران مطرح می شد.

اسامی مؤسسان متاع با این که به طور رسمی اعلام نشد، ولی شخصیت های زیر از آن میان شناخته شدند: آیت الله مرتضی مطهری، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سحابی، مهندس عزت الله سحابی، دکتر کاظم یزدی، دکتر ابراهیم یزدی، سیدغلامرضا سعیدی، احمد آرام، دکتر مهدی حائری یزدی، کاظم حاج طرخانی، مهندس مصطفی کتیرایی و سید محمدباقر رضوی و...

در اساسنامه علت اعلام نشدن نام مؤسسان و اعضاء چنین بیان شده است:

«از آنجا که متاع مصمم است خدمات خود را بدون شائبه و دور از نظرها و اغراض و موانع خارجی انجام دهد، ترتیب تشکیلات داخلی و نام اعضا و اعمال خود را مستور نگاه خواهد داشت؛ ولی خدمات و فعالیت های علنی و آشکار، بدون ذکر ارتباط تشکیلات با مکتب خواهد بود.»

... استاد جلال الدین آشتیانی و این جانب و دوستانی چند در قم - منهای! حوزه علمیه - در راستای اهداف «نهضت مقاومت» و «متاع» به نوبه خود و در حدّ توان، فعال بودیم و علل دوری و کنار رفتن استاد جلال الدین در نامه های ایشان، به طور صریح و شفاف مطرح شده است که در بخش پایان این «خاطرات»، متن آن ها را نقل خواهیم نمود.

ص: 95

محمد باقر رضوی
دین پانہ

دفتہ ۲۸۵۹۸
تلفن } منزل ۸۲۴۸۱

تاریخ ماہ ۱۳۳۴
شمارہ
پوسٹ

برادر محترم میرزا غفر حسین دربارہ تصنیف سید احمد علی صاحب مدظلہ العالی ہونہ لعل
 دوزخ میں بیعت لغزبہ سید احمد علی صاحب مدظلہ العالی ہونہ لعل
 معتمد لعل کہ سیدنا جوانان خدا را در دین طریقی صابریں در حصہ ۱۰۱ باب
 دین غیر تائیر است بود در دوزخ و پروردگار تشریح آن فرمودہ ہے دوسری حصہ کتاب
 کہ دین پاک است اجراء صدقہ کو نہیں بندہ متہین دقتی برانہ تو فریق کج دیکھی ہاں
 بکھاری نہ بریا دامت کشف درسیہ بکھا بردن لفظ ہر سو فی کونین
 بادہ کہ نہیں ہم بجز بیات کونین ہاں و بقندہ غیر لکھ لفظ کھ فطرہ را کھنہ لعل کہ بظہر فریضہ
 کھ کہ بت سنت مسکن کردیہ علم ارتباط بین محققان و فقہان تشہیدت و قدر از ہر ہنویں
 سرگزشتی است کہ برانہ بارش و عوام پر لالہ - اصلہ در کما در اجاعی کو کچھ ہر توجہ ہے
 آنتہ کیفیت را بر در نظر است نہ کھت را - افراد صالح مبارز و تودہن نامہ و تھی لعل
 دہستہ و واقف ہستی کہ حساب نہ ہو ذرہ برانہ بہ شکر اطمینان است - کھنہ خون خرابی
 کہ ہو کھنہ فرہ بر سزہ و ایک دیکھ ایضہ در کما برانہ کھت کھنہ و باہر ہی ہنہ کہ اجراء
 و کھا ہستم فرہ ہر دست کہانی تو اہم نہت و ہمین ستم است کہ در صورت ایک ہاں ہنہ
 دین شہزادہ چہ دل رعایت کڈر منہ اسل سیاست کھنہ سہا طریقہ و خوشی دہ گھنہ
 پس باہر صراحتی لعل چارہ ای ہاں - اگر کچھ در دست رہب لہ ہر دست کہ ہنہ
 و نہ تہ تہ تہ افراد محقق کہ لفظ سید احمد علی صاحب مدظلہ العالی ہونہ لعل

دفتہ - ناکری سید احمد علی صاحب مدظلہ العالی ہونہ لعل
 منزل: خیابان مقصود بک - شہر خیابان روزولت بالای امجدیہ کھنہ

صفحه اول نامہ محمد باقر رضوی بہ سید ہادی خسرو شاہی در رابطہ با ضرورت ایجاد تشکیلات و...

5 : دیدگاه های سیاسی استاد آشتیانی

اشاره

ص: 97

... در چند موضوع تاریخی - سیاسی معاصر، با استاد جلال الدین آشتیانی اختلاف نظر داشتیم و بحث مکرر ما هم ظاهراً به نتیجه مطلوب نرسید و گویا هر دو تا آخر، همچنان در اعتقاد خود باقی ماندیم!

یکی در مورد سیدجمال الدین اسدآبادی بود.

1- سیدجمال الدین حسینی

سیدجلال الدین در مورد سیدجمال الدین حسینی (اسدآبادی - افغانی) معتقد بود که «سیاسی کار» بود و «خیلی هم ملاً نبود» و در «فلسفه» هم دستی نداشت و شاهکار وی، رساله ای در ردّ دهریین است که اگر بخوانید، می بینید که «پُر محتوا نیست!»

من می گفتم: سید رساله «نیچریه یا ناتورالیسم» را یک قرن و نیم پیش در بحرانی ترین شرایط فکری - عقیدتی، جامعه اسلامی شبه قاره هند در برابر مادیگری حاکم بر هند تألیف و منتشر ساخت و در آن زمان، این اثر به مثابه یک عامل اصلی در حرکت فکری - فلسفی در بین مسلمانان شبه قاره در برابر مادیگری تلقی شد و سپس با ترجمه آن

به عربی، توسط شیخ محمد عبده، و دیگران به زبان های گونه گون، مسئله در سطح جهان اسلام مطرح گردید و مورد توجه قرار گرفت.

از سوی دیگر ما می دانیم که سید در مصر، «شرح تجرید» و «اشارات» ابن سینا و «حکمه العین» کاتبی قزوینی را تدریس می کرده و بر آن ها حاشیه نوشته که نسخه های آن ها - و کتاب های کلامی، فلسفی دیگر سید - هم چنان در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، نگهداری می شود... و مرحوم مطهری هم در کتاب «خدمات متقابل

اسلام و ایران» از این رساله تعریف می کند و آن را از کتب فلسفی خوب می داند.

علاوه بر این، سید در حوزه نجف، شاگرد شیخ مرتضی انصاری بوده و در نزد آخوند ملاحسینقلی همدانی فلسفه و عرفان نظری را فراگرفته است و این نشان می دهد که سید علاوه بر «سیاست»، اهل «علم و فلسفه و عرفان» هم بوده است... ممکن است پیرو فلسفه اشراق صدرایی نباشد که به نظر من هست، اما به هر حال، نه تنها به دور از فلسفه مشاء و اشراق نیست، بلکه عمیقاً با مکاتب فلسفی شرقی و غربی آشناست.

استاد جلال الدین می گفت: «پس چرا آثاری ندارد؟» من می گفتم: لزومی ندارد که هر فیلسوفی آثار مکتوبی مانند اسفار ملاصدرا داشته باشد؟! (1)

ص: 100

1- پس از نیم تلاش و کوشش و جمع آوری آثار سید سرانجام مجموعه آثار او را در 9 جلد و 3500 صفحه در «قاهره» منتشر ساختم و متأسفانه به هنگام گفتگو با استاد سید جلال آشتیانی، این آثار در دسترس نبود...

شهید استاد مطهری ضمن اشاره به مکتب حکیم سبزواری در نجف و شاگردان وی و شخصیتی چون آخوند ملاحسینقلی همدانی، تلمذ سید در نزد آخوند را یکی دیگر از شگفتی های زندگی این مرد خارق العاده می داند و بلکه آن را نشان دهنده بُعد دیگری از شخصیت سیدجمال می نامد:

«... بزرگترین حسنه حکیم سبزواری، مرحوم حکیم ربانی، عارف کامل الهی، فقیه نامدار، آخوند ملاحسینقلی همدانی در جزینی است... اگر همه شاگردان حوزه حکیم سبزواری به حضور در حوزه او افتخار می کنند، حوزه حکیم به حضور چنین مردی مفتخر است. حوزه تعلیم و تربیت مرحوم آخوند ملاحسینقلی بیشتر حوزه تربیت بود تا تعلیم، حوزه انسان سازی بود. از این حوزه مردان بزرگی برخاسته اند. از مطالعه مواضع متفرقه کتاب «نقباء البشر» می توان به وسعت دایره آن پی برد.

طبق آنچه از مدارک و اسناد منتشره درباره سیدجمال الدین اسدآبادی معروف به «افغانی» به دست می آید، سید در مدت اقامتش در نجف از محضر دو نفر بهره مند شده است: یکی شیخ مرتضی انصاری و دیگر آخوند ملاحسینقلی همدانی. نظر به اینکه تصریح شده که سید در نجف به تحصیل علوم عقلی اشتغال داشته، به علاوه از آثارش کم و بیش پیداست و هم تصریح شده که سید از محضر این دو نفر استفاده کرده است. ظاهر این است که سید علوم عقلی را نزد آخوند آموخته است. بنابراین سیدجمال با یک واسطه، شاگرد حکیم سبزواری است. سیدجمال طبق مدارک موجود، در مدت اقامت در نجف با مرحوم

سیداحمد کربلایی تهرانی و مرحوم سیدسعید حبوبی از شاگردان آخوند همدانی که به وارستگی و طی مراحل سیر و سلوک معروفند، رفاقت و صمیمیت داشته است، و این یکی دیگر از شگفتی های زندگی این مرد خارق العاده است و بُعد تازه ای به شخصیت او می دهد»⁽¹⁾.

... در مورد رساله نیچریه یا ناتورالیسم، باید توجه داشت که همین رساله به ظاهر کوچک در مطالب خود به براهین عقلی و دلایل فلسفی استناد می کند و نشان می دهد که مؤلف آن، علاوه بر تسلط بر فلسفه اسلامی، با فلسفه قدیم یونان و فلسفه معاصر غرب نیز آشنایی کامل داشته است. در همین رساله، سید ثابت می کند که مدعیان فلسفه در عصر او، ابتکاری از خود به خرج نداده اند، بلکه عقاید فلاسفه مکتب یونان را با عباراتی دیگر مطرح ساخته اند.

علاوه بر رساله فوق، سید در یک سخنرانی در نوامبر 1872م در کلکته که تحت عنوان «لکچر در تعلیم و تربیت» ایراد نموده، ضمن اشاره به تمدن هند و ارزش علم می گوید: «همه علوم با یکدیگر پیوند ریشه ای دارند و هیچ کدام به طور مستقل نمی تواند سعادت و رفاه جوامع بشری را فراهم کند، و ما نیاز به علمی داریم که رهبری همه علوم را به عهده دارد و آن «علم فلسفه» است و سپس می گوید: این علم که به منزله روح جامع و به پایه قوت حافظه و علت بقیه بوده باشد،

ص: 102

1- مجموعه آثار شهید مطهری، ج 14، ص 538؛ و نیز مراجعه شود به مقالات این جانب مندرج در مجله «تاریخ فرهنگ معاصر»، سال اول، شماره یک.

علم فلسفه به معنی حکمت است؛ زیرا موضوع آن عام است و علم فلسفه است که لوازم انسانی را بر انسان نشان می دهد و حاجات به علوم را آشکار می سازد. اگر فلسفه در امتی از امم نبوده باشد و همه آحاد آن امت عالم بوده باشند، به آن علومی که موضوعات آن ها خاص است، ممکن نیست که آن علوم در آن امت مدت یک قرن یعنی صد سال بماند و ممکن نیست آن امت، بدون روح فلسفه استنتاج نتایج از آن علوم کند.»

سید در یکی دیگر از مقالات خود می نویسد: «فلسفه است که انسان را بر انسان می فهماند و شرف انسان را بیان می کند و طریق لائقه را به او نشان می دهد. هر امتی که رو به تنزل نهاده است، اول نقصی که در آن ها حاصل شده است، در روح فلسفی حاصل شده است. پس از آن، نقص در سایر علوم و آداب و معاشرت آن ها سرایت کرده است...»

علاوه بر این، سید در مقاله «فواید فلسفه» و مقاله «اسباب حقیقت سعادت و شقای انسان» نیز باز مسائل فلسفی مهمی را مطرح می سازد که متأسفانه نقل همه آن ها در این مختصر مقدور نیست؛ ولی همه «رسائل و مقالات» فلسفی وی، توسط این جانب جمع آوری و چاپ شده که نشان دهنده اهتمام خاص سید به فلسفه است.

این جانب در برنامه تحقیقاتی خود، در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به لطف استاد گرانقدر عبدالحسین حائری حفظه الله مجموعه مخطوطات و کتاب های سید را مورد بررسی قرار داده ام و در میان

آن‌ها دو رساله فلسفی - عرفانی عجیبی از سید پیدا کرده ام یکی به نام: «الواردات فی سرّ التجلیات» و دیگری «مرآة العارفين». این دو رساله را اگر کسی مطالعه کند و نام مؤلف و نویسنده آن را نداند، فکر می‌کند که آن‌ها را یکی از بزرگان فلسفه اشراق: ملاصدرا، حکیم سبزواری یا علامه طباطبائی نوشته است. خوشبختانه این دو رساله را همراه چند مقاله فلسفی دیگر سید، تحت عنوان: «رسائل فی الفلسفه و العرفان» در «قم» و «قاهره» دو بار چاپ کرده ام و اکنون در دسترس همگان قرار دارد. این دو رساله آشنایی کامل سید را با فلسفه اشراق نشان می‌دهد و هرگونه شبهه‌ای را در این زمینه برطرف می‌سازد...

متأسفانه اشتغالات پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به من این امکان را نداد که رساله‌ها را خدمت استاد آشتیانی ببرم و ببینیم که آیا هنوز معتقد خواهد بود که سید اهل فلسفه نیست؟

از همه مهمتر: یک اثر جاویدان هم در فلسفه و کلام از سید به جای مانده است که شاگرد معروف وی شیخ محمدعبدۀ آن را تقریر کرده و آن تعلیقات بر «شرح عقائد عضدیه» است و در این کتاب که خوشبختانه حقیر آن را در مدت اقامت در مصر، در واقع «کشف»! کردم، با مقدمه‌ای تحقیقی از این جانب و استاد دکتر محمدعمارۀ، از سوی مکتبه الشروق الدولیه، در قاهره منتشر گردید که باز به خوبی نشان می‌دهد که سید تا چه حد مرحله‌ای از اوج، در مسائل کلامی - فلسفی قرار داشته است.

البته همه یا اغلب مقالات و آثار فلسفی - کلامی سید، در ضمن

«مجموعه کامل آثار»⁽¹⁾ وی که توسط این جانب در 9 جلد در قاهره - به سال 2002 م - منتشر گردید، آمده است و بی تردید کسی که آن مباحث را مطالعه نماید، خواهد دید که سید، یکی از فلاسفه بزرگ جهان اسلام بوده است.

بی سبب نیست که دکتر ابراهیم مدکور، از اساتید معروف فلسفه در مصر، در کتاب ارزشمند خود «فی الفلسفه الاسلامیه»، فصلی را به مقایسه بین آرای فارابی و سید جمال اختصاص می دهد و در مورد عدم اقدام وی به تألیف مستقل هم، می نویسد: «سید جمال الدین مانند سقراط بود و بیشتر به القا و بیان تعالیم و اندیشه های خود اعتقاد داشت تا تألیف و کتابت.»

علامه بزرگوار شیخ آقا بزرگ تهرانی هم در جلد اول کتاب گران سنگ «طبقات اعلام الشیعیه» (چاپ نجف 1374 ق) در شرح حال سید همدانی می نویسد: «از اعظام فلاسفه و از شخصیت های بزرگ اصلاح طلب شیعه است... و اگر چنین نبود، او را حکیم اسلام و فیلسوف شرق نام گذاری و ملقب نمی کردند.»⁽²⁾

و استاد محمدرضا حکیمی که به دقت نظر و تحقیق و تفحص منطقی و منصفانه معروف است، در کتاب خود درباره سید چنین می نویسد:

«در این سده اخیر کدام فیلسوف ایران و اسلام عظیم القدرتر از سید

ص: 105

1- تحت عنوان: الاعمال الکامله للسید جمال الدین الحسینی الافغانی.

2- این مقاله علامه آقا بزرگ تهرانی توسط این جانب ترجمه و در نخستین شماره فصلنامه «تاریخ و فرهنگ معاصر» قم، ص 10 به بعد چاپ شده است.

جمال الدین داشته ایم؟ فیلسوفی که از دیدگاه ویژه فلسفی نیز می توان او را یکی از بهترین اخلاف فارابی و ابن سینا و ابوالحسن عامری و امثال اینان در فلسفه سیاسی و ابن خلدون در فلسفه اجتماعی، دانست... فیلسوفی که باید او را پس از ابونصر فارابی، بزرگترین فیلسوف سیاسی اسلام دانست.»⁽¹⁾

بدین ترتیب برخلاف نظر استاد جلال الدین، سیدجمال الدین، نیز هم جمال دین بود، هم جلال فلسفه؛ و هم جلال سیاست! مانند خود استاد جلال الدین...

2- آیت الله کاشانی

یکی دیگر از موارد اختلافی ما موضوع آیت الله کاشانی بود. آقا جلال نخست - در آغاز نهضت ملی - مرید آیت الله کاشانی بود، به ویژه که مرشد او مرحوم آیت الله بروجردی هم سخت به آیت الله کاشانی اعتقاد داشت و به او احترام می گذاشت؛ اما در جریان اختلاف بین ایشان و دکتر مصدق، آقا جلال جانب دیگر را گرفت و روزی می گفت:

«پی تردید آیت الله کاشانی مردی ملا و باسواد و مجتهد علی الاطلاق است و قیام و مبارزات مسلحانه ایشان در عراق علیه استعمار انگلیس را که موجب صدور حکم اعدام برای ایشان گردید، کسی نمی تواند انکار کند و در جریان ملی شدن صنعت نفت و بستن دکان - بانک -

ص: 106

1- شیخ آقا بزرگ، تألیف استاد حکیمی، چاپ تهران، ص 97

انگلیسی‌ها در ایران، فتاوی ایشان نقش اول را داشت و موضع‌گیری شان در جریان 30 تیر، واقعاً شاهکار تاریخی ماندنی است و شجاعت و اخلاص سید را نشان داد؛ اما متأسفانه بعدها، دچار اطرافیان مشکوک و ناصالح گردید که همه زحمات او را بر باد دادند و نهضت شکست خورد!»

و البته سید از ما نپذیرفت که از این قماش اطرافیان ناصالح و مشکوک در اطراف آقای دکتر مصدق هم زیاد بودند که آتش بیار معرکه، به خاطر منافع خاص خودشان شدند و در واقع میدان دار معرکه آن‌ها بودند که توانستند جناب پیشوا را قانع کنند که اهمیت نقش و مقام و موقعیت آیت‌الله کاشانی را به دست فراموشی بسپرد و حتی در برابر هشدار ایشان ناگهان «مستظهر به پشتیبانی ملت»! گردد؛ ولی از این «پشتیبانی ملت»! در مقابل اویش و مزدوران کودتاچی 28 مرداد، - مانند 30 تیر - هیچ خبری نشد و آیت‌الله کاشانی هم که کاملاً توسط همین آقایان «خلع سلاح» شده بود، مانند 30 تیر کاری نمی‌توانست انجام دهد و در واقع این آقایان با انحصارگرایی مطلق، زیاده‌طلبی، فردپرستی، طرد عناصر اصلی نهضت و جناح اسلامی آن، نهضت را به شکست کشانیدند.

این ادعای ما را نامه خلیل ملکی تأیید می‌کند و در نامه‌ای به دکتر امیر پیشداد می‌نویسد:

«... انتقادی که این بار دارم مربوط به این است که از دکتر مصدق بُنی ساخته می‌شود و اشتباهات سیاسی او را به احزاب نسبت می‌دهید که، گویا، به مناسبت ضعیف ایدئولوژیک احزاب طرفدار جبهه ملی

بوده که مصدق موفق نشده است، البته موضوع مفصل است و در این جا نمی توان طرح کرد. به طور خلاصه و در حقیقت، اعلام عقیده و تذکر بعضی از واقعیات:

1- دکتر مصدق به احزاب عقیده نداشت و حتی خود را مافوق جبهه ملی و احزاب اعلام کرده و موقع انتخابات (دوره هفدهم) موجب شد که جبهه ملی به کلی تعطیل گردید، و پس از آن، من اصطلاح «نهضت ملی» را جانشین «جبهه ملی» - که دیگر نبود - کردم. در مجلس نیز دیگر فراکسیون جبهه ملی نبود، بلکه فراکسیون نهضت ملی بود. با وجود تذکرات مستمر و دائمی من، به حزب و حزب بزرگ عقیده نداشت. فقط پس از 9 اسفند توانستم او را متقاعد کنم، اما متأسفانه به مناسبات دیگر، کار از کار گذشته بود.

2- صحیح است که حزب استالینی توده کارشکنی می کرد، اما صحیح تر، اصطلاحی است که عامه مردم آن را اختراع کردند: «توده نفتی»، یعنی ترکیب سیاست انگلیس و حزب توده کارشکنی می کرد، و این ضعف ایدئولوژیک ما نبود که موجب شکست شد، ضعف ایدئولوژیک دکتر مصدق و تمام رهبران نهضت ملی بود که از کارشکنی های حزب توده - نفتی سر در نیاوردند و آلت دست انگلیس ها گردیدند و ما را که از کارشکنی های حزب توده پرده برمی داشتیم، اغلب تخطئه کردند.

3- 28 مرداد اجتناب پذیر بود. عدم آگاهی رهبری موجب شکست شد. این موضوعی نیست که ما پس از گذشت زمان

گفته باشیم. در آن زمان هم، شرایط و عوامل شکست را برشمردیم و هم عوامل پیروزی را پیشنهاد کردیم. اسناد و مدارک و شواهد زیاد هست که حزب زحمتکشان (نیروی سؤم) عوامل پیروزی را برشمرد و پیشنهاد کرده، هم در روزنامه (نیروی سؤم) و هم بیشتر به طور شفاهی به خود دکتر مصدق اعلام کردیم. اما ضعف ایدئولوژیک او و عدم آشنایی او به سیاست جهانی روز موجب شکست گردید. پیشنهاد من (به اختصار چنین بود):

- به وجود آوردن گارد نهضت ملی، مستقل از دیگر نیروها.

- به وجود آوردن کمیته های نهضت ملی در وزارت خانه ها و بنگاه ها.

- پیش گرفتن سیاست واقع بینانه نسبت به مسئله نفت.

- کوشش برای جدا نگاه داشتن آمریکا از انگلستان.

البته تراست های نفت آمریکا پیوسته پشتیبان شرکت نفت (ایران و انگلیس) بود، اما سیاست دولت آمریکا در بدو کار و تا اواخر، عین سیاست انگلستان نبود. مصدق کاری کرد که آمریکا را در بست با انگلیس هماهنگ ساخت تا نقشه کودتای 28 مرداد به دست سیا و حکومت نامرئی عملی شد... و بسیاری نکات دیگر، که امیدوارم حوصله کنم و آن ها را روی کاغذ بیاورم.»

خلیل ملکی

تهران، 18/2/1346

لازم به یادآوری است که طبق نوشته آقای امیر پیشداد: «پس از انشقاق در حزب زحمتکشان ملت ایران و جدا شدن دکتر مظفر بقایی از آن، به تشویق و با کمک دکتر حسین فاطمی، خلیل ملکی هفته ای یک بار، شنبه شب ها، از دی ماه 1331 تا مرداد 1332، به دیدن

ص: 109

دکتر مصدق می رفت و درباره مسایل ایران و جهان گفت وگو و تبادل نظر می کردند. برای آگاهی بیشتر از علل و عوامل انشقاق در

حزب زحمتکشان و حوادث نهم اسفند 1331 مراجعه فرمایید به کتاب «خاطرات سیاسی خلیل ملکی» با مقدمه محمد علی همایون کاتوزیان...»⁽¹⁾

3- فدائیان اسلام

یکی دیگر از موارد اختلاف دیدگاه ها، در مورد فدائیان اسلام بود. آقا جلال الدین کتباً در آن زمان به این جانب توصیه می کند که در جلسات فدائیان اسلام در «قم» شرکت نکنم و حضوراً توضیح داد: «روش اینها، حوزه را به هم زد و همین هم باعث شد که آیت الله بروجردی روحی فداه با آن ها مخالفت کند!» البته من کاری به حوادثی که خود شاهد عینی بخشی از آن در قم بودم، نداشتم و در زمینه عقاید و روش فدائیان و شهید نواب صفوی، هم با ایشان بحث نمی کردم؛ ولی در مورد عدم وساطت ایشان نزد مرجعیت وقت - مانند وساطت برای دکتر مصدق - گله مند بودم که چرا او اقدام جدی به عمل نیاورده است؟

و جلال الدین در پاسخ می گفت:

«اولاً: من قبلاً هم به شما گفته ام که اصولاً موافق مشی اینها در حوزه قم نبودم.

ص: 110

1- نامه های خلیل ملکی، نشر مرکز، تهران، 1381.

ثانیاً: چون می دانستم آیت الله بروجردی نظر موافقی با نوع حرکت اینها در حوزه علمیه قم ندارند و معتقد بودند که سخنرانی های تند و تیز آقایان در مدرسه فیضیه یا صحن حضرت معصومه(س)، طلبه ها را از درس و بحث بازمی دارد و کارشان هم به نتیجه مطلوب نمی رسد، روی همین اصل من طبعاً ترجیح می دادم ضمن اینکه با آن ها مخالفت علنی نکنم، دخالتی هم در امر آن ها و وساطت در نزد آیت الله بروجردی نداشته باشم.

ثالثاً: به نظر من با چند طلبه جوان و تعدادی محدود از افراد خوش نیت و چند ترور، نمی شد وضع مملکت را تغییر داد! کار اساسی تربیت طلبه ها و شاگردان و کادرسازی بود که اینها دنبال این روش نبودند و بعدها هم دیدیم که روش امام خمینی در این رابطه، چقدر منطقی و کارساز بود و شاگردان ایشان، در سراسر ایران، چگونه به پشتیبانی از حرکت و نهضت ایشان قیام و اقدام کردند و به نتیجه هم رسیدند. به هر حال من اصولاً برخلاف نظریه آیت الله بروجردی اظهار نظر نمی کردم و به همین دلیل برای ایجاد روابط حسنه بین آقا و اینها نمی توانستم اقدام کنم؛ اما در مورد نخست وزیر وقت آن زمان، خیلی تلاش کردم که مورد عنایت مرجعیت قرار گیرد که متأسفانه به دلایلی، از جمله کنار گذاشته شدن جناح مذهبی نهضت و در رأس آن ها آیت الله کاشانی، علیرغم تلاش، موفق نشدم که کاری انجام دهم.»

این خلاصه دیدگاه «آقا جلال» درباره فدائیان اسلام و علت عدم

وساطت در نزد مرحوم آیت الله حاج آقا حسین بروجردی بود؛ ولی به عقیده من، نمی توان به این سادگی درباره این موضوع به داوری نهایی نشست، و البته حوادث تاریخی نیم قرن گذشته در ایران به خوبی نشان می دهد که مبارزه «فدائیان اسلام» اگر در «قم» مورد پسند قرار نگرفت، در تهران و جاهای دیگر، نه تنها مورد پسند واقع شد، بلکه دارای آثار و نتایج مثبتی هم بود که مرحوم آیت الله طالقانی و برادر ارجمند، مهندس عزت الله سحابی در بیانات و یا مصاحبه های خود به آن اشاره کرده اند.

آیت الله طالقانی در سخنرانی خود در «احمدآباد» در 14 اسفند 1357، چنین می گوید:

«...نهضت اوج گرفت، چه شد که اوج گرفت؟ باز می رسیم به همین اشاره آیه قرآن: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» آن وقتی که وحدت نظر بود، گروه های ملی و دینی و مذهبی همه در یک مسیر حرکت کردند، مراجع دینی مانند مرحوم آیت الله خوانساری، آیت الله کاشانی، فدائیان اسلام اینها هر کدام با هم شروع کردند به حرکت و به حرکت در آوردن ملت، هر کدام به جای خود، فدائیان اسلام، جوانان پُرشور و مؤمن راه باز می کردند، موانع را برطرف می کردند، یک مانع را از سر راه برداشتند، انتخابات آزاد شروع شد، مانع دیگر را برداشتند، صنعت نفت در مجلس ملی شد، فتوای مراجع و علما برای انتخابات و پشتیبانی از دولت ملی در تمام دهات و روستاها و در میان کارگراها، همه یک شعار شد، همه یک حرکت بود، همه یک

ص: 112

هدف بود، بعد چه شد؟ از کجا ضربه خوردیم؟ پیش از ضربه خارجی، ضربه از درون خودمان خوردیم، اینها همه برای تذکر است، بیان واقعیات است برای اینکه موضع و موقع کنونی خودمان را درک کنیم...»⁽¹⁾

و مهندس عزت الله سحابی، در ضمن یک مصاحبه مفصل با روزنامه اطلاعات چنین می گوید:

«... در اواخر سال 28 که در انتخابات تهران تقلبات زیادی شده بود، با ترور هژیر توسط مرحوم سیدحسین امامی انتخابات به هم خورد و دوباره در سال 29 انتخابات دوره 16 تجدید شد. ... در انتخابات مجدد دوره 16 فدائیان دخالت مؤثر داشتند و در واقع گارد ضربت و عامل فعال بودن جبهه ملی آن موقع، همین فدائیان بودند. اداره انتخابات و حفاظت از صندوق های رأی را نیروی عملی آنان می گرداند، والا افراد جبهه ملی اهل آن جور کارها نبودند. آن ها روشنفکرانی اهل بحث و مباحثه بودند؛ ولی فدائیان اسلام اهل مبارزه و عمل بودند. در سال 1329 که رزم آرا روی کار آمد، باز هم فدائیان اسلام در مبارزه جبهه ملی علیه او، نقش اساسی داشتند. تا اینکه شعار «ملی شدن نفت» مطرح شد و آیت الله کاشانی هم در همان سال از تبعید برگشت. فدائیان اسلام استقبال بسیار شایانی از ایشان به

عمل آوردند.

ص: 113

1- سخنرانی آیت الله طالقانی در احمدآباد، 14 اسفند 1357، چاپ تهران، به کوشش برادر ارجمند جناب آقای محمد بسته نگار.

نواب صفوی و دوستانش، مشکل اصلی ایران را در وجود شاه می دیدند و نظر او مبارزه با دربار بود، ولی جبهه ملی، مرحوم کاشانی و دکتر مصدق و دیگران، رزم آرا را مشکل اساسی می دانستند. نواب سرانجام تسلیم نظر آن ها شد و قرار شد که رزم آرا به وسیله فدائیان از میان برداشته شود. پس از ترور او، راه برای بالا آمدن جبهه ملی، ملی شدن نفت و یک گام به پیش علیه استعمار انگلیس برای ملت ایران برداشته شد و در این جریان دربار ناچار به عقب نشینی شد و با ریاکاری در مقابل نیروهای ملی تسلیم شد... در این موقع بین نواب صفوی و جبهه ملی اختلاف ایجاد شد.

فدائیان معتقد به ادامه مبارزه علیه شاه بودند، ولی جبهه ملی این را مصلحت نمی دانست. دکتر مصدق و مرحوم کاشانی هم این اعتقاد را داشتند، همه اعضای جبهه ملی جز «نریمان» خواهان مبارزه در چارچوب قانون بودند و اینکه عملاً کاری به کار دربار نداشته باشیم.

فدائیان به سمت مبارزه قهرآمیز کشیده شدند. جبهه ملی می خواست در کادر قانون اساسی علیه استعمار بجنگد و چون علیه استعمار می جنگید، می خواست در آن مرحله به نیروهای داخلی نپردازد. البته بعدها خود مرحوم دکتر مصدق به این مسائل پی برد که نمی توان با استعمار جنگید و پایگاه های داخلی اش را کاری نداشت...»⁽¹⁾

و شاید نیازی نباشد توضیح دهیم که بخشی از یاران وفادار و

ص: 114

1- روزنامه اطلاعات، مورخ 27 دی ماه 1359، ص 6 و 7.

فداکار حضرت امام خمینی (قدس سره) در مبارزه طولانی نهضت اسلامی عصر ما، مانند شهید امانی، شهید عراقی، شهید محلاتی و ده ها نفر دیگر، همگی از تربیت یافتگان مکتب شهید نواب صفوی بودند...

4- امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی

مورد دیگری که توسط بعضی ها مطرح می شد، موضوع عدم همراهی استاد جلال الدین با انقلاب اسلامی و یا موضع گیری منفی؟! وی، در قبال رهبری بود که در این زمینه هم حقیقت امر، متأسفانه به طور شفاف بیان نشده است. دیدگاه آشتیانی در مورد انقلاب علی رغم عدم دخالت مستقیم در امور سیاسی و یا عدم پذیرش کارهای اجرایی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، برخلاف تصور بعضی ها، کاملاً مثبت بود و در مورد امام خمینی (ره) هم علاقه و ارادت وی در مرحله «مریدی و مرادی»، علاوه بر «شاگردی و استادی» قرار داشت.

نقل جملات کوتاه از نوشته خود جلال الدین در «رثای امام عارفان» ما را از توضیح بی نیاز می کند و دیدگاه سیدجلال در هر دو موضوع را کاملاً روشن می سازد و همین گفته ها، پاسخی است به کسانی که او را این چنین نمی پندارند...

البته من خود یک بار این شبهات بعضی ها را برای استاد آشتیانی نقل کردم و او گفت: «ببینید شما خوب می دانید که بعضی از این مدعیان وقتی من پیش امام تلمذ می کردم، هنوز متولد نشده بودند و بعضی دیگر هم، وقتی من امام را «المجاهد الکبیر، سید الفقهاء و العرفا

ورئيس المله و الدين» می نامیدم، جرأت بردن نام امام را، به هر دلیلی، نداشتند...»

بعد نسخه ای از نوشته چاپ شده خود را در این رابطه به من داد که در آن چنین آمده است:

«در شرح مشاعر، در بحث اصالت وجود، «ملاصدرا» به مناسبت، کلام محقق شریف را در بساطت مشتقات از حواشی میرشریف بر «شرح مطالع» نقل نموده است. نگارنده در تعلیقات بر این موضع از شرح، بعد از نقل کلام محقق دوانی و فقیه متضلع، حاج شیخ محمدحسین اصفهانی نوشته ام: قال بعض الاساتید - ادام الله حراسته - «ان لفظ المشتق الاسمی القابل للحمل علی الذوات موضوع لامر وجدانی قابل للانحلال الی معنون مبهم و عنوان دون النسبه...» و در تعلیقه نوشته ام:

«و المراد من بعض الاساتید هو السيد الاجل الاکرم و المطاع المفخّم العلامة المجاهد الکبیر، سید الماجد الفقهاء و العرفاء رئیس المله و الدین، الحاج آقا روح الله الخمینی ادام الله ظله الشریف.»

در اغلب آثار خود از مرحوم امام (رضوان الله علیه) مطلب نقل کرده ام با ذکر عناوین مذکور، در دورانی که ذکر نام او غَدغن و رساله عملیه او به قول برخی قاچاق بود، کسی از ارباب علم و معرفت به ما اعتراض نمی کرد چرا با این عناوین از آن بزرگ یاد می نمایم؟ و ما نیز با شناسایی کامل و معرفت تام به او ارادت داشتیم و جاذبه علمی و جامعیت او تأثیری عمیق داشت؛ چنان که مرحوم آیت الله العظمی

بروجردی (اعلی الله قدره) روزی به نگارنده فرمودند:

«آقای حاج آقا روح الله چشم و چراغ حوزه اند.»

منظور حقیر آن است که امام (قدس الله روحه) قبل از ورود در میدان مبارزه با حکومت زمان، علماً و عملاً مورد تصدیق همگان بودند و منکر نداشتند، جز مُغرضان که در هر عصر وجود دارند.

رساله مصباح الهدایه و شرح دعای سحر، اعتقادات اوست در ولایت و سر مویی انحراف از اصول و قواعد تشیع در آثار و افکار و گفتار و نوشتجات و تألیفات آن بزرگ انسان کامل دیده نمی شود و آنچه می گفت و انجام می داد، به دور از مدهانه و مصلحت اندیشی های جزئی، جائز در سنت سیاست بود.

در مبارزه علیه دربار، جمعی از روحانیون تابع صرف امام بودند و اگر امام رهبری مبارزه را به عهده نگرفته بودند، آن ها نقشی ایفا نمی کردند؛ یعنی تن به رهبری فرقه های به ظاهر اسلام گرا و در باطن چپ رونمی دادند. اگر امام (قدس الله روحه) بدون فوت وقت پس از انقلاب از گسترش نفوذ فرقه های چپ گرا و منافق پیشگیری نمی کردند و پی به توطئه ای که آن ها در صدد اجرای آن بودند نبرده بودند و یا خویش را به ایران نرسانده و شخصاً زمام امور را در دست نمی گرفتند و رژیم نیز ساقط می شد، ملت ایران به مصائب بی شماری مبتلا می شدند و آن جماعت که رسالت خود را در پیاده نمودن یا به اجرا گذاشتن

دین توحیدی بی طبقاتی! می دانستند، سلطه پیدا می کردند، به احدی

ابقا نمی نمودند.

ص: 117

... رحلت امام طبقات مختلف را به جنب و جوش آورد و میلیون‌ها انسان مانند قُلزمی خروشان از تهران و همه شهرستان‌ها جهت کسب فیض حضور در تشییع این مرد بزرگ و انسان الهی، در سطح جهان آن چنان کوبنده بود که کثیری از مخالفان یا ناراضیان مستأصل ریزه خوار، عمیقاً تحت تأثیر و مخالفان اصل رژیم اسلامی در حالت حیرت و بُهت قرار گرفتند.

روابط غیبی بین قلوب، مرئی و محسوس نیست؛ ولی آثار، از آن روابط حکایت می‌کند. محبوبیت امام در قلوب عموم کامن و مستور بود و خبر رحلت امام (قدس سره) و از دست دادن گوهری که چیزی جای آن را نمی‌گیرد، عشق کامن را ظاهر ساخت و صفوف ملت را به هم پیوست و محکم نمود و آب رفته از برکت رحلت آن رادمرد به سرعت به جوی بازگشت و باید این فیض پُربرکت غیبی را بر اثر خدمت به مردم و نجات تدریجی آن‌ها از مشکلات زنده نگه داشت و قدر این نوع مواهب را باید دانست و کاری کرد که زائل نشود و تشریک مساعی نموده و اگر چندین سال متوالی منظم و مرتب همگی در صف واحد دست به دست هم بدهیم و وطن را به نحو طبیعی به طرف کمال سوق دهیم، حق زندگی خواهیم داشت. امیدواریم که مقاصد آن بزرگ را در بنیان گذاری حکومت اسلامی، دنبال نماییم...»⁽¹⁾

بدین ترتیب، مراتب ارادت قلبی و عملی جلال الدین نسبت به امام و موضع وی درباره انقلاب اسلامی، روشن می‌گردد و ایشان به طور

ص: 118

1- مقاله: «در رثای امام عارفان»، از استاد سیدجلال الدین آشتیانی.

شفاف، ضمن دعوت به «وحدت» و تشکیل «صف واحد» خواستار می شود که همه دست به دست هم دهیم و مقاصد امام را در بنیان گذاری حکومت اسلامی، دنبال نماییم.

... این خلاصه ای بود از آنچه درباره چهار موضوع اساسی، تاریخ سیاسی عصر ما که در جلسات متعددی با سید معزز، جلال الدین و الحکمه، مطرح و مورد مناقشه قرار گرفته بود.

برای حفظ امانت، ضمن نقل خلاصه «مباحثات» بین الاثنین در مسائل سیاسی، ناگفته نباید گذاشت که استاد جلال الدین به طور شوخی یا جدی! گاهی دیدگاه های مرا در این قبیل مسائل، ناشی از «دوران جوانی» می دانست؛ ولی با مرور زمان و گذشت از مرحله «دوران جوانی» هنوز هم بر باورهای خود پایبندم و برای تأکید و اثبات صحت این باورها، خوشبختانه امروز «هزار و یک دلیل» و «سند» و «مدرک» وجود دارد که حقایق حوادث تاریخی نیم قرن اخیر را در اختیار اهل تحقیق و انصاف قرار داده است.

ص: 119

اصول دهگانه

- ۱- هدف زندگی - فعالیت با استفاده کامل از مادیات بمنظور تربیت و ارتقا* برای کسب سعادت ابدی (اناجعلنا ما علی الارض زینة لبا لیلهم ایهم انسن عیلا و انالجال علین ما علیها معبد لجزا سوره کوف) البته سزعه الاخره حدیث نبوی) - (فل من حرم زینة الہ التي اخرج لعمادہ واللمیبات من الرزق * فل من ھ للذین آسنواں الھمة الدنیا خالعة ھم القیمة سوره اعراف آیه ۲۰)
- ۲- مقام فرد - بنا براین در آنجا که عالم وجودی فکر می فرزندگی کرده است فرد بهر ارزنده از آنجا که خیر اجتماع نسبت به مایه وجودی با استعداد ذاتی و صفات متمیزه این اجتماع باشد و مراحل آینده امر را نظر نمی رود (انترزم انک حرم بصر و نیک اظلم العالم الا کبر علی علیہ السلام) - (انصبتن انھا خلقناکم عبدا و انکم الینا ترجعون - قرآن)
- ۳- اختیار آزادی - وجه امتیاز انسان از حیوان در سلسله طبیعی تکامل او وجود اختیارات و شروط اخفاده از اختیار اعطای آزادی توأم با ارادت است و مباح و مضایق که با اختیار کسب گردد بهر اراد او از روی واقع و امر خوب خواهد بود - مظهر اختیار استقلال است - استقلال و ارتقا* موقوم تا من میگوید که فرد در صورت خود اجتماع سهم روشی مباح *
- ۴- اجتماع - « الفع اجتماع بمنزله این که در مرحله اول جسد افراد بهر است - وضع آن نتیجه و حصول آنها مباح است شرط لازم برای تشکیل اجتماع مطلوب وجود افراد سالم و صحیح است « ب» اجتماع در مرحله دومه توان حصول ترکیب جدید * غنیمت مخصوص یافته و در افراد از زمین باید و اصلاح و تکامل فرد در سایه اجتماع فراهم میگردد *
- « ج» هر مرحله اجتماع حفظ کننده و ادامه دهنده آنا و اعمال افراد بوده و اجتماعات مختلف هر زمان و مکان مرتبط و سوزد یکدیگر میمانند - بنا بر این هر فردی که از اجتماع استفاده که از ماضی و معین بهبود و اصلاح نماید که بهر روش و وسیله آفریننده دارد تعلق با اجتماع و معنی معنی تمام جریان اعم از گذشته و آینده بهر امکته اعطی و آثار آنها بهر فرسخت جهانی و ابدی مورد توجه قرار گیرد *
- « ح» نظام و اداره اجتماع - اجتماع باید بطوری مباح که از لحاظ زندگی و عوامل تربیت و تکامل افراد را به بهترین وجه تا من نماید و تا نهان من رعایت آری و استقلال آنها را به همجواری و همکاری و مساعدت اجتماعی و ارتقا* موقوم تسهیل و تقویت نماید *

صفحه اول «اصول دهگانه» جمعیت «متاع»

6 : چند نامه تاریخی - سیاسی

اشاره

ص: 121

در میان اوصاف بسیار ارزشمند اساتید و بزرگان دهه های پیشین، یکی از زیباترین و ماندگارترین صفت ها را می توان روحیه گرم و لطیف آن بزرگواران در دوستی و انسان مداری ذکر کرد. همین صفت زیبای انسانی بود که سبب می شد آن ها، فارغ از هر نوع خود برتری به خاطر جایگاه علمی یا فلسفی خویش، همواره با طیب خاطر با همه کسانی که در مسیر حیات با آن ها هم فکر و به تعبیر شاعری: «همره و هم قافله و هم زاد» بودند، با روحی زیبا و سرشار از محبت و خیرخواهی، تعامل و تبادل نظر داشته باشند. البته مولانا جلال الدین رومی، تعبیر زیباتری در این رابطه دارد و از این وحدت فکری به «همدلی» تعبیر می کند و در دفتر اول مثنوی می گوید:

ای بسا هندو و ترک، همزبان *** ای بسا دو ترک، چون بیگانگان

پس زبان همدلی، خود دیگر است *** همدلی از همزبانی، خوشتر است

رهاورد این همدلی و این روحیه ارزشمند - که در اغلب مفاخر بزرگ پیش از این دیده می شود - بر جای ماندن مکتوبات ارزشمندی است که در قالب نامه های ایضاحی و ارشادی یا خصوصی و دوستانه، تجلی یافته و در گذر تاریخ زمان و حدیث روزگار به یادگار مانده است، امری که متأسفانه با شیوع وسایل ارتباطی پیشرفته جدید از قبیل: تلفن و اینترنت و موبایل و پیام کوتاه! و غیر آن، به تدریج در حال از بین رفتن است.

... سخن بر سر استاد، جلال الدین و جمال فلسفه و عرفان و تعدادی از نامه های اوست. استاد آشتیانی مرد خلوص و رفاقت بود. روحیه گرم و انسانی او، از دیرباز به گونه ای بود که اجازه می داد دوستداران غیرهمسن و سالش هم برایش نامه بنویسند و حرف خودشان را بزنند و او نیز آنچه صحیح می داند و آن را باور دارد، در جواب بنویسد.

تبلور این حال زیبای انسانی وی را که از سیرتش برخاسته بود، در نامه هایی که سالها پیش از این، زمانی که نزاع «فدائیان اسلام» و بخشی از حوزه علمیه قم و دعوای «نهیضتی» و «غیرنهیضتی» بودن در تهران، بر سر زبان ها جاری بود در پاسخ به نامه های این جانب نوشته است، به وضوح می توان دید.

با صرف نظر از روحیه آینده نگری و اهتمام به اسناد تاریخ معاصر، در حفظ و نگهداری این نامه ها و ده ها یا صدها نامه مشابه دیگر - که به خودی خود گنجینه ای ارزشمند و بی نظیر در رابطه با تاریخ نیم قرن اخیر محسوب می شود - وقتی در محتوای مکتوبات و نامه های استاد

فقیید آشتیانی دقت می کنیم، به وضوح می بینیم که این نامه ها را «برادر بزرگتر» به «برادر کوچکتر» نوشته و با صمیمیت کامل، هر آنچه را لازم می دیده، برای او توضیح داده و تشریح کرده و یا توصیه نموده است. از کسانی که باید برای رفاقت برگزیند، تا لزوم اهتمام به درس و بحث، و از احتیاط های ضروری تا حضور و یا عدم شرکت در جلسات سیاسی و غیرسیاسی!... و رهنمودهای دیگری که نامه ها، شامل آن هاست.

تأمل در این نامه ها، علاوه بر اینکه ما را در جریان نوعی اخلاق والا و صمیمیت انسانی قرار می دهد، روشن کننده جهت گیری های فکری و سیاسی یک فیلسوف بزرگ نیز هست که در میان راه های مختلفی که پیش روی داشت، انسانیت، اخلاق، اعتدال، آینده نگری و همچنین روش احتیاط! و دوری از تظاهر و جنجال سیاسی را برگزیده بود. اینک که زمانی نه چندان دور، از عروج روحانی وی می گذرد، انتشار بعضی از این نامه ها، بدون آنکه بخواهیم قضاوتی به دلخواه خود نماییم، نشان دهنده دلمشغولی های متعدد انسان بزرگی است که اینک خود در میان ما نیست؛ ولی اندیشه و راه و روش او پیش ماست.

بدون شک، انتشار دیگر نامه هایی که از آن فقیید هنوز در دست دیگر دوستان وی قرار دارد و تا امروز در جایی منتشر نشده است، در مجموعه ای تحت عنوان «نامه های یک فیلسوف» این راه و روش منطقی و ارزشمند را به صورت کامل به تصویر کشیده و ناگفته های فراوانی را که در این قبیل نامه ها و کاغذ ها نهفته است، در اختیار پویندگان راه حق و حقیقت قرار خواهد داد.

اینک چند نمونه این نامه ها را که با خط زیبای استاد جلال الدین نوشته شده است، در اختیار علاقه مندان آن بزرگ انسان قرار می دهیم. لازم به یادآوری است که به پاره ای از مسائل، نکته ها، تذکرها و ارجاعات ایشان در این نامه ها، در بخش های پیشین این مقال (حدیث روزگار) اشاراتی شده است و اکنون نیز توضیحاتی در پاورقی ها و بر حسب شماره ها، افزوده می شود؛ ولی شرح و بسط کامل و توضیحات نکات دیگر، نیاز به فرصت دیگری دارد.

به هر حال در آخرین بخش یادمان سید، چند نمونه از نامه های استاد جلال الدین آشتیانی را درباره مسائل حوزه، نهضت ملی و ضرورت ادامه مبارزه، نقل می کنیم که در واقع گویای چگونگی اندیشه سیاسی استاد و سیر حوادث روزگار و بخشی از تاریخ معاصر

ایران است.

البته من نامه های زیادی به استاد جلال آشتیانی از: قم، تبریز، تهران نوشته ام که متأسفانه نسخه ای از نامه های خود را ندارم؛ چون در آن دوران - حدود نیم قرن پیش - نه فتوکپی در قم! وجود داشت و نه من در فکر جمع آوری نسخه ای از نامه های خود بودم... همان طور که درباره رجال و شخصیت های دیگر نیز اصل نامه های خود را ندارم و فقط پاسخ ها را حفظ کرده ام که تا حدود قابل قبولی، به مسائل مطرح شده اشاره دارد...

متأسفانه این نامه های استاد جلال، هیچ کدام تاریخ ندارد، ولی با توجه به موضوعات و محتویات آن ها، روشن است که بین سال های 1334 تا 1336 نوشته شده اند. سید هادی خسروشاهی

ص: 126

بسمه تعالی وله الحمد و المجد/ برادر گرامی و پسرعموی معظم و دانشمند مفخم آقای آقا سیدهادی تبریزی دام مجده و علوه؛

بعد از تقدیم عرض ارادت و سلام، خاطر شریف عالی را تصدیق می دهد براینکه: اصول ده گانه را برای ارادتمند فرستاده بودید و نظریه خواسته بودید. مطالب اگرچه من حیث المجموع خوب و حاکی از هدف مقدسی می باشد، ولی تنظیم و ترتیب آن طوری است که کاملاً واضح و روشن است که از فکر کامل و منظم و ریخته و آشنای به اوضاع و طرز فکر رهبران عظیم الشان اسلامی و متدربان در سیاست دینی صادر نشده و مواضعی را بنده در نظر گرفته ام که بر فرض توفیق و مشیت حق تعالی تنظیم و ترتیب خواهم داد و تقدیم شما خواهم نمود. (1) چندین مرتبه هم از بنده مطالبه نموده اند.

علاوه بر این، بعضی از رفقا که در پاریس مشغول تحصیل است، کاغذی به ارادتمند نوشته است در یک موضوع مهمی خواهش نموده رساله نوشته شود، بعد معظم له ترجمه نمایند به انگلیسی و فرانسوی. بنده به واسطه عارضه کسالت چشم و ضعف اعصاب به تنهایی از عهده

ص: 127

1- در مورد اصول ده گانه که در واقع هدف و برنامه «جمعیت تربیتی - اجتماعی - عملی» - متاع - بود، قبلاً اشاره ای داشتم و در اینجا باید به آن افزود که نظریات تکمیلی استاد آشتیانی و این جانب، به آقایان نهضتی مرکز عرضه شد و ظاهراً در عمل ترتیب اثری ندادند و «متاع» هم خیلی دوام نیاورد و در واقع مقدمه ای شد برای پیدایش و تشکیل: «نهضت آزادی».

این کار برنمی آیم. اگر سرکار وقت داشته باشید، کاغذ را برایتان بفرستم، هم موضوع بسیار موضوع قابل توجهی می باشد که از لحاظ خدمت به دین، بی اندازه قابل تمجید است.

به هر حال دو ورق از اصول ده گانه پیش بنده مانده بود، تقدیم شد. استدعا دارم بعد از مطالعه، ارجاع بدهید که مورد نیاز است.

مطلبی را می خواهم به شما تذکر بدهم و از هر لحاظ قابل تذکر است اگر چه گفت: «مثنوی را تو مبدأ بوده ای» و این قسم حرف ها نیست که از نظر شریف مخفی باشد، ولی تذکرش لازم است: از این موضوعات با احدی از اهل قم صحبت ننمایید که بسیار بسیار ضرر دارد در ارتباط خودتان با آقایان طهران و ارتباط دوستی بنده با آن ها، نباید کوچک ترین مذاکره به عمل بیاید که سم نافع است.

افکار نوعاً ضعیف و هیولایی و غیروارد به امورات، برای شما زحمت ایجاد خواهند نمود و بعضی از دوستان بنده در خارج ایران تحصیل می نمایند و پایبند به عقاید مقدسه و اهداف عالی می باشند. پاره ای موضوعات علمی را تذکر می دهند، بنده با آن ها مکاتبات رسمی دارم، به نزدیک ترین دوستان خودم نگفته ام، با اینکه ابداً ضرری برای من ندارد اطلاع دوستان؛ ولی این نهضتی ها مورد غضب دولت وقت هستند. اگر شما مکاتبه هم خواستید، با آن ها بنمایید، زیاد احتیاط کنید و نوع مطالب را به پیغام یا تماس نزدیک به آن ها برسانید. (1)

ص: 128

1- تأکید استاد جلال الدین بر عدم افشای ارتباط با تهران و نهضتی ها، به علت جو سیاسی حاکم بر مرکز، و تعقیب رژیم، و جو حاکم بر حوزه علمیه قم بود؛ چرا که در آن محیط و در آن زمان، سیاسی شدن به قول استاد «سم نافع» یا «قاتل» بود!

اصول ده گانه را مطالعه، به بنده رد نماييد و نظريات خودتان را هم اگر بدهيد، بنده استفاده خواهم كرد و مطالعات اين قسم مباحث شما را از هدف عالي تر كه استحكام مباني علمي باشد، باز ندارد و با همه اين رفقاي طهراني هم، مكاتبه نماييد.

آقاي مهندس بازرگان، آقاي دكتور سحابي، آقاي مهندس سحابي، آقاي مهندس رضوي و آقاي طاهري و يكي دو نفر ديگر مورد اطمينان اند و با هر كه هم خواستيد تماس بگيريد، با آقاي رضوي ما مشورت نماييد. بين همين آقايمان نهضتي ها اشخاصي هستند كه بايد كاملاً از آن ها ملاحظه نمود.

مي خواستم حضوراً اين عرايض را عرضه بدارم، وقت نكردم. باز هم عرض مي كنم در مكاتبات كاملاً مواظب باشيد بعضي از افكار کوتاه، بلكه ناپاك در بين ماها هست و اين حرف ها باعث مي شود انسان را «هو» نمايند.

كاغذي را هم كه به آقاي رضوي نوشته بوديد، ايشان در حضور چند نفر از اهل علم قم در طهران به من داد. به مجرد اينكه خواست بگويد اين كاغذ، از يكي طلاب قم است، بنده اشاره نمودم كه در اينجا صلاح نيست صحبت شود. بعد از قرائت مرقومه، بنده بعد از فكر زياد، فهميدم كه سركار نوشته ايد.

آقاي طاهري و رفيقش را هم زيارت كردم. چند نفر از هم فكران آقايمان صبح جمعه حجره بنده بودند راجع به اصول ده گانه مذاكرات زيادي شد و به عقیده بنده، اين نظريه تأمين نخواهد شد و به جايي نخواهد رسيد. جلال الدين آشتياني

بسمه تعالی/ عرض می شود جناب برادر عزیز آقای آقا سیدمحمدباقر رضوی سلام می رسانند و اظهار می دارند، جواب مرقوم سرکار را خواهم فرستاد. دو سه ورقه هم دادند که تقدیم شد. آقای طاهری هم سلام می رسانند. جلال الدین آشتیانی

هو/ به عرض می رساند: مرقوم شریف را زیارت نمودم. سرکار عالی آقای آقا شیخ محمدرضا را با آقامهدی اشتباه فرموده اید. آقا مهدی عینک ندارد و آقا شیخ محمدرضا است که در ظاهر موقرتر می نماید، ولی در جهت دیانت و درستی و جهات مربوط به روحیات اخلاقی، بنده بین این دو برادر ترجیحی نمی توانم قائل شوم. العلم عندالله. از حیث جامعیت در معقول و منقول در بین دوستان بی نظیرند. اگر آقا مهدی گاهی با آقا شیخ... راه می رود، بعضی گمان می نمایند این هر دو متقارب یکدیگر هستند. (و بینهما بُعدالمشرقین)

جمعه بنده هیچ یک از دوستان را زیارت ننمودم. کارتی داده بودند و رفته بودند. (1) آقای رضوی هم دو مرتبه آمده بودند و رفته بودند. دفعه اول مرقوم فرموده بودند که بنده در منزل آقای طاهری (آقای

1- قرار بود دوستان مذهبی نهضتی مرکز، به قم بیایند و جلسه ای مشترک با دوستان قم داشته باشیم و چون خبری نشد و من در یادداشتی که به آقا جلال فرستادم، موضوع را جو یا شدم که در پاسخ چنین مرقوم داشتند که در متن نامه آن را خواندید.

محمدصادق قزوینی) رفقا را زیارت کنم، بنده به جهاتی نرفتم آن جا، علاوه بر این یک ساعت به غروب، بنده از آقای بروجردی - روحی فداه - وقت گرفته بودم تا مغرب نتوانستم بیرون بیایم، در آن جا، راجع به مدرسه و وضع مشهود این مدرسه را ترتیبی دادیم، ولی مدرسه شما (1) را به واسطه عللی، حضرت آیت الله دخالت نمی کند و حق هم دارند؛ چون متصدیان امور آن مدرسه به هیچ صراطی مستقیم نیستند.

آقای دکتر وفائی را دو مرتبه رفتم منزلش نبود. (2) پیغام دادم خواهد آمد مدرسه. سلام جناب عالی را ابلاغ خواهم نمود و اگر طهران باقرآقا را دیدید، بفرمایید من کاغذها را پاره کردم. (3) علاوه بر این، دکتر وفائی با آن طرز فکر همراه نیست، چرا از پیش خودتان بدون مراجعه به افکار عموم رفقا، ساعت به ساعت خیالات وهمیه نموده و بنا می گذارید مورد عمل قرار دهید؟ با این شرایط حول نقشه ای که ممتنع است عملی شود، گردیدن عقلانی نیست. چرا با صدر بلاغی (آقای صدر بلاغی می گفت اصلاً سراغ من نمی آیند) و بعضی دیگر در این قسمت ها

ص: 131

1- مراد مدرسه حجتیه است که در آن ایام در مدیریت آن اشکالاتی بروز کرده بود.

2- در قم دو نفر از پزشکان معروف مذهبی با نهضت همکاری داشتند که یکی برادر گرامی جناب آقای دکتر عباس وفائی، دندانپزشک معروف قم و دیگری آقای دکتر سیدعباس روحانی، پزشک داخلی و از خاندان «روحانی»ها در قم بودند... در فعالیت های قم و توزیع نشریات و ارتباط با تهران، این دو بزرگوار هم نقش ویژه ای داشتند.

3- اشاره به طرح و برنامه هایی است که مهندس باقر رضوی آن ها را مکتوب و برای اظهار نظر یا تصویب نهایی به قم فرستاده بود و دوستان قم با آن برنامه ها موافق نبودند.

مشورت نمی‌کنند؟ بعضی از افاضل هستند که می‌توان از آن‌ها استفاده نمود.

چند نفر مهندس و دکتر یا محصل خام بی‌اطلاع در مبانی اسلامی دور هم جمع می‌شوند، خیالات عجیبه و غریبه در سر می‌پرورانند. روی همین بی‌نظمی‌ها و بی‌روشی‌ها بعد از سقوط آن مرد عظیم‌الشأن، نهضت کوچکترین کار مثبتی انجام نداده. جمعیتی که از طرز فکر آفاسید... روضه خوان و حاج آقا... (1) تبعیت نماید، بهتر از این نمی‌شود!

نخشب، دکتر یزدی، برومند و خجسته اصولاً گله‌مند هستند از این طرز و روش. اگر وقت خوبی هم برای پیشروی پیش بیاید، توده‌ای‌ها فاتح خواهند شد. به کلی رشته نهضت از هم گسیخته شده است. کاغذی که ایشان اظهار می‌نمایند بدهم به دکتر وفائی، اغلب رفقای نهضتی زیر بار این طرز فکر نمی‌روند. بعضی‌ها اعتقاد ندارند به این حرفها و بعضی دیگر هم نقشه را غیرقابل اجرا می‌دانند. باید انسان با تخیلات این فرمی، آن‌ها را تار و مار نماید؟

اگر منظور تأسیس مکتب جدیدی است، (2) از عهده ما خارج است و نوع رفقای نهضتی به عنوان مصدقی و پیروی از افکار و منویات او گردهم جمع می‌شوند. برخی‌ها هم بدبین هستند به ما. به زحمت زیاد،

ص: 132

1- در کل نامه‌ها، اسامی اشخاصی که استاد آشتیانی آن‌ها را - به هر دلیلی - قبول نداشت و نامشان را برده بود، به علت آنکه همه آن‌ها به رحمت خدا رفته‌اند، حذف گردید.

2- مکتب مطرح شده در اصول ده‌گانه... که در بخش‌های قبلی به آن اشاره شد.

عده ای از کسبه بازار را که حاضر کردیم همکاری نمایند، روی اصل خودخواهی چند نفر نهضتی، آن ها سرد شدند و رفتند. با چند نفر متجدد و مستفردنگ که مثل ما آخوندها یا بدتر از ماها، همه اش با طرح و نقشه و حرف - بدون یک ذره از خودگذشتگی و عمل نمی توان کاری نمود.

خلاصه: قدری بعضی از جهات را به ایشان گوشزد نمایید، بلکه بشود کاری از پیش برد. امیدواریم خداوند همه ما را توفیق عمل و خدمت به مسلمین عطا فرماید. والسلام علیکم ووالرحمه وبرکاته.

فردا صبح شرحی به چمران خواهم نوشت، شاید خودم هم تا طهران رفتم و ملاقات کردم.

جلال آشتیانی

راجع به عنوان پشت پاکت: بنده عرضم این است که «عمده الحکما» لازم نیست، چون بعضی از دوستان از نظر لطف و حُسن ظن به داعی، عمده الحکما یا حکیم یا فیلسوف یا چیزهای دیگر می نویسند، بعضی از مدعین دوستی این را مسخره تلقی نموده و حرفهایی می زنند. نظیر صلواتی که برای شما می فرستند و یا «آقا» (1) اطلاق می نمایند(!)

مع الدعاء. و اکفنی مؤنه انسان سوء و جار سوء و قرین سوء. و ما به همه اینها مبتلا هستیم.

راجع به قضیه ملاقات جناب عالی با آقای چمران، بنده این طور

ص: 133

1- بعضی از طلاب و دوستان آن دوران در حوزه علمیه قم، این جانب را با کلمه «آقا» خطاب می کردند که این کلمه مطلق، از نظر ایشان و به حق مسخره بود.

خواهم نوشت؛ یعنی بدین مضمون که: صلاح است جناب عالی بعضی از دوستان انتخابی نهضتی را در فلان وقت به آقای خسروشاهی معرفی نمایید که در مواقع خود، بتوانند از فکر معظم له استفاده نمایند.

بنده سال آینده، احتمال قوی می‌روم در طهران بمانم، چون آقای راشد و آقای فروزانفر سال گذشته این بنده را تشویق می‌نمودند که در طهران باشم، حتی گاه هم در نظر گرفتم و بنا بود هفته‌ای دو سه ساعت «دانشکده» مباحثه داشته باشم. اگر ماندم طهران، البته تشکیلات وسیعی خواهم داد. (1)

این عریضه را چند روز است نوشته‌ام، وقت پیدا نکردم تقدیم کنم. تهران هم کاغذ نوشتم رفقا را سلام برسانند. سلام جناب عالی را به دکتر رساندم. معظم له هم سلام می‌رسانند و اظهار نمودند که زیارتشان کردم در محکمه... (2) اگر تبریز جناب آقای محمود حبشی را - که از تجار است - ملاقات فرمودید، سلام حقیر را ابلاغ فرمائید. (3)

ص: 134

-
- 1- استاد آشتیانی به علت شکست طرح‌های نهضتی‌ها و اختلافات آن‌ها قصد داشت که با جمع‌آوری عناصر مذهبی مخلص و فعال، سازمان دیگری را تشکیل دهد و در راستای اهداف سیاسی، با آن‌ها همکاری کند؛ ولی توفیق این کار باز به علت تقوی طلبی بعضی‌ها در تهران، به دست نیامد!
 - 2- مراد آقای دکتر عباس وفائی است که به بهانه دندان درد، به مطب - یا به قول قدیمی‌ها محکمه - ایشان رفتیم و دیداری حاصل شد!
 - 3- مرحوم حاج محمود حبشی از تجار و اخیار و فعالان بازار تبریز بود و می‌توان گفت در هر کار خیری پیشقدم و طلیعه‌دار بود و از دوستان صمیمی حقیر به شمار می‌رفت. این نامه را استاد آشتیانی به «تبریز» فرستاده بودند.

جناب مستطاب دانشمند معظم آقای خسروشاهی حرسه الله تعالی عن العاهات والآفات.

به عرض می‌رساند: بعد از تقدیم عرض سلام و ارادت و استعلام از صحیح مندی مزاج بهاج سرکار، خاطر شریف را مستحضر می‌دارد: مرقوم جناب عالی زیارت شد. بنده نامه آقای طباطبائی (1) را دیشب گذشته تقدیم حضرت آیت الله نمودم. چون بنده را امر فرموده بودند که بروم خدمت شان، وقت را مناسب دیدم، ولی حضرت ایشان محول نمودند به خود حقیر و دوسه مورد هم به بنده ارائه دادند. بنده فعلاً از انجام این کار معذورم.

و اما درباره آقایان نهضتی‌ها بنده آن‌هایی را که واقعاً مردمان به دردخور هستند و خودگذشتگی هم دارند نسبتاً، به حضرت عالی معرفی می‌کنم، البته در بین جوانان و هم قطاران خود ما، بنده عده‌ای را سراغ دارم که در آتیه با آن‌ها می‌توان کارکرد و کارهای مثبتی انجام داد و این‌هایی را هم که حضورتان عرضه می‌دارم، جوانان متعبد و معتقد به مبانی دینی هستند و عمل هم می‌کنند.

ص: 135

1- مرحوم استاد علامه طباطبائی، نامه‌ای خطاب به آیت الله بروجردی درباره غوغای بعضی از قشربون حوزه، علیه ایشان، نوشته بودند که آن را به من دادند تا به استاد آشتیانی برسانم و من نامه را به آقای آشتیانی دادم و ایشان نامه را به آیت الله بروجردی تحویل داده بودند؛ ولی متأسفانه از اقدام لازم «معذور» شده‌اند که علت آن را به بنده هم نگفتند!... چون پاکت نامه علامه بسته شده بود، من آن را نخواندم و از محتوای آن اطلاع دقیق ندارم.

1- آقای مهندس چمران که جوانی است مستعد و خوش قریحه و فهمیده و مستقیم و آشنای به مبانی اسلامی و دینی.

2- اخوان اثباتی که با پدرشان بنده مدتهاست دوست هستم. برادر کوچک در بانک در قسمت بروات. این دو برادر، هم کاری و زیرک مورد اطمینان هستند. آقای اثباتی و برادر بزرگ ارشدشان اطلاعی ندارم، ولی در بین آنان، آقای مهندس چمران ممتاز است.

3- آقای باقر آقا رضوی که البته به حالات ایشان آشنایی

کامل دارید.

4- آقای مهندس سحابی بسیار جوان است و مورد اطمینان هستند، اگرچه مثل آقای چمران و بعضی از دوستان دیگر نیستند؛ ولی آدم خوش نفس و معتقدی می باشند و قابل...

5- آقای آقا سیدابوالقاسم رضوی اخوی باقرآقا، بسیار جوان درست و پایدار و استوار و معتقد و کاری. ایشان هم کم نظیرند در بین اقران. جناب عالی در تماس با اینها می توانید نهضتی ها را کاملاً بشناسید. اگر خواستید تهران بروید، بنده به آقای چمران می نویسم کلیه دوستان نهضتی خود را که صد درصد مورد اطمینان می باشند، به شما معرفی نمایند.

6- آقای نوائی دارپور کوی دانشگاه امیرکبیر، آقای مهندس قدسی ملایری، آقای مهندس حسین یزدی، اینها عده شان کم است.

7- آقای مهندس بازرگان.

8- دکتر سحابی، دکتر قریب، دکتر فرشاد و عده ای دیگر از اساتید دانشگاه و تجار بازار و غیر این ها هستند.

ص: 136

اشخاصی که بنده به آن‌ها اطمینان ندارم، چون نظریه خودم را حجت از برای دیگران نمی‌دانم و یا ممکن است اشتباهی رخ دهد، از ذکرشان خودداری می‌کنم. بعد خواهیم عرض کرد. کاغذ هم وافی از برای ذکر نام همه آن‌ها نیست، خصوصیات آن‌ها را باید بعدها عرضه بدارم. اگر خواستید و یا ایام عید طهران تشریف آوردید، بنده آدرس می‌دهم، آنجا ممکن است ملاقات از همه آن‌ها به عمل بیاید.

بنده تمنا دارم به احدی از اهل علم، این قسم مطالب را اظهار ننمایید؛ چون حقیر مخالف خیلی دارم و از خداوند می‌خواهند مستمسکی به دست بیاورند و بنده را نابود کنند. برخی از عامه ناس و اصحاب خناس در این لباس هستند، علاوه بر اینکه مردمان غیرواقف به اوضاع هستند، اشخاص لجوج و معاند و بی‌بندوبار می‌باشند و: هم ثقل طبایعهم عن الخروج الی نشأه اخرى و مجاوره العاکفین حول حرم الحق و الحقیقه و کعبه الانسانیه و البیت الشرف. قعدوا اول مره مع القاعدین و قال الحق فی حقهم: و لو ارادوا الخروج لأعدوا له و لکن کره الله انبعاثهم و قیل اعدوا مع القاعدین.

ولعمر الحبیب! ان ذکرهم یوجب الملال و الحرمان عن مشاهده الحق و تضيع نقدالعمر و قیل کلّ یعمل علی شاکلته.

مه فشانند نور و سگ عوعو کند *** هر کسی بر طینت خود می‌تند

دیگر آنکه: بنده از مرقوم قبلی جناب عالی مکدر نشدم و عرض

کردم موضوع را خود مُلثفت بودم و هستم و از جریانات کاملاً اطلاع دارم، احتیاج به تذکر نداشت و حمل بر معانی دیگری هم نکردم و در عقاید و افکار منور جناب عالی که از روح پاک و آزادت سرچشمه می گیرد و متصل است به ارواح طاهره ائمه دین و دعاه حق سلام الله علیهم اجمعین، تقدیر می کنم.

مرقوم جناب عالی ایهام مختصری داشت. به هر حال اینها قابل بحث نیست، باید ما در فکر باشیم که بتوانیم در آتیه کاری بکنیم که از زحمات خود نتیجه گرفته باشیم. اگر جدیت به عمل آید، می توان کاری انجام داد که مورد رضایت خداوند و حضرت ولی امر هم باشد. اصولاً سستی و انحراف فکری و اعوجاج سلیقه و دوری از اجتماع، روحانیت را به کلی از پای در آورده، کارهای مثبت حسابی با این محیط، محال است از ما سر بزنند. چند روزی نخواهد گذشت که این ظاهر غیرکاشف از باطن و واقع هم از میان خواهد رفت.

رابطه خودتان یا حقیر را با آقایان نهضتی ها، به آقای حجتی و بعضی دیگر که تمایل با فدائیان اسلام داشتند یا - اگر از آن ها کسی باقی است - دارند، اظهار ننمایید. آن ها با نهضتی ها و مصدقی ها رابطه خوش ندارند.

این موضوع را تا به حال به شما تذکر نداده بودم که دو سه نفر از نهضتی ها از بنده سؤال نمودند و کاغذی هم نوشتند در تحقیق حال جناب عالی که: آیا با حضرات رابطه دارند؟ هم فکرند یا نیستند؟ بنده

جلسه ای هم که آقا... دارد. سرکار در او شرکت نکنید که به نفع شما تمام نخواهد شد. به جان عزیز خودت و به مادر هر دوی بنده و شما حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها قسم، که بنده از روی غرض، عرضی نمی کنم. جهاتی در خفا در بین است که سرکار واقف نیستید و به هر تظاهر دینی ترتیب اثر ندهید.

ای بسا کس را که صورت راه زد *** قصد صورت کرد و بر الله زد

در جلسات فدائیان هم حاضر نشوید. بعضی از آن ها مثل آقای حاجتی یعنی حاجتی بزرگ مردم خوبی هستند، ولی بعضی از آن ها کمتر از آن ها... نیستند و از هیچ کاری هم باک ندارند. اگر دلیل جهت عرائض خواستید، مطالبه نمایید. (2)

ص: 139

1- قبلاً اشاره کردم که ارتباط با نهضتی ها در حوزه علمیه قم، به قول استاد آشتیانی موجب نابودی می شد و لذا ایشان اصرار داشتند که کسی از دوستان، حتی آقای محمدجواد حاجتی کرمانی حفظه الله که هوادار فدائیان اسلام بود، از این موضوع آگاه نشوند! و من البته، هم با فدائیان اسلام ارتباط داشتم و هم با نهضتی ها، و این امر را در راستای اهداف اصلی خود - که به قول ایشان «تحت تأثیر هیچ فکری واقع» نمی شد - می دانستم. البته تذکار ایشان در این زمینه و یا توصیه به عدم شرکت در جلسات، در واقع از روی خیرخواهی بود. گرچه من به بعضی از آن توصیه ها عمل نکردم.

2- استاد جلال آشتیانی با توجه به روحیه خاص حقیر و توجه به علاقه ام به فدائیان اسلام، علاوه بر توصیه ها و تأکیدهای حضوری، به طور کتبی نیز چند بار مرا از شرکت در جلسات فدائیان اسلام و یا حتی تماس و مرادده با آن ها، برحذر می داشت و اعتقاد داشت که چون مرجعیت با روش آن ها مخالف است، نباید با آن ها همکاری کرد! و از اینجا البته کاملاً روشن می شود که موضوع وساطت ایشان در نزد مرحوم آیت الله بروجردی، در این زمینه و پاسخ عجیب و غریب منسوب به ایشان به طول مطلق، عاری از صحت است و البته با مقام و موقعیت آیت الله بروجردی هم آن گونه پاسخ، سازگار نیست و خود استاد هم به صراحت گفته است که من وساطتی نکرده ام.

خلاصه کلام آنکه: در بین ملیون طهران و جاهای دیگر مردمانی هستند که ترقی و تعالی این مملکت را طالبند و در بین نهضتی ها جوانانی هستند که نیت شان پاک است. در دین و دیانت هم اطلاع دارند و سعادت این مملکت را به ترویج دین می دانند. نقطه مقابل این جوانان ها، یک عده جوانان فعال دیگری هستند که اوضاع آن ها را منحرف کرده، ولی قابل هدایتند. ما باید با فداکاری هرچه تمام تر قدم پیش بگذاریم و زبده ترین افراد همین جوان های مصدقی یا نهضتی هم باشد، تماس گرفته جمعیتی تشکیل بدهیم که بعدها بشود کار انجام داد و بنده اعتقاد دارم عن قریب موقعیت به دست مردم خواهد آمد. آینده تاریخ در بین نیست. (1)

نمی دانم سرکار با آقای بهشتی و نیز آقای مجدالدین محلاتی تماس دارید یا خیر؟ ارادتمند: جلال آشتیانی

نامه سابق حقیر اگر زندگی داشت، خواهید بخشید، خدا شاهد

ص: 140

1- اشاره شد که استاد جلال در قم و تهران تلاش خاصی برای ایجاد تشکلی جدید در راستای استمرار نهضت و اهداف ملی - اسلامی آن، به عمل آورد که متأسفانه همان طور که ایشان خود اشاره دارند، انحصارگرایی و خودمحوری و ریاست طلبی بعضی از نهضتی ها مانع از موفقیت این تلاش گردید.

است بنده نظری نداشتم، ولی مرقوم شما زنده بود. اگر به مقامات معنویه و حُسن عقیدت شما اطلاع نداشتم، جواب هم نمی دادم و همیشه بنده مواظبم که رفقا از بنده ضرری نبینند. بیش از این مزاحم نمی شوم.

گر دهم من شرح آن بی حد شود *** مثنوی هفتاد من کاغذ شود

عرض دیگر آنکه: در بین رفقای طهران بعضی ها ارتشی هستند، اگر مایل هستید، معرفی کنم تا با آن ها تماس نزدیک بگیرید و کاغذی به آقای سحابی و بعضی دیگر از رفقا نوشتم از افکار مقدس و نیت حسنه جناب عالی برایشان گوشزد کردم.

بنده همه آقایان را امیدوارم بیابند خدمت تان، ولی یک تمناً دارم: گرمی با آن ها، مانع اشتغال به تحصیل شما نشود. اگر سرکار زحمت بکشید و مرد محققى هستید، محقق تر شوید، بیشتر جامعه بشری از جناب عالی استفاده می نماید.

نامه پنجم

بسم الله تعالى اشرف الاسماء و له الحمد

برادر گرامی و پسرعموی معظم، دانشمند فرزانه، جناب آقای خسروشاهی ادام الله تعالی علوه و مجده.

محترماً به شرف عرض انور عالی می رساند: مرقوم شریف را زیارت نمودم. از اینکه مرقوم فرموده بودید آقای آقاسی صحبت معهود را نموده، بنده، خدا می داند اطلاعی ندارم و هر که به بنده استناد داده است، کم لطفی کرده. عرض نمی کنم دروغ گفته. بنده آقاسی را

ص: 141

خواستم، ایشان مستند قول خود، یکی از دوستان جناب عالی را معرفی فرمودند. (1)

مطالبی که باید عرضه بدارم، این است که: بنده دوست صمیمی در قم ندارم؛ الا آقای شیخ محمدرضای کنی و آقای مهدی کنی (2) که می توانم آن ها را دوست صمیمی به حمل شایع بدانم و با آقای قدسی و دیگران خلطه ای که این قبیل صحبت ها بشود، ندارم. این قبیل آقایان گاهی کاری به بنده رجوع می نمایند، سلام و علیکی دارم. والسلام!

آقای آقا مهدی و آقا شیخ محمدرضا هم در این صحبت ها وارد نیستند و بنده تاکنون غیبت کسی را از آن ها نشنیده ام. خیلی مردمان متدین و صحیحی هستند. در بین طلاب آن مدرسه از حیث علم و عمل عظیم النظیر یا کم النظیر، با این وصف از موضوع اطلاع ندارند و البته هر دو آن ها، نسبت به سرکار خوش بین و همیشه تعریف می کنند.

راجع به معاشرت جناب عالی با اشخاص، البته حضرت عالی خودتان اعقل از بنده، بلکه طرف مقایسه نیستید، ولی از آنجایی که داعی بیشتر در قم بوده ام و از روحیات همه اطلاع وافی تری دارم، جسارتاً عرض نمودم نظرتان باشد، همان مواردی را که متذکر شدم،

ص: 142

-
- 1- موضوع مربوط به نشر خبر همکاری این جانب با نهضت مقاومت ملی بود که البته در آن زمان، به قول استاد آشتیانی در نامه دیگری، «سَمّ قاتل» بودویکی از دوستان نقل کرد که این موضوع را آقای آشتیانی به «برادران کنی» - مرحوم آیت الله مهدوی کنی و اخوی بزرگوار ایشان آقا باقر که در آن زمان از طلاب فاضل و متدین و اهل تهجد در مدرسه حجّیه محسوب می شدند- گفته اند و استاد آشتیانی در پاسخ گله من، چنین توضیح داده اند.
 - 2- مراد استاد حضرت آقای شیخ باقر کنی، اخوی مرحوم آیت الله محمدرضا مهدوی کنی است که اشتباهاً در نامه، مهدی نوشته شده است.

بعدها خواهم عرض کرد وجه عرائضم را، بلکه خودتان هم در خلال خواهید پی برد به این.

در بین دوستان انتخابی شما آقای حجّتی دوم (1) (بزرگ را بنده می شناسم و بنده ارادتمند هستم به معظم له که دارای روحیه دینی بوده و شخصی با وفا و اخلاقی و سعید و مستغنی از تعریف هستند.) آدم صحیحی (2) می باشد و قابل رفاقت است. خوب انتخاب فرموده اید. ما کذب الفوآد ما رأی. گمانم این جهت به بنده ربطی ندارد، (مثل همه جهات).

دیروز گویا کسی در اوضاع آن مدرسه (3) به آقای بروجردی - روحی فداه - شرحی نوشته است، بنده را خواستند در حالی که ناراحت بودند، فرمودند: با دقت اوضاع را رسیدگی نموده به من بده، این پیش آمد بنده را ناراحت کرده است. چه بگوییم؟ چطور انسان خجالت نکشد از این اوضاع؟ الآن که ساعت دوازده است، بعد از همه مطالعات و خستگی مُفرط، خوابم نمی برد: اذا كان الغراب دليل قوم الخ. بنده نمی دانم به چه رو اطلاعات خودم را تقدیم معظم له کنم.

ص: 143

1- ظاهراً ایشان شادروان علی حجّتی کرمانی را اوّل فرض کرده، لذا آقا شیخ محمدجواد را «دوم» نامیده است.

2- مراد از حجّتی بزرگ، برادر عزیز ما حضرت حجت الاسلام والمسلمین آقای شیخ محمدجواد حجّتی کرمانی است که به قول مرحوم آشتیانی، «مستغنی از تعریف» هستند و بحق «ما کذب الفوآد ما رأی».

3- مراد، مدرسه حجّتیّه است که در آن ایام اختلافاتی در بین طلاب، به خاطر «تولیت» مدرسه و عدم صلاحیت «متولی» رخ داد و موجب اغتشاش و حتی زد و خورد بین بعضی ها گردید و آیت الله بروجردی دخالت نکرد...

وجه کتاب ها پیش بنده است. نمی دانم بدهم به کی؟ بنده ایام عید را اگر طهران بودم، خدمت تان می رسم؛ ولی بعضی از دوستان طهرانی اصرار دارند برویم اصفهان. بنده تردید دارم چون احتیاج به مراجعه به دکتر دارم. اگر بنده موفق نشوم بیایم طهران، آدرس مرحمت فرمایید، آقایان دوستان را می نویسم خودشان بیایند زیارت تان. (1)

اگر در عریضه مراعات جهات مربوطه نشده است، امید عفو دارم. از خستگی و بی حوصلگی نمی دانم چه می نویسم. دوام عزت و سعادت و موفقیت و عظمت وجود سامی را از خدا خواستارم.

ارادتمند: جلال الدین آشتیانی

آقای مهندس رضوی سلام می رسانند حضور عالی. خواهشمندم در پشت پاکت عناوینی از قبیل «عمده الحکما» یا مترادف با این الفاظ، چیزی مرقوم نفرمایید. هم حقیر لایق آنکه در عداد بزرگان درآیم، نیستم و هم موجب تمسخر است. بساطت و سادگی عناوین بهتر است. البته خواهید بخشید.

نامه ششم

بعد از تقدیم عرض ارادت و سلام، خاطر سرکار را مستحضر می دارد سه پاکتی که توسط آقا سیدعبدالحسین (2) ارسال می شود، بدهید

ص: 144

-
- 1- این نامه در پاسخ نامه ای است که من از تهران به ایشان فرستاده بودم.
 - 2- مراد، حجت الاسلام والمسلمین حضرت آقای سیدعبدالحسین لاله زاری (حفظه الله) است که در مدرسه حجتیه، در کنار حجره من، حجره ای داشت و چون با استاد جلال الدین رفت و آمد داشت، رابط خوبی برای تبادل نامه ها و اعلامیه ها بود و البته خود او از محتوای پاکت های متبادل، اطلاعی نداشت.

به آقای رضوی موضوع اصول ده گانه است، باید با بعضی از دوستان تجدیدنظر نموده، توسط آقای محلاتی خواهم فرستاد؛ چون حال و وقت تجدیدنظر را ندارم.

و این را به خود سرکار عرضه می دارم بنده مدت دو سال با این نهضتی ها کار کردم، تالی فاسد هم برای بنده داشت. بعضی از مقالات آن ها را که به خط بنده بود، حکومت نظامی نمی دانم به چه وسیله به دست آورده و سخت بنده را تعقیب نموده و حضرت آیت الله بروجردی سعی بلیغی مبذول داشته تا از تعقیب این امر، حضرات منصرف شوند. (1) در این مدت بنده افرادی را در بین آن ها سراغ کرده ام که حتی جاه طلبی و ولع در ترس به حد وافر در آن ها موجود است. روی همین میزان، کاری نکرده اند، لذا خیلی علاقه به همکاری ندارم، با قطع این که کاری از پیش نمی رود در این کارها یگانه عامل مؤثر از خودگذشتگی است که یادش بخیر!

عده ای از آقایان اظهار تدین می نمودند به اندازه ای که من فریفته آن ها شدم، بعد معلوم شد مخالفت دستورات ضروری اسلام پیش آن ها مباح است، بلی، در بین آن ها برخی موجودند که واقعاً اعتقاد دارند و عمل هم می کنند علی الظاهر حُب جاه و ریاست هم در آن ها نیست که قلیل من عبادی الشکور - و عده کمی از آن ها هم پیشرفت کار را

ص: 145

1- قبلاً در این باره توضیح داده ام و خلاصه ماجرا این بود که استاد جلال شرحی درباره پیک اعزامی شاه به نزد آیت الله بروجردی و عدم پذیرش گفته های او از طرف ایشان، مطالبی با خط خود نوشته و به نهضت مقاومت در تهران می فرستد که دستخط استاد «لو» می رود و موجب دردسر و دستگیری ایشان می گردد که با وساطت آیت الله بروجردی، مشکل رفع می شود.

منحصر به اعمال قواعد حقه اسلامیة می دانند که فرمود ثله من الاولین؛ ولی در اثر تشویق آقای مهندس رضوی و آقای نخشب و بعضی دیگر به قول معروف و سخن مألوف: با این همه از سابقه نومید می شوم، گاهی صحبتی می کنم.

تذکر قسمت اخیر هیچ لازم نبود و بنده خودم این جهات را متوجهم فقط و فقط برای حفظ شئونات، بنده از تعارف هم خودداری می کنم. گذشته از حفظ شئونات بنده از احدی واهمه ندارم. دفع شر اینها برای بنده مثل آب خوردن است. این گونه مردم از هر جهت وامانده ترین موجودات محسوبند:

از خیالی جنگشان و صلحشان *** از خیالی نامشان و ننگشان

چند نفر از دوستان طهران کراراً به بنده فرمودند با شما تماس بگیرم، حتی سؤالاتی راجع به شما از من کردند. ممکن است از ظاهری و دیگران سؤال نمایید، به هیچ نحو حاضر نشدم که حتی صحبت کنم. با این محیط فاسد که منشأ کلیه مفاسد و بذر آفت همه اصلاح ها و ام الفساد تمامی پیشروی ها می باشد، باید احتیاط از دست داده نشود و به اصطلاح داغ باطله بر پیشانی انسان زده نشود.

یک عده مردم مجهول النسب که برای انعقاد اجتماع به درد می خورند، بدون تربیت خانوادگی و نجابت اصلی به اسم اهل علم، به جان مردم بدبخت افتاده اند و العجب من هولاء یزعمون ان بهم قوام الدین و بقاء شریعه سید المرسلین و الی زماننا هذا ما سمعنا یهودیاً

آمن بید واحد منهم ولا نصرانیاً اسلم، ولعمری انهم ینادون من مکان بعید.

بنده هم چون صریح اللهجه هستم عرض می کنم رویه جناب عالی هم تا اندازه ای مرضی و پسندیده خدا و رسول است. بین حقیر و جناب عالی واسطه اصولاً موجود نبوده که جبر محیط و زمان موجب قطع و انفصالش شود، به اندازه ای بنده در این امورات با احتیاط هستم که حد ندارد. تا اندازه ای هم باید خود جناب عالی فهمیده باشید.

موضوع راجع به مطلب معروضه در عربضه قبلی را هم فرستادم. چند سؤالی هم یکی از دوستان که به وسیله آقای راشد با او دوست شدم، درس قدیم هم قدری خوانده است و مذاقش مذاق صوفیه است، از آمریکا برای حقیر فرستاده. بنده در سؤالات تصرف کرده به زبان خودمان درآورده ام و جوابی هم تهیه نموده ام. آقای نهاوندی از بنده گرفتند که بعد از مطالعه، رد نماید. (1)

نامه هفتم از نجف

دوست عزیز و برادر ارجمند و دانشمند معظم جناب آقای خسروشاهی دام اجلاله العالی؛

السلام علیکم وعلی من احبکم و الرحمه و البرکه.

دیروز گذشته نامه جناب عالی را بعد از مدتی انتظار زیارت کردم.

ص: 147

1- این نامه به علت حساسیت موضوعات مطرح شده، نام گیرنده (این جانب) و امضای نویسنده را ندارد.

تصور می‌کردم که از محوشدگان محسوب شده‌ام. قصه کتاب این سید دیوانه⁽¹⁾ را بنده چند روز قبل شنیدم، خیلی ناراحت شدم از این پیش‌آمد. این جوان نادرست چند سال از محضر استاد آقای طباطبائی استفاده نموده است، حق استادی را فراموش نموده، خود را تابع شیطان قرار داده است. خداوند او را مورد سخط خود قرار داده است که نسبت به استاد خویش حق ناشناسی نموده و کمر خصومت و دشمنی بسته و خود را در ورطه هلاکت قرار داده است.

برادر جان! اهل علم اینجا احتیاج به نوشته آن سید ندارند و خودشان با آقای طباطبائی مخالفند. نظر این است که بنده مباحثه نکنم در این امورات. چه باید کرد! کتاب سید در اینجا منتشر شده است. قصه مهم اینجا داستان فخر واعظ شیرازی است با آقای میرزا آقای اصطهباناتی که امتحان را تحریم نمود.⁽²⁾ فخر را بنده از قدیم می‌شناسم. مردی با تقوا و دیانت است. به جرم ترویج از آقای بروجردی، به مجرّد ورود در نجف، آقای میرزا آقا او را متهم به تصوف نمود که خیلی بد شد.

ص: 148

1- یکی از شاگردان مرحوم علامه طباطبائی رساله‌ای تحت عنوان «حول المیزان» در قم منتشر ساخته بود که در آن علامه طباطبائی به انکار معاد جسمانی و غیره متهم شده بود و در استنتاج نهایی، مؤلف (غفرالله له) استاد را تکفیر کرده بود! من نسخه‌ای از آن رساله را همراه نامه‌ای به استاد آشتیانی که در آن زمان، در نجف اشرف اقامت داشت، فرستادم که در پاسخ آن، ضمن اعلام وصول، مطالبی را مطرح ساخته که در نامه می‌خوانید.

2- مرحوم آیت الله بروجردی به پیشنهاد بعضی از علما یا طلاب نجف تصمیم گرفته بود که مانند حوزه علمیه قم، به طلاب حوزه نجف نیز شهریه‌ای بدهد و این امر را موکول به «امتحان» از طلاب نموده بود که متأسفانه با مخالفت و حتی «تحریم»! بعضی از بزرگان و مراجع نجف روبرو شد و آیت الله بروجردی هم منصرف شده و موضوع را منتفی اعلام کردند!

مانع شدند یک عده رجاله از منبر رفتنش. خیلی برای میرزا آقاگران تمام شد این کار، و یک عده هم طرفدارش شدند. در خواندن این دو اعلامیه به اصل و فرع مطلب پی می برید. (1)

آقا جعفر زنجانی را سلام برسانید. (2) بفرمایید خیلی کم لطفید. معلوم می شود از مخلص بدی دیده اید. هیچ یادی ننمودند و بفرمایید چون جواب استخاره را ندارد، راجع به آن موضوع بنده شرحی به آقای خامنه ای نوشتم و شرحی هم آقای میردامادی به همشیره خود نوشت که در قصه تعلل نوزند.

علی ای حال خداوند شما را موفق گرداند. هوای اینجا گرم شده است و چون آقای آقا میرزا عبدالهادی امر نموده اند، (3) بنده حتی المقدور اینجا هستم... اگر فرمایشی دارید، مرقوم دارید حاضریم در انجام آن. از کثرت گرمی از تطویل معذرت می خواهم.

ارادتمند: جلال آشتیانی

حضرت استاد علامه آقای طباطبائی را حتماً از محل حقیر عرض سلام و دست بوسی بفرمایید و بگوئید اشعار حکمت مرحوم آقای کمپانی را با معادش مشغول طبع هستیم. آقای خلخالی را تشویق نمودم

ص: 149

1- استاد آشتیانی دو اعلامیه منتشر شده در نجف را همراه نامه خود فرستاده بود که تجدید نشر آن ها ضرورتی ندارد!

2- مراد حجت الاسلام والمسلمین برادر عزیز و ارجمند جناب آقای سید جعفر شبیری زنجانی، فرزند مرحوم آیت الله آقا سید احمد زنجانی است که ارتباط وثیقی با استاد داشت.

3- مرحوم آیت الله آقا سید عبدالهادی شیرازی از مراجع معروف نجف اشرف بودند که استاد در مدت اقامت دو ساله در نجف، بیشتر از محضر و از دروس ایشان استفاده می کرد

که طبع کنند. به معظم له عرض کنید بنده معاد آقای حاج شیخ را مشغولم شرح می‌کنم و بنا دارم اثبات کنم حقانیت قول مرحوم آخوند را و آقای آقا شیخ نصرالله حاضرند کمک کنند که طبع کنیم. این معنی را با استاد مشورت نمایید. اگر صلاح می‌دانند، اقدام به طبع آن بنمایم. جوابش را برای بنده مرقوم فرمایید. (1) جلال‌الدین آشتیانی

... همان طور که در مقدمه این نامه‌ها اشاره شد، شرح و بسط و توضیحات نکات مبهم آن‌ها، نیاز به فرصتی دیگر دارد که گویای چگونگی بخشی از تاریخ معاصر ایران و حوزه‌های علمیه قم و نجف تواند بود، ولی فعلاً به مواردی در پاورقی‌ها، فهرست‌گونه، اشاراتی کردم که شاید تا حدودی مسائل مطرح شده را روشن سازد.

ص: 150

1- موضوع را به استاد علامه طباطبائی معروض داشتم و ایشان از این امر استقبال کردند و در ضمن هشدار دادند که «آقای آشتیانی مواظب وضع خودش هم باشد، طوری نشود که مجبور به ترک آنجا بشود!» و البته پیغام ایشان توسط یکی از طلاب عازم نجف، به آقای آشتیانی ابلاغ شد!

و آخرین خاطره...

... یک روز در مشهد مقدس - که برای زیارت مولا علی بن موسی الرضا(علیه السلام) رفته بودم - به دیدار آقا سید جلال الدین رفتم تا تجدید عهدی و دیداری به عمل آید. طبق معمول، سر زدن ما بدون تعیین وقت قبلی بود، و هنگامی که به منزل ایشان رسیدم، ظاهر امر نشان داد که ایشان عازم بیرون رفتن از منزل هستند؛ ولی خواست طوری نشان دهد که قصد خروج ندارد! گفتم: «استاد، حقیر که تعارفی با حضرت عالی ندارم، اگر عازم جایی بودید، من مزاحم نمی شوم!»

استاد گفت: «نه! مهم نیست، یک وقت دیگر می روم. بیایید بنشینید و ببینیم در قم چه خبر؟!» مقداری که صحبت کردیم، مجدداً گفتم: «استاد، شما عازم رفتن بودید و من مرخص می شوم باز بعداً خدمت می رسم!»

گفتند: «واقعش این است که من قصد داشتم به دیدن «شیخ ایسی» بروم که اهل فلسفه و معنی است و در مشهد مقدس گوشه گیر و «منزوی» است و گویا که این بلد:

دار لأهل الجهل مکره لذوی الفضائل دار الضیق و الضنک.

ولی من گاهی به ایشان سر می زنم!

... من اسم شیخ ایسی را قبلاً شنیده بودم، ولی او را ندیده بودم... در اینجا بی مناسبت نیست اشاره کنم که شیخ «سیف الله ایسی بادکوبه ای»

از علمای اهل معرفت و حکمت در خراسان و مدرس رسمی فلسفه مشاء بود و احاطه ای به حکمت اشراق صدرایی هم داشت و می گفت: «اسفار ملاصدرا چون آب روان است» او از شاگردان میرزا مرحوم آقا بزرگ میرزا عسکری شهیدی متوفی به سال 1315 هـ- ق بود.

به استاد گفتم: «اگر اشکالی ندارد، من هم با شما می آیم.» اظهار مسرت کرد و گفت: «چه اشکالی دارد؟»

این بود که همراه ایشان عازم منزل شیخ شدیم... در طول راه آقا سیدجلال به تعریف مقام علمی و فضل و کمال فلسفی وی پرداخت و در پایان گفت که: «شیخ فرزند کوچکی دارد که چون حضرت یوسف مظهري از جمال حق تعالی است! و انسان در چهره او تجلی زیبایی مطلق حق تعالی را به وضوح می بیند!»

من گفتم: «مگر موجودات و مخلوقات دیگر، مظهر و جلوه حق تعالی نیستند؟» گفت: «چرا، کل ما فی الوجود مظهر تجلی حق تعالی هستند؛ ولی فرزند این شیخ، مظهري از تجلی کامل جمال الهی است... مثل جمال حضرت یوسف، البته:

در جهان چون حُسن یوسف کس ندید *** حُسن آن دارد که یوسف آفرید

به هر حال تجلیات حق تعالی همه جا یکسان نیست. در مورد یوسف، آن چنان می شود که همه بانوان به گفته قرآن، انگشتان دست خود را می برند! فقط عَن ایدیهنّ. و در مورد حضرت موسی، تجلی به شجر و جبل، آن چنان ظهور پیدا می کند که خَرّ موسی صعقاً، (موسی

غش می کند.)»

ص: 152

... توصیفات آقا جلال از «تجلیات حق تعالی» اوج گرفته بود که به درب خانه شیخ رسیدیم. پس از ورود و ملاقات شیخ و دیدار جمال فرزندش، طبق معمول محافل علمایی، بحث فلسفی شیخ و سید آغاز شد و هر دو در امواج دریای بی کران حکمت مشاء و اشراق، غوطه می خوردند و عجب آنکه استاد جلال در استدلال های خود، وقتی به اسفار یا مثنوی مولانا اشاره و استناد می کرد، صفحه و سطر مورد نظر را هم ذکر می کرد و وقتی کتاب باز می شد، همان بود که سید گفته بود و این حافظه نیرومند خدادادی را من در استاد محمدتقی جعفری و عبدالکریم سروش نیز دیده بودم که علاوه بر ذکر شماره صفحه و سطر، در طرف چپ یا راست قرار گرفتن صفحه در کتاب هم، اشاره می کردند و چنین نیز بود!

... پس از دیدار مفصل شیخ و جمال فرزندش، با استاد بیرون آمدیم و علی رغم تعارف و اصرار، مزاحم ایشان نشدم. ایشان به خانه خود رفت و من به «حرم» مشرف شدم... و این آخرین دیدار بود!...

ص: 153

7: درباره استاد جلال

اشاره

ص: 155

استاد علامه سید جلال الدین آشتیانی، شارح بزرگ حکمت و عرفان در عصر ما، به سال 1304 شمسی در شهرستان آشتیان به دنیا آمد... مقدمات علوم اسلامی را در این شهر خواند و سپس عازم حوزه علمیه قم گردید. در آنجا نزد آیت الله شهید صدوقی و برخی بزرگان دیگر کتاب‌های: مغنی، مطول، شرح لمعه، رسائل و مکاسب را خواند و سپس به توصیه مرحوم آقا مهدی آشتیانی، شرح منظومه و شوارق را در نزد آقای شیخ مهدی مازندرانی تلمذ نمود و سپس پنج سال تمام در درس کفایه، فلسفه و تفسیر علامه سید محمدحسین طباطبایی حضور یافت و آن گاه مدتی مدید نیز فلسفه و عرفان را در نزد آیت الله سید ابوالحسن رفیعی قزوینی و آقا میرزا احمد آشتیانی دوره کرد!...

... در شأن و مقام آیت الله آقا میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی همین

ص: 157

1- این بحث سال 1376 در فصلنامه «تاریخ و فرهنگ معاصر» که توسط اینجانب از «قم» منتشر می گردید، درج شده است که به عنوان پیوست در آخر این کتاب نقل می گردد. مراجعه شود به فصلنامه: تاریخ و فرهنگ معاصر، قم، سال ششم شماره 3 و 4، پاییز و زمستان 1376، چاپ قم، مرکز بررسی های اسلامی، ص 357 به بعد.

بس که علاوه بر تألیفاتی در فقه، اصول، تفسیر، فلسفه و عرفان، شاگردان برجسته ای نیز تربیت و تحویل جامعه اسلامی داد که در طلیعه آنها، مرحوم آیت الله امام خمینی، قرار دارد... شهید استاد مطهری در کتاب «خدمات متقابل ایران و اسلام» می نویسد: «استاد بزرگ ما، آیت الله خمینی مدظله، شرح منظومه و قسمتی از اسفار را در نزد او خوانده اند و او را بالخصوص از نظر حسن تقریر و بیان می ستود.» و خود شهید مطهری درباره ایشان می نویسند: «آقا سید ابوالحسن رفیعی قزوینی از مشاهیر و معاریف اساتید در نیم قرن اخیر بود و جامع المعقول و المنقول بود».

علاوه بر امام خمینی، آیت الله رفیعی شاگردان برجسته و فرهیخته دیگری نیز دارند که همگی از آیات و علما و مشاهیر علم و فلسفه هستند و از آن جمله اند: آیت الله سید رضی شیرازی، شیخ محمدحسین اویسی، شیخ حسن حسن زاده آملی، نظام الدین الهی قمشه ای، دکتر حسین نصر، دکتر غلامحسین دینانی و استاد علامه، سید جلال الدین آشتیانی...

... استاد جلال الدین آشتیانی تمام عمر خود را صرف تحقیق و نشر افکار و آثار حکما و فلاسفه اسلامی به ویژه مولانا ملاصدرا و حکمت متعالیه او نموده و ده ها جلد کتاب و اثر تحقیقی ارزشمند به جامعه جهانی علم و فلسفه تقدیم داشته اند که از آن جمله اند:

شرح و تصحیح مبدأ و معاد ملاصدرا، شرح و تصحیح رسائل فلسفی ملاصدرا، شرح اصول المعارف ملا محسن فیض، قره العیون ملامهدی نراقی، شرح تمهید القواعد صدر الدین محمد ترکه، شرح

زادالمسافر ملاصدرا، تصحیح شواهد الربوبیه ملاصدرا، تصحیح اللمعه الالهیه ملامهدی نراقی، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم محی الدین ابن عربی و...

... استاد جلال الدین آشتیانی، چهل و پنج سال قبل (1) و به هنگامی که در حوزه علمیه قم بود، مکتوب آیت الله سید ابوالحسن قزوینی را در باب تخلیه و تجلیه و تحلیه، با چند حاشیه مفید به خط خود، به اینجانب اهداء نمود که از آن تاریخ تاکنون، در بین کتب و اوراق و اسناد گرانقدر و گاهی بی نظیر مجموعه مکتبه خاصه اینجانب، محفوظ مانده است که اینک متن آن برای استفاده عموم در اختیار اهل خرد قرار می گیرد...

البته نامه های ویژه ای نیز از استاد جلال الدین آشتیانی و با خط زیبای ایشان، در میان اوراق ما همچنان وجود دارد که چون در بعضی از آنها اشاراتی سیاسی! نیز هست، نمی دانم که «مجاز» به نشر آنها هستم یا نه؟!... با اشاره به این نکته که در آن دوران، و پس از کودتای 28 مرداد، پاتوق ما منزل مرحوم آقای سید مهدی رضوی قمی در محله «مقصود بیک» شمیران بود. مرحوم رضوی باغ بزرگی داشت با اتاق های متعدد ولی درویشانه!... که پناهگاه یا استراحتگاه دانشجویان جوان وابسته به انجمن اسلامی دانشجویان و یا عضو نهضت مقاومت ضد رژیم کودتا بود... و پاتوق استاد جلال آشتیانی و اینجانب هم - هر

ص: 159

1- به هنگام نوشتن این مقال به سال 1376.

وقت به تهران می آمدم - آنجا بود.

از اصحاب ثابت آن بیت در آن دوران، علاوه بر ما دو نفر و یک درویش پیر، با گیسوانی بلند و عصایی دائماً در دست - که گاهی پیش گویی های عجیب و غریبی هم می نمود - دوستان و برادران زیر بودند: دکتر ابراهیم یزدی، شهید مصطفی چمران، مهندس عرب زاد، مهندس طاهری و محمدباقر رضوی - فرزند آقا سید مهدی رضوی قمی - و ... مرکز بخشی از فعالیت های «نهضت مقاومت» هم همانجا بود. و گاهی بیانیه ها و نشریات نهضت مقاومت را من آنجا تحویل می گرفتم و با خود برای توزیع به قم می بردم و در همین رابطه استاد جلال الدین آشتیانی در نامه های خود به اینجانب «نصائح مشفقانه ای» ارائه می نمود که همان وقت ها تا حدودی مورد استفاده قرار می گرفت! و اکنون نیز آن نامه ها - همانطور که اشاره کردم - جزء اسناد مجموعه شخصی اینجانب است... که البته روزی به نشر آنها خواهم پرداخت. (1) اکنون فقط مکتوب عرفانی مرحوم آیت الله قزوینی و حواشی استاد جلال الدین در اختیار اصحاب معرفت قرار می گیرد. (2)*

تهران - جمعه 28/6/76

سید هادی خسروشاهی

ص: 160

1- اغلب این نامه ها نخست در روزنامه «اطلاعات» منتشر گردید و اکنون هم در این کتاب نقل شده است. به هنگام نوشتن این یادداشت در سال 76 نامه ها منتشر نشده بود.

2- * این مکتوب در بخش اول کتاب (صفحات 23 تا 28) نقل شده است و اصل دستخط در پایان همین بخش نقل می شود.



از راست به چپ: آقا سید مهدی رضوی، محمد آقا رضوی، فتح رضوی، ابوالقاسم رضوی، استاد سید جلال الدین آشتیانی، بهروز شه دوست، نیک نژاد، سید هادی خسرو شاهی، سید محمد باقر رضوی و...

عزیزت سید ابوالحسن مرتضیٰ مطهری مدظلہ العالی
بسم الله الرحمن الرحيم
سید ابوالحسن

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

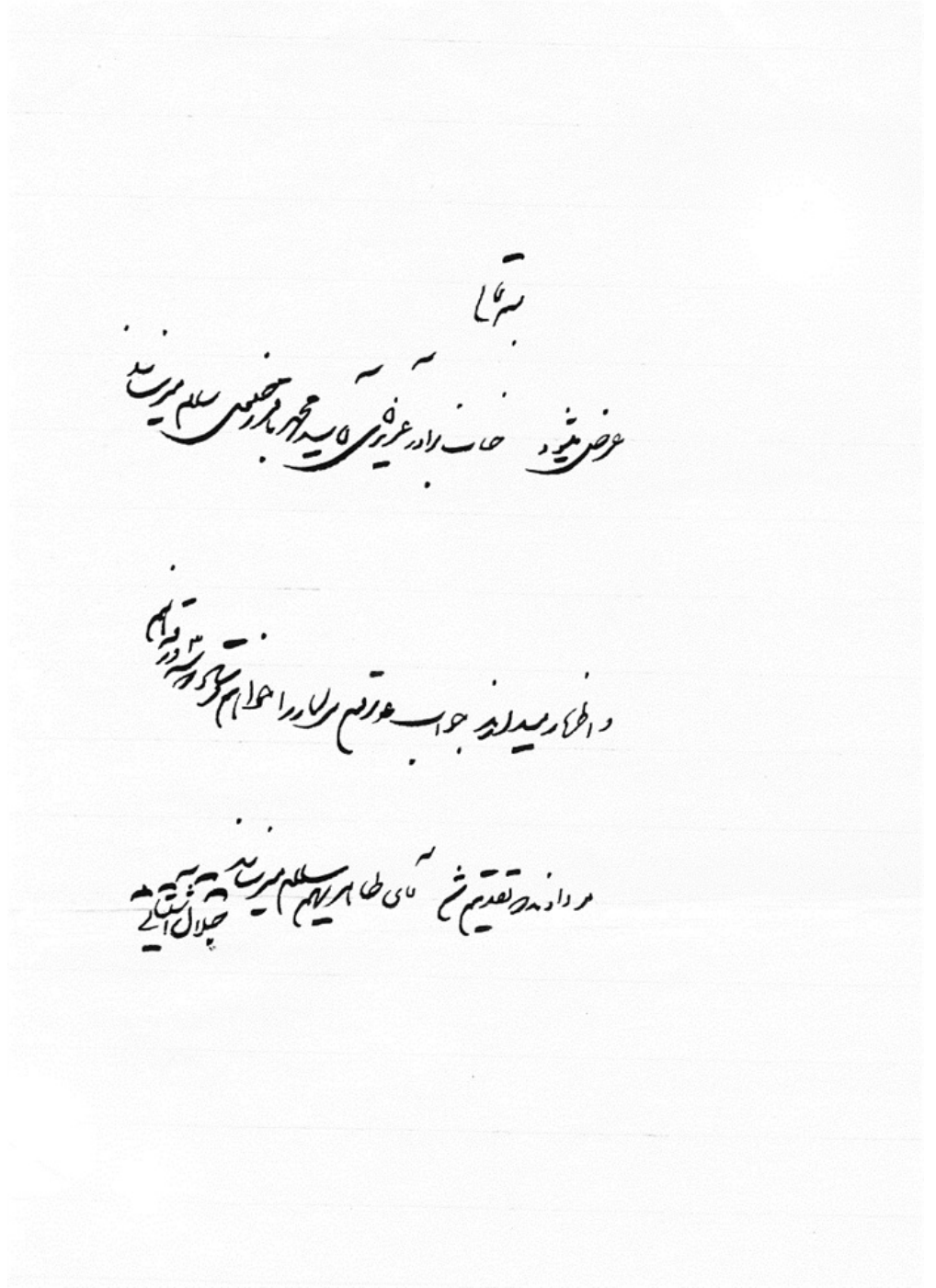
کہ کلمہ قہ علیہ نفس انسانیت کہ کا فرمای بد جنانیت در رسیدن با وسع و کمال با چارہ است کہ مرتب چارگانہ از کہ خواہیم شرح
داد و بسیر و حرکت معنویہ عبور نمود تا از حسیض نقص حیوانیت بذوہ علیای انسانیت نائل و برخوردار شود مرتبہ اولی کہ اولی
تجلیہ خوانند آنست کہ نفس قہی و اعضا، بد نما بر قب کمال در تحت انقیاد و طاعت احکام شرع و نویس الہیہ وارد نمود کہ
اطاعت او مرتبہ اولی است شریعت را بنحو کمال نماید تا باکی صوری و طہارت ظاہریہ در بدن نمایان شود و در نفس
ہم رفتہ رفتہ خوبی انقیاد و مکتب تسلیم برای ارادہ حق تحقق گردد و برای حصول این مرتبہ علم قہ بطریق ترقیہ جہت کمالی بنحو کمال
دارین مرتبہ مرتبہ نازیکہ از تخیل نامند آنست کہ نفس مضار و مفسد اجتماعی و انفرادی اخلاق رذیلہ و خوبیای ملک کانی
یابد و بتدریج عواقب و جم آنہا در ذہنی و عقلی بر طبق دساتیر مقررہ در فن علم اخلاق آصفات ناپسند از خود دور و دور نماید چون کبر
حسد و حرص و شہوت و بدین مخلق و خود خواهی و باقی صفات رذیلہ کہ در کتب اخلاق ثبت است ہن کار در معاش جانانی و طیب
العی چون خوردن مسلاہ و زود ہست برای رفع اخلاط فاسدہ و مہاجرت جہانی طیب طیبی مرتبہ ثانیہ کہ از ترقیہ نامند آن بود
کہ پس از حصول تخیل و رفع موانع خود را بر یوز خلاق نیک و خوبیای پسندیدہ کہ در نظام اجتماع فردی و سبب و عینی از
اراستہ کند این خود پاکیزگی باطن و طہارت معنویہ است کہ تا بمعنی حاصل متحقق شود آدمی در باطن الودہ و نجس غایب و در چہ
ظاہر بدن محکوم سماکی ظاہری بہ این کار در طیب روحی و معانی نفس نامند خوردن غذا و استعمال لوی تہوی است
کہ برای تولید نیرو و قوت در بدن از طب جہانی کجا برسند و پس از حصول و تحقق مرتبہ سہ کہ از فوق از ترک صفات
و پاکیزگی روح در نما و آدمی جاذب محبت بخلق حق میگردد کہ تولد آن از مجذوب شدن قہمی است چہاں حقیقت و سرودن
از عالم مجاری کہ عرصہ ناپاید مملکت است و رفتہ رفتہ محبت شدت نماید و اشتعال و افروختگی عجب روح عیان گردد و از خود
تجدید و بجز شود این مقام کہ مرتبہ چہارم از کمال توکلہ است فنا گویند و مقام فانی اندہ در جہ آورد در جہا و فانی
افعال است کہ در نظر عارف ساکب جملہ شوئرات ہم مبادی اثر و سبب جلال از مجرود و ماوی قوی طیبیہ و لذت

مکتوب عرفانی آیہ اللہ سید ابوالحسن قزوینی با حواشی استاد جلال

پیوسته بی اثر شود و مشرعی غیر از حق نفوذ داده قدرت حق در کائنات نبیند و عوالم این عالم را محو و با حق حیط
 قدرت نامتناهی الهی شهود نماید و در این حال ایست تمام از همه خلق رجا به نام حق پیدا شود و حقیقت اگر بگردید و ما مرتبت
 او مرتبت و لیکن آنست که بر این شهود بدون شائبه پذیرد و خیال عیان پذیرد و لسان حال او سرغم بمقال ذکر کریم الاحول
 و لا قوه الا بالله که در دو بیت تمام بزرگترین قدر نما و نیروهای متقدرترین سلطین عالم امکان با قدرت بی رویه
 ضعیف و نظر حقیقت من اویکی شود و این بجز محو گویند در جزئیات فناء در صفات حق است بیان این مقام آنکه انواع مختلفه
 کائنات که هر یک در حد خود تعینی نامی دارند مانند ملک و فلک و انسان و حیوان و اشجار و معادن که در نظر اهل حجاب
 بصورت ثمرت تعدد و غیرت تصور میشود و تسند در نظر عارف الهی یکی شوند یعنی همه را از عرض اعلای تخریب نامرکز خاک
 بصورت سنگر استانی مشاهده نماید که در تمام صف و در پوران عکس علم و قدرت و جوده رحمت و تعریف و صبر و
 محبت الهی و غایت نیرانی به قلم علی نگاشته و پر تو چاه جلال حق بران افتاده است و این نظر بر بصر و دیدن و نگینا
 افلاک خاک عالی و انبی هم به شکل و پوسته و یکی خواهند بود و همه با یک نغمه و یکصدای موزون خبر اعظم عالم ربوبی
 دهند و در این مقام حقیقت توحید و کلیمه لا اله الا الله تحقق شود یعنی همه صفات کمال انصحب حق نند و غیر حق خلوص
 کمال را پذیرد و این مقام را محقق خوانند و درجه ثالثه مقام فناء در ذات است که فناء در حدیث گویند و در این مقام کمال انصحاب
 از صفات لطف همچون جرم در ازل و نعم و صفات قهر مانند قهار و متکبر از صفات غایت نماید و بجز سون یک است و در حدیث
 مشاهده ذات احدیت همچو تئیس در روح و باقی و منطوق نماید حتی اختلاف نظرها همچون جبریل و عزرائیل موسی و فرعون از
 چشم حقیقت بین صاحبان این مقام مرفع شود و چشم حق ببط و قبض عطا و وسیع وی بهشت و در خرابی او یکی گردد و
 و مرض فقر و غنی عزت و دولت برابر شود و در آخر حدیث که شاعر عارف الهی نیک سروده که گفته در کفر و عده و روح
 و یا خلد غم در بیرون نمی برند ترا از دیار دوست و شاید یکی از مرتبه استقامت که در حدیث الهیه امر بدان فرموده و مخرج
 و علم اخلاق و محمود در فن عرفان است همین مقام شامخ فناء در ذات است این مقام طریقت خوانند که یکی اخبار از مرتبه محمود
 نابود گشته توحید صافی و خالص ظهور و تحقق یافته است در این مرتبه آخرین منازل و خیر الی الله جل جلاله بود و ایمان حقیقت گوید
 یا هو یا من لیس الا هو چون طالب حق این مقام رسد زهویا و وهیبت همه کلمات خربی نموده بلکه در تجلی حقیقت
 سلاخی و مضمحل شدن ملک آید و تمامه آنها بجز ایش حضرت قاسم و المجد طباطبائی قسما علیه السلام تصور فرماید با هم
 در تمام مرتبه این مقام است
 و است افاضه نامه از این مقام
 بقل حضرت ابی اللہ الفای حاج سید الحسن رفیعی

(1)

1- متن تایپ شده این مکتوب عرفانی و حاشیه های توضیحی استاد جلال آشتیانی، در فصل اول این کتاب صفحه 23، آمده است.



بانی
 نامه حقیر اگر زنده گشته است خواهی بخشید خدا بدت نسیطره شدیم
 مرتبه نماز بود اگر کلمات مغزیه در عقیده ما طبعی شدیم چه بسا هم می‌دارم
 و همیشه موطن رفقا در صد صوری بشنید پیش از این بر او کلمات
 که در این شرح آن بحمد خود شکر نعمت را عذر

عرض کردیم بر این رفقای طهران بصفه ارشی استند و ~~فخر~~
 اگر ما را استیضه کنی تا آری تا هر زبیر بگیرد ما غرض نای مجاد و صبر کرد
 در رفقا نوشتیم در رفتار مقدس و نیات خنده عمارات آن گوشت در کام
 و مانند آفتابان را در سید از هم باینه خد تسلی و کجاست در این گوی
 نافع استغالی بخصیع نماند اگر در این حقیقتش در بعضی استند محقق شد
 بیشتر همه شیر در صفا استغافرا

دست عزیز دراز کرده در کف دستم جان خورشید را چنانکه
 در روزگوشته نامه را در دردم نگاهداری تا که در کف دستم
 گوشتی ام قضا تا ب ایسید دوام رسد خرد در قشنگ صبا مار ام در ایام خرد
 نیک در کف دستم نگاهداری تا که در کف دستم خورشید را چنانکه
 در روزگوشته نامه را در دردم نگاهداری تا که در کف دستم
 قرار دادی بار جان ام علی ای صفا خوشتر است ایسید دراز در خوشتر است
 و نیک ما خسته کنم در ایام بدست چه باید کرد تا ب ایسید در ایام خوشتر است
 هر خط شیرازی با ما بر آن صیقل ما و تسمان رحیم محمد خورشید رحیم ششام بری
 در بنات است رحم تمام از روزی نمود در کف ما را در دردم نگاهداری
 باغ شد در کف جانم در کف دستم صبا برای بر آن کران تمام کف دستم نگاهداری
 در کف دستم ایسید در کف دستم صبا برای بر آن کران تمام کف دستم نگاهداری
 که لطیفه سلیم شود در کف دستم دیده ایسید در کف دستم نگاهداری

حضرت میرزا
 های ششتری که در دشت ریح و صومعه تهران با ناری در آورده
 سند مدفوعه قیمت نزل های اردی بیستم در سید زینا با در دست خطی است
 و در تمام این در قرارداد هم تمام بود و در قرارداد هم تمام بود
 در تمام این نفوذ شود و اردی برام را بر سره دام بحاجت حقش که
 صحت شریعتی تا آن گنبد در قرارداد است با شمع عدلهای هر دو
 عدلهای اینها در تمام تا مدتی در تمام تهران
 تمام این نفوذ شده بود و شریعتی را قرار میدادم
 گواهی توسط کارهای صحت هم شریعتی را لاری کرده که
 فوراً بدید و همه توسط کارهای صحت تا بنده اول
 و در همین صحت را هم سند چنان خورد کرده ام و شریعتی
 معصوم حاکم تهران بر سر کرد

فهرست اعلام

ابراهیم یزدی... 95,80,70,69,19

ابراهیمی دینانی... 42

ابن سینا..... 106,100,59,52

ابن عربی..... 52,59,41

ابوالحسن عامری... 106

ابوالحسن قزوینی 14,23,28,29,30,42,43,44,45,50,51

ابوالحسن مولانا(آیه الله)... 105,36

ابوالفضل زنجانی(آیه الله)... 23

ابوالقاسم رضوی... 136

ابوالقاسم کاشانی(آیه الله) 19,39,106,107,111,112,113,114

ابونصر فارابی... 106,105,59

احمد آرام... 95

احمد خسروشاهی(آیه الله)... 16,15

احمد آشتیانی... 36,34

ارسطو..... 60,59

اسحاق آسترائی..... 17

اشراق صدرایی... 152,100

افلاطون... 60,59

آقا بزرگ تهرانی(علامه)... 105

امام خمینی(ره) 16,17,29,36,37,41,45,111,115,116,117,118,119

امام رضا(ع)... 151

امیر پیشداد..... 109,107

جعفر زنجانی..... 149

جعفر سبحانی (آیه الله)..... 15

جلال الدین آشتیانی 13, 14, 16, 17, 18, 19, 21, 22, 23, 28, 29, 33, 35, 36, 37, 38, 39, 40, 41, 42, 43, 44, 45, 46, 47, 48, 49,
51, 52, 53, 54, 55, 60, 61, 62, 68, 69, 70, 71, 72, 74, 75, 79, 80, 83, 86, 95, 97, 99, 100, 102, 104, 106, 110, 111, 115,
119, 124, 125, 126, 129, 130, 133, 144, 149, 150, 151, 152, 153

جلال الدین رومی..... 123

جلالی خمینی (آیه الله).... 15, 104

جمال الدین اسدآبادی 99, 101, 103, 105, 106

حسین شاه حسینی... 80

حسین فاطمی..... 109, 113

ص: 181

حسین نصر..... 41, 30

حسین یزدی..... 136

حسینقلی همدانی 105, 102, 101, 100

حسین بروجردی (آیه الله) 16, 37, 38, 39, 40, 62, 63, 68, 70, 79, 106, 110, 111, 117, 143, 145, 148

حضرت زهرا (س)..... 139

حضرت محمد (ص)..... 21

حضرت معصومه (س).... 111

حضرت موسی (ع)..... 152

حضرت یوسف (ع)..... 152

خلیل ملکی..... 107, 109

داریوش شایگان..... 41

ذوالمجد طباطبائی قمی.... 23, 27

رحیم عطائی... 80

رحیم ارباب (آیه الله)..... 35

رزم آرا... 114

رضا زنجانی (آیه الله) 23, 79, 70, 80, 82

رضاخان..... 34, 35

رضی شیرازی (آیه الله)..... 29

سعدی... 123

سعید حبیبی..... 102

سقراط... 59, 105

سهروردی..... 60

سیف الله ایسی بادکوبه ای (آیه الله) 151, 153

- صاحب الداری.... 15
- صادق رضوی قمی (آیه الله)..... 80
- صدر بلاغی... 131
- عباس حائری..... 19
- عباس رادنیآ..... 80
- عباس شیبانی..... 80
- عبدالجواد جبل عاملی اصفهانی (آیه الله) 35, 70
- عبدالکریم حائری یزدی (آیه الله) 16, 29
- عبدالکریم سروش..... 153
- عبدالله مدرس زنوزی..... 53
- عزت الله سجابی 80, 95, 112, 113, 129, 136
- عسکری شهیدی... 152
- علی اصغر مروارید..... 16
- علی رضوی.... 80
- علی خامنه ای (آیه الله)... 149
- غلامحسین دینانی.... 30
- فروزانفر..... 42
- فضل الله زاهدی... 65, 95
- کاظم حاج طرخانی..... 95
- کاظم یزدی..... 19, 95
- کریم آبادی..... 79
- مجدالدین محلاتی..... 140
- محمد بن اسحاق..... 54

محمد بهشتی..... 140,40

محمد عبده... 100

محمد علی همایون کاتوزیان..... 110

محمد قریب..... 136

محمد مجتهدی شبستری..... 15

محمد نخشب... 132,82,81,80

محمدباقر رضوی 136,131,130,129,95,87,84,83,18

ص: 182

محمدتقی جعفری (علامه) ... 153, 36

محمدحسین اصفهانی ... 116

محمدحسین زرندی ... 16

محمدحسین طباطبائی (علامه) 38, 40, 41, 42, 104, 148, 149

محمدرضا بنداچی ... 30

محمدرضا حکیمی ... 105

محمدرضا کنی ... 142

محمدصادق قزوینی ... 131

محمدصدوقی یزدی ... 35

محمدعبده ... 104

محمدعلی انگجی (آیه الله) ... 80

محمود حبشی ... 134

محمود طالقانی (آیه الله) 18, 40, 80, 112

مرتضی شبستری (آیه الله) ... 80

مرتضی انصاری ... 35, 100, 101

مرتضی مطهری (آیه الله) 29, 36, 40, 95, 100, 101

مصدق 39, 65, 106, 107, 108, 109, 110, 114

مصطفی چمران 19, 20, 80, 133, 136

مظفر بقایی ... 109

ملاصدرا 41, 52, 100, 104, 116, 152

ملاعلی نوری ... 53

مهدی آشتیانی (آیه الله) 34, 35, 36, 42

مهدی بازرگان ... 80, 95

146,144,129,83,71,23,22,18 مهدی رضوی قمی

35 مهدی مازندرانی

136,129,95,82,23 مهدی بازرگان

153 مولانا

80 ناصر صدر الحفاظی

136 نوائی دارپور

115,114,110 نواب صفوی

147,141,135,134,127 سید ہادی خسرو شاہی

104,101 ... ہادی سبزواری

52,47,46,41,33,13 ہانزی کرین

113 ہژیر

136,129,95,93,82 یداللہ سحابی

ص: 183

فهرست اماکن

آمریکا..... 147,109,80

اراک... 34

آشتیان..... 34

اصفهان..... 144,35

انگلیس..... 114,109,108,106

ایران 128,117,114,112,111,110,109,107,105,94,82,80,67,65,55,53,38,35,34,33

پاریس..... 127

تبریز..... 126,16

تهران 146,144,141,140,137,134,126,124,118,113,112,109,87,82,81,79,68,66,42,41,35,29,19,18

خراسان.... 152

خمین... 16,15

قاهره... 105,104

قزوین... 42,30,29

قم 151,150,142,139,137,129,128,126,112,110,104,95,87,83,70,69,68,40,35,29,19,18

کلکته.... 102

مشهد..... 151,64,51,49,43,14

مصر..... 105,104,100

نجف 150,148,126,105,101,41

هند..... 102,99,52

ص: 184

اثولوجیای فلوطین با تعلیقات قاضی سعید قمی 54

ارث.... 30

اساس التوحید آقا میرزا مهدی آشتیانی 54

اسرار الآیات حکیم ملاصدرا..... 54

اسفار... 153,152,100,42,41

اشارات..... 100

اصل الاصول، ملا نعیم طالقانی... 54

اصول المعارف فیض کاشانی... 54

اعجاز البیان فی تفسیر ام القرآن... 53

الشواهد الربوبیه حکیم ملا صدرا. 54

اللمعه الالهیه مرحوم مولی مهدی نراقی 54

المبدأ و المعاد صدرای شیرازی.... 54

المظاهر الالهیه حکیم صدرای شیرازی 54

انوار جلیه.... 53

تحفه المراد، شرح قصیده معروف میرفندرسکی 54

تعلیقات بر «شرح عقائد عضدیه» 104

تفسیر المیزان... 41,38

تفسیر فاتحه الكتاب.... 53

تمهید القواعد ابن ترکه..... 54

حاشیه بر عروه الوثقی..... 30

حج..... 30

حکمت..... 152

حکمه العین..... 100

حواشی و تعلیقات و مقدمه بر: اسرار الحکم ملاحادی سبزواری 30

خاطرات سیاسی خلیل ملکی..... 110

خدمات متقابل اسلام و ایران..... 100

ص: 185

- رسائل حکیم سبزواری..... 54
- رسائل فلسفی..... 54
- رسائل قیصری..... 54
- رساله النصوص..... 54
- رساله بسیط الحقیقه واحد من جمیع الوجوه 53
- رساله تحفه ملا نظر علی گیلانی.. 53
- رساله در حرکت جوهری..... 54
- رساله نوریه در عالم مثال..... 54
- رساله ای در معاد..... 54
- شرح اشارات و شفای بوعلی سینا 30
- شرح تجرید..... 100
- شرح تجوید قوشجی... 30
- شرح حال و آرای فلسفی ملاصدرا... 54
- شرح دعای عرفه حاجی فاضل خراسانی 53
- شرح رساله المشاعر ملا محمدجعفر لاهیجی 54
- شرح زادالمسافر حکیم صدرا..... 54
- شرح فصوص الحکم..... 54
- شرح فصوص الحکم قیصری... 54
- شرح فصوص الحکم قیصری..... 30
- شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم 54
- شرح منظومه سبزواری..... 30
- شرح هدایه ملاصدرا..... 54
- شفا..... 41

شكوه شمس..... 55

شوارق الالهام ملا عبدالرزاق لاهيجى 30

شوارق الالهام... 36

شواهد الربوبيه و اسفار اربعه ملاصدرا 30

طبقات اعلام الشيعة..... 105

فصوص الحكم..... 47

فى الفلسفه الاسلاميه..... 105

قبسات ميرداماد... 30

قره العيون مولى مهدي نراقى... 54

كتاب النفس..... 54

كفايه الاصول..... 40

كلمه الاشراق قطب الدين شيرازى.. 30

لمعات الهيئه ملا عبدالله زنوزى..... 54

مارى شمىل..... 55

مثنوى..... 153,123

مجموعه آثار مرحوم عصار..... 54

مجموعه اسناد نهضت..... 81

مشارك الدرارى شرح تائيه ابن فارض 53

مشرع الخصوص الى معانى النصوص 54

مصباح الهدايه الى الخلافه و الولايه

ص: 186

مکاتبات عرفانی بین سید احمد کربلایی و شیخ محمد حسین غروی کمپانی 53

مکاسب.... 30, 35

منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران.. 47

نقباءالبشر..... 101

نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص عبدالرحمان جامی 54

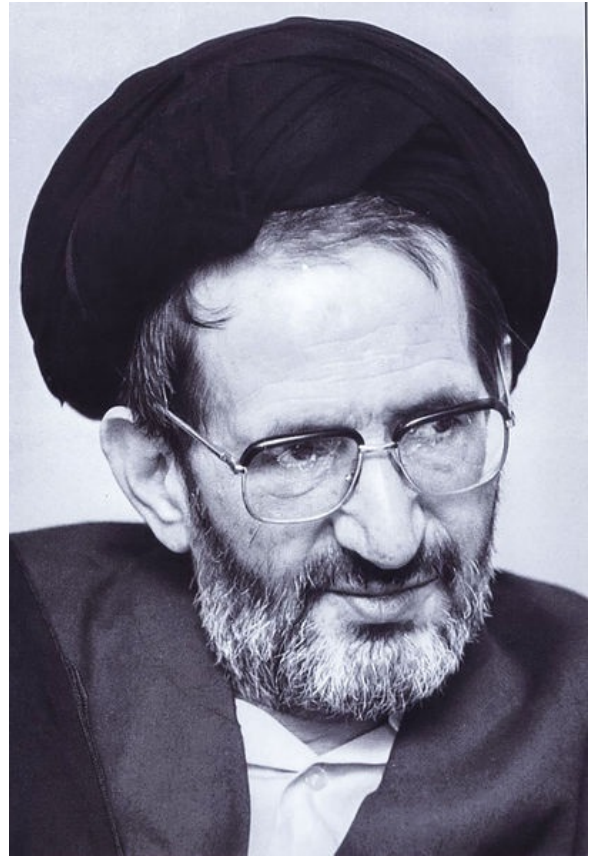
نقدی بر تهافت الفلاسفه ابوحامد غزالی 54

نکاح... 30

هستی از نظر فلسفه و عرفان 43, 54

وحدت وجود..... 53

ص: 187



از آخرین عکس های استاد سید جلال الدین آشتیانی در: مشهد مقدس

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر/ 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباچه ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

